

مجلد سوّم

کتاب

فَامُوعُ سِرِّ الْيَقَانِ

حرف

ف - م

تالیف

عبدالحمید اشراق خاوری

( فهرست مطالب )

<u>صفحة</u>	<u>موضوع</u>	<u>ردیف</u>
	حرف ف :	
۱۱۶۲	فاران محبت	۱
۱۱۶۴	فارجمعوا اليه لعلكم بمواقع الامر تطلعون	۲
۱۱۶۵	فاستلوا اهل الذكر ان كنتم لاتعلمون	۳
۱۱۶۶	فاسقط غلبنا كسفا من السما*	۴
۱۱۶۷	فاطمه	۵
۱۱۷۱	فاعتبروا يا اولى الابصار	۶
۱۱۷۲	فالنار مشويهم فبئس مثوى الظالمين	۷
۱۱۷۳	فاينما تولوا فثم وجه الله . . .	۸
۱۱۷۳	فتتقوا الموت ان كنتم صادقين	۹
۱۱۷۵	فرعون	۱۰
۱۱۷۶	فرقان	۱۱
۱۱۷۷	فسبحان الله عما يصف العبارة في سلطنته	۱۲
۱۱۷۸	فسينغضون اليك رؤسهم و يقولون . . . .	۱۳
۱۱۷۹	فطوبى للمخلصين من انوار يوم عظيم	۱۴
۱۱۸۰	فضلتكم على الناس	۱۵
۱۱۸۱	فقها* ذلك الزمان شر فقها* تحت ظل السما*	۱۶
۱۱۸۲	فلا اقسم برب المشارق والمغرب	۱۷

مؤسسه على مطبوعات امرى  
۱۲۸ بیع

ردیف	موضوع	صفحه
۱۸	فمن كان يرجو لقاء ربه . . . . .	۱۱۸۶
۱۹	فنعلم ما نزل من قبل في شأنهم . . . . .	۱۱۸۶
۲۰	فنعلم ما قال تمسك باذيال اليهودي . . . . .	۱۱۸۷
۲۱	فنعلم ما قال متهم داری کسانی را که حق . . . . .	۱۱۹۰
۲۲	فنعوذ بالله عما يظن المباد في حقه	۱۱۹۱
۲۳	فول وجهك شطر المسجد الحرام . . . . .	۱۱۹۱
۲۴	فويل للذين يكتبون الكتاب . . . . .	۱۱۹۲
۲۵	فهنئنا لمن فاز به في يوم . . . . .	۱۱۹۳
۲۶	فيض اقدس - فيض مقدس	۱۱۹۴
۲۷	فيومئذ لا يسئل عن ذنبه . . . . .	۱۲۰۴
	حرف ق :	
۲۸	قائم	۱۲۰۹
۲۹	قاتلهم الله بما فعلوا من قبل . . . . .	۱۲۱۴
۳۰	قال الذين يظنون انهم ملا قوا الله . . . . .	۱۲۱۵
۳۱	قال الملا الذين كفروا من قومه . . . . .	۱۲۱۶
۳۲	قبل از ظهور جمال محمدی آثار سما ظاهره	
	ظاهر شد	۱۲۱۷
۳۳	قد اشترى ميت عن ميت بيتا محدودا	۱۲۱۹
۳۴	قد جاءكم رسل من قبلي بالبينات . . . . .	۱۲۲۵

ردیف	موضوع	صفحه
۳۵	قد كبر قولهم . . . . .	۱۲۲۶
۳۶	قد نرى تقلب وجهك في السماء . . . . .	۱۲۲۷
۳۷	قرآن	۱۲۲۹
۳۸	قريب هيست علم او ازيد شرط معرفت مفراج نوشته	۱۲۵۸
۳۹	قريب هفتصد سنه او ازيد باختلاف اقوال . . . . .	۱۲۶۱
۴۰	قل استهد لون الذي هو خير لكم . . . . .	۱۲۶۲
۴۱	قل افتؤ منون ببعض الكتاب . . . . .	۱۲۶۳
۴۲	قل الله ثم زرهم في خوضهم يلعبون	۱۲۶۵
۴۳	قل هو نبا عظيم انتم عنه معرضون	۱۲۶۶
۴۴	قل يا اهل الارض هذا في نارى . . . . .	۱۲۶۷
۴۵	قل يا اهل الكتاب هل تنقمون . . . . .	۱۲۶۸
۴۶	قل يا ملا الجاهل فانظروا . . . . .	۱۲۶۹
۴۷	قم عن سريرك فانك مغفورة خطاياك . . . . .	۱۲۷۰
۴۸	قول حضرت امير را ادراك نما كه فرموده . . . . .	۱۲۷۰
۴۹	قياما	۱۲۷۵
۵۰	قيامت قيام آن حضرت بود	۱۲۷۷
۵۱	قيوم الاسماء	۱۲۷۷
	.....	

ردیف	موضوع	صفحه
	حرف ك :	
٥٢	كان الله على ما اقول شهيدا	١٢٨٥
٥٣	كان الله ولم يكن معه من شئ	١٢٨٧
٥٤	كانوا من المنتظرين	١٢٩٠
٥٥	كذلك اخذهم الله بذنوبهم	١٢٩٠
٥٦	كذلك تغنّ عليك حمامة البقا	١٢٩١
٥٧	كذلك نذكركم من بدايع امر الله	١٢٩٢
٥٨	كذلك نورنا افق سما البیان	١٢٩٣
٥٩	كذلك يصدق في شأنه	١٢٩٤
٦٠	كذلك يولّف الله بين قلوب الذين	١٢٩٤
٦١	كل ذلك من فضل الله يوتيه . . .	١٢٩٥
٦٢	كرومين	١٢٩٦
٦٣	كعب بن اشرف	١٢٩٧
٦٤	كل شئ في قبضة قدرته اسير . . .	١٣٠٠
٦٥	كل يوم هو في شأنه	١٣٠٠
٦٦	كوفه	١٣٠١
٦٧	كيميا	١٣٠٥
	حرف ل :	
٦٨	لا بد لكم بان تولدوا مرة اخرى	١٣٢٩

ردیف	موضوع	صفحه
٦٩	لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار . . .	١٣٣٠
٧٠	لا تطب ولا يابس الا في كتاب مبين	١٣٣١
٧١	لا فرق بينك وبينهم . . .	١٣٣٥
٧٢	لا نفرق بين احد منهم	١٣٣٧
٧٣	لا يزيد الكافرين كفرهم الا خسارا	١٣٣٨
٧٤	لا يسئل عما يفعل	١٣٣٩
٧٥	لا يشغله شأن عن شأن	١٣٤٠
٧٦	لا يعلم تاويله الا الله والراسخون في العلم	١٣٤١
٧٧	لعمرك انهم لغى سكرتهم يعمهون	١٣٤٢
٧٨	لقاء الله	١٣٤٣
٧٩	لقاء او كه عين لقاء الله است	١٣٤٩
٨٠	لكل وجهة هو موليها	١٣٥٢
٨١	لم يطمئنّ انس قلوبهم ولا جان	١٣٥٣
٨٢	لو انتم بالهصر الحديد	١٣٥٤
٨٣	لو انتم بطرف الله تنظرون	١٣٥٤
٨٤	لو انتم في آيات الله تتفكرون	١٣٥٥
٨٥	لو انتم في اسرار الظهور تتفكرون	١٣٥٦
٨٦	لو انتم في جزائر علم الفرقان تحبرون	١٣٥٦
٨٧	لوح فاطمه	١٣٥٧

صفحة	موضوع	ردیف
١٤٢٠	مآذنه منزله	١٠٦
١٤٢٢	ما بهد الحق الا الضلال	١٠٧
١٤٢٣	مآذنه نحاسي	١٠٨
١٤٢٥	ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله . . .	١٠٩
١٤٢٦	ما رايت شيئا الا ورايت الله قبله اومعه	١١٠
١٤٢٨	ما كان محمد ابا احد من رجالكم . . .	١١١
١٤٣٠	ما للتراب ورب الارباب	١١٢
١٤٣١	متشابهات	١١٣
١٤٣٨	متسى	١١٤
١٤٤٠	مثل ابن از حضرت صادق ذكر شده	١١٥
١٤٤١	محسن - محصنه	١١٦
١٤٤٢	محمد	١١٧
١٤٥١	محمد علي زنجاني (ملا)	١١٨
١٤٥٦	مدين	١١٩
١٤٥٧	مدينه النبي	١٢٠

صفحة	موضوع	ردیف
١٣٩٥	لوح محفوظ النبي	٨٨
١٣٩٩	لوقا	٨٩
١٤٠٠	لو كان الناس في آيات ربهم يتفكرون	٩٠
١٤٠١	لو كان الناس في اسرار الامر يتفكرون	٩١
١٤٠١	لولا انزل اليه ملك فيكون معه نذيرا	٩٢
١٤٠٢	لولاك لما خلقت افلاك	٩٣
١٤٠٣	لولا لم يكن مثله في الملك	٩٤
١٤٠٤	لولا ما استوى الله على عرش رحمانيته	٩٥
١٤٠٦	لهم دار السلام عند ربهم	٩٦
١٤٠٧	لهم قلوب لا يفقهون بها	٩٧
١٤٠٨	ليهلوكم ايكم احسن عملا	٩٨
١٤٠٩	ليس الهن ان تولوا وجوهكم . . .	٩٩
١٤١٠	ليسبق هذا الفضل على العالم . . .	١٠٠
١٤١١	ليعلم كل الناس مشربهم	١٠١
	حرف م :	
١٤١٥	مومن آل فرعون	١٠٢
١٤١٧	المومن حتى في الدارين	١٠٣
١٤١٨	مومن مثل كبريت احمر است	١٠٤
١٤١٩	ما اوزى نبي بمثل ما اوزيت	١٠٥

## فاران محبت

سرزمینی است که انبیای اسرائیل و حضرت موسی  
از آن عبور فرمودند و معنی کلمه فاران بتصریح قاموس کتاب  
مقدس موضع مغازه ها میباشد و در همین کتاب در ذیل  
فاران چنین مسطور است قوله: بیابانی است که بنی اسرائیل  
در آنجا گردش کردند و حدودش از قرار مذکور است از شمال  
به دشت شور و زمین کنعان ، از شرق به وادی عربیه کوه  
فاصله بین فاران و کوه های موآب و خلیج عقبه میباشد ، از  
جنوب به الرمله که فاصله بین آنجا و کوههای سیناست  
و از طرف مغرب دشت شام است . . . ابراهیم خلیل و یعقوب  
و یوسف این دشت را قطع نمودند . . . وقتی که هاجر  
از نزد ابراهیم بیرون رانده شد در دشت فاران سکونت  
اختیار کرد و بنی اسرائیل نیز بعد از آن که از سینا جدا  
شدند به دشت فاران داخل گردیدند و از آنجا جاسوسان  
را بزمین کنعان فرستادند . . . داود نیز بدین دشت  
پناه برد و کوه فاران همان کوهی است که خداوند هنگام  
آمدن از آنجا تجلی فرمود . . . الخ .

جمالبارك جل جلاله میفرمایند " فاران محبت " و تعبیر به محبت از آن جهت است که محبت خداوند به بندگان خود سبب شد که موسی را از فاران و سرزمین مقدس برای نجات قوم و هدایت بندگان خود فرستاد در دعای سمات که از ادعیه ماثوره مشهوره است ذکر فاران شده است قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ :  
 وَبِمَجْدِكَ الَّذِي ظَهَرَ عَلَيَّ طُورِ سَيْنَاءَ فَكَلَّمْتَ بِعَبْدِكَ وَرَسُولِكَ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ وَبِطَلْعَتِكَ فِي سَاعِيرٍ وَظُهُورِكَ فِي جَبَلِ فَارَانَ بِرَبَوَاتِ الْمُقَدَّسِينَ . . . الخ این جمله اشاره به مندرجات سفر تثنیه عهد عتیق است در سفر تثنیه در ضمن اشاره به محل چهار ظهور ذکر فاران شده است و فرموده که خداوند از سینا تجلی کرد و از فاران طلوع نمود و از ساعیر درخشید و از کوههای مقدس نیز ظاهر خواهد شد . . . الخ و این جمله اشاره به ظهور موسی و عیسی و محمد رسول الله و بالاکره ظهور جمالقدم جل جلاله است در کتب مقدسه عربی رِبَوَاتِ الْقُدْسِ ذکر شده و در فارسی آن را کرورهای مقدسین معنی کرده اند ، با آنکه این معنی در این مورد برای رِبَوَاتِ الْقُدْسِ صحیح بنظر نمیآید و کرورهای مقدسین معنی ندارد بلکه معنی رِبَوَاتِ الْقُدْسِ کوهها و تپه های مقدس است یعنی کوه کرمل و صهیون که بر حَسَبِ وَعْدِهِ انبیای اسرائیل محل تجلی یهوه و رَبِّ الْجَنُودِ است زیرا

رِبَوَاتِ جَمْعُ رِبْوَةٍ است و رِبْوَةٌ بمعنی تپه بزرگ و کوه است و محل ظهور چهارم را که ظهور جمالقدم جل جلاله است از کوههای مقدس و سرزمین مقدس اخبار فرموده است .  
 آنچه را که ذکر شد ماخوذ از تحقیقات و نظریه مرحوم سید احمد صدرالصدر همدانی مبلغ امرالله است که متماش در نزد حق و خلق بسیار بزرگ است و الواح بسیار از قلم میانساق باعزازش نازل شده که بطبع رسیده است و استدلالیه مفصّلی باسلوب نقل از کتب مقدسه قبل مرقوم فرموده و برای هر فرقه ای جداگانه رساله ای نوشته ولی این آثار تا کنون بطبع نرسیده و نگارنده در مجلد اول و دوم دُرُجِ لُثَالِسِ هدایت قسمتی از استدلالیه حضرتش را نقل کرده است و شرح احوالش را مفصل در کتاب آفاق و انفس در ذیل همدان نوشته است و جناب نصرالله رستگار طالقانی نیز که از تلامذّه آنحضرت بوده اند کتابی در شرح احوال حضرتش نوشته اند که بطبع رسیده و در دسترس عموم قرار دارد .

فَارْجِعُوا إِلَيْهِ لَعَلَّكُمْ مَوَافِقُ الْأَمْرِ نَطْلِعُونَ

این بیان جمالقدم جل کبریائه است که در ضمن بحث

از بلایا و مهائب وارده بر حضرت رسول ص میفرمایند که در قرآن مجید بلایای وارده بر حضرت رسول ص در ضمن آیات متعدده نازل شده فَأَرْجِعُوا إِلَيْهِ . . . یعنی آیات قرآنیه مراجعه کنید شاید بحقیقت قضیه و مواقع امر مطلع شوید و آگاه گردید .

### فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

این آیه مبارکه در سوره الانبیاء در قرآن مجید نازل شده و معنی آنست که اگر مردم از آیات قرآن حقیقت مقصود را در نمی یابند از اهل الذکر یعنی از مبین منصوص کتاب و معدن علم الهی سؤال کنند و بآهوا باطله خود متکی نشوند تا در وادی اوهام و آباطیل حیران نمانند ، جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف بعد از ذکر سخنان حاجی کریم خان کرمانی در باره معراج رسول الله و . . . باین آیه مبارکه استشهاد فرموده اند و میفرمایند قوله تعالی :

" بر هر نفسی لازم و واجبست که مشکلات مسائل الهیه و تعضلات اشارات مطالع قدسیه را بر صاحبان افتده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه نمایند تا بتأییدات ربانی

و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه بتأییدات علوم اکتسابی " انتهى در اخبار ائمه اطهار ع وارد شده که مقصود از اهل الذکر ائمه اطهار و مبین کتاب پروردگار هستند مفسرین شیعه همه در ذیل آیه مزبوره باین نکته اشاره فرموده اند و علامه کلینی در کتاب الکافی باب مخصوصی در این خصوص آورده باین عنوان که " إِنْ أَهْلَ الذِّكْرِ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ الْخَلْقَ بِسُؤَالِهِمْ هُمُ الْأَيْمَةُ ع وَنُهُ حَدِيثٌ فِي رَأْسِ بَابِ رَوَايَتِ فَرْمُودِهِ " است از جمله آنکه حضرت باقر علیه السلام در تفسیر فاسئلوا اهل الذکر . . . فرمودند که حضرت رسول فرمود " الذُّكُرُ أَنَا وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ " و از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمودند " فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ . . . الذِّكْرُ مُحَمَّدٌ وَنَحْنُ أَهْلُ الْمَسْئُولُونَ . . . الخ

و تا آخر باب بر همین قیاس روایات نقل شده است .

### فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ

قسمتی از آیه مبارکه ای است که در سوره الشعراء :

نازل شده و تمام آن اینست :

" فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ "



خداوند میفرماید که ما شُعَیْب نَبِی را بقوم فرستادیم شُعَیْب آنان را بها حکام الهی دعوت کرد ولی قوم باو ایمان نیاوردند و گفتند اگر تو در ادعای پیغمبری راستگو هستی از خدای خود بخواه که پاره های آسمان را بر سر ما بیندازد .

### فاطمه (ع)

مقصود حضرت فاطمه زهراء دختر حضرت رسول اکرم ص است و لوح فاطمه بنام آن حضرت معروف شده و شرح آن در این کتاب در ذیل جمله لوح فاطمه مسطور است . لقب حضرت فاطمه ع زهراء و صدیقه و سیده نساء العالمین و امثال آنست در تواریخ اسلام و کتب احادیث اهل سنت و شیعه شرح زندگی و مصائب و بلیات آن حضرت بتفصیل ذکر شده و خطبه دفاعیه آن حضرت در واقعه غصب فدک در کتب تواریخ ثبت است و این خطبه در اعلی درجه فصاحت و از آیات کریمه بلاغت و انسجام است از جمله کتبی که شامل شرح احوال آنحضرت بتفصیل است کتاب بیت الاحزان تألیف محدث قمی مرحوم حاج شیخ عباس ره است و نیز کتاب منتهی الامال که تألیف همین محدث قمی ره است شامل شرح حال حضرت فاطمه زهراء ع و سایر ائمه هدی ع

است . در اینجا از کتاب منتهی الامال و بیت الاحزان محدث قمی مطالبی را اقتباس کرده ذکر میشود . در منتهی الامال میفرماید " . . . شیخ طوسی در مصباح و اکثر علما ذکر کرده اند که ولادت آن حضرت در روز بیستم ماه جمادی الآخر بوده و گفته اند که در روز جمعه سال دوم از بعثت بوده و بعضی سال پنجم از بعثت گفته اند و علامه مجلسی در حیات القلوب فرموده که صاحب عباد روایت کرده است که پنجسال بعد از بعثت حضرت رسالت پناه ص حضرت فاطمه از خدیجه متولد شد . . . در روز وفات آن حضرت اختلاف بسیار است و اظهر آنست که وفات آن حضرت در سوم جمادی الآخر واقع شده است چنانچه مختار جمعی از بزرگان علماست . . . پس بقای آنحضرت بعد از پدر بزرگوار خود نود و پنجروز ( ۹۵ ) بوده است اگرچه در روایات معتبر وارد شده که مکث آن مخدیره بعد از پدر بزرگوار خود هفتاد و پنجروز ( ۷۵ ) بوده . . . در آن مدت قلیل آنقدر ازیت و درد کشید که خدای داند . . . چون حضرت امیرالمومنین این خبر وحشت اثر را ( وفات فاطمه ع ) شنید افتاد و غش کرد پس آب بر آن حضرت ریختند تا بحال آمد و میفرمود " بعد از تو خود را بکه تسلی بدهم ؟ " پس این دو شعر را در مصیبت آنحضرت ادا فرمود :

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيَّتِي فِرْقَةٍ  
 وَكُلُّ الَّذِي دُونَ الْفِرَاقِ قَلِيلٌ  
 وَإِنَّ اِفْتِقَادِي وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ  
 دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيْلٌ

..... چون پاسی از شب گذشت و دیده ها بخواب رفت  
 جنازه را بیرون آوردند حضرت امیر و حسن و حسین علیهم  
 السلام و عمّار و مقداد و عقیل و زُبَیر و ابودر و سلمان و بُریدَه  
 و گروهی از بنی هاشم و خواص آن حضرت بر حضرت فاطمه  
 ع نماز کردند و در همان شب او را دفن کردند حضرت امیر  
 ع بر دور قبر آنحضرت هفت قبر دیگر ساخت که ندانند قبر  
 آنحضرت کدام است و بروایت دیگر چهل قبر دیگر آب پاشید  
 که قبر آن مظلومه در میان مشتبه باشد و بروایت دیگر قبر  
 آنحضرت را با زمین هموار کرد که علامت قبر معلوم نباشد . .  
 باین سبب در موضع قبر آنحضرت اختلاف است بعضی  
 گفته اند که در بقیع است نزدیک قبر ائمه بقیع و بعضی  
 گفته اند ما بین قبر حضرت رسالت و منبر آن حضرت مدفونست  
 . . . و بعضی گفته اند که آن حضرت را در خانه خود دفن  
 کردند و این اصح اقوال است . . . انتهى .  
 در باره مصائب آن حضرت و گرفتاریهای بسیارش بعد  
 از پدر بزرگوارش تا روز وفات باید بکتاب تاریخ و اخبار

اهل سنت و شیعه امامیه مراجعه شود علمای سنت و شیعه  
 در فضایل آن حضرت مولفات متعدده دارند و احادیث  
 بسیار از رسول مختار در مقام و منزلت و فضایل حضرت زهرا  
 نقل کرده اند برای تفصیل به بحار الانوار مجلسی مجلد  
 مخصوص حالات حضرت فاطمه ع و مَرُوجُ الذَّهَبِ مسعودی و -  
 ینابیع الموده و بیت الاحزان محدث قمی و منتهی الآمال  
 او و مجلد فاطمه از مجلدات ناسخ التواریخ سپهر کاشانی  
 و غایبه المرام سید هاشم بحرانی و امثال آن مراجعه شود .  
 از حضرت فاطمه زهراء ع چهار فرزند بوجود آمد از نسل -  
 حضرت امیر ع که عبارتند از حضرت حسن مجتبی و حسین  
 سید الشهداء و زینب عقیله کبری و زینب صغری معروف به  
 ام کلثوم . حضرت حسن مجتبی توسط معاویه بن ابی سفیان  
 مسموم شدند و حضرت سید الشهداء با مَرِیزید بن معاویه  
 در کربلا با اصحاب با وفای خود بشهادت رسیدند و عیال  
 و اولادش با مَرِیزید اسیر و آواره دیار غربت گشتند اما زینب  
 عقیله کبری با پسر عموی خود عبدالله بن جعفر بن ابیطالب  
 ازدواج کرد و چند فرزند از او بوجود آمد و دو پسرش  
 محمد و عون در کربلا بشهادت رسیدند . زینب کبری در -  
 اسیری شام همراه آل حسین بن علی بود و مصائب فراوان  
 متحمل گردید شرح حالش در تاریخ اسلام موجود است

و پسر مرحوم سپهر کاشانی در دنباله ناسخ التواریخ که تألیف پدر اوست جلدی را بنام زینب کبری اختصاص داده است اما ام کلثوم زینب صفری بحباله نکاح خلیفه ثانی عمر بن خطاب درآمد و ملکه اسلام شد ، شیعیان در این خصوص مطالب بسیار گفته اند که خالی از غرابت نیست و در حَـدِیْقَـة الشیعه ملا احمد اردبیلی و سایر کتب احادیث شیعه موجود است . بهر حال ام کلثوم زینب صفری بعد از بقتل رسیدن عمر بن خطاب ابتدا بحباله نکاح عون بن جعفر و بعد از او - زوجه محمد بن جعفر گشت ابن شهر آشوب در مناقب در باره زینب صفری و تزویج او با خلیفه ثانی مطلب دیگری گفته که برای اطلاع باید بمناقب ابن شهر آشوب مراجعه شود .

بشرحی که در ذیل کلمه محمد نوشته شده است وفات حضرت رسول ص روز دوشنبه ۲۸ ماه صفر و بقول اهل سنت دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم هجرت واقع شد و هفتاد و پنج روز یا نود و پنج روز بعد از آن وفات حضرت فاطمه زهرا بوقوع پیوست . ( جمادی الثانیه سال یازدهم هجرت )

### فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْبَصَارِ

این بیان مبارک از قرآن مجید است که در سوره

الحشر نازل شده و مضمونش آنست که میفرماید ای صاحبان عقول از مشاهده این امور پند بگیرید و عبرت کنید و متنبه شوید . در این مقام هم جمالقدم جل جلاله میفرمایند که " ای صاحبان عقول و ادراک از مشاهده اعراض علما و پیشوایان دین که به مخالفت جمال مبین حضرت قائم موعود جل جلاله قیام کردند عبرت بگیرید و متنبه شوید هیکل مبارک حضرت اعلی جل زکرة بجمیع علمای بلاد توقیعات ارسال فرمودند و همه را بحق و حقیقت دعوت کردند ولی پیشوایان بلاد بواسطه محبت ریاست و شئون دنیا از آن حضرت اعراض نمودند و مراتب اعراض و اغماض آنان را حق منیع در توقیعات مبارکه ذکر فرمودند .

### فَالنَّارُ مَشْهُورَةٌ فَيَسَّ مَشْوَى الظَّالِمِينَ

جمال مبارک بعد از بیان مشروحی که در باره اعراض مردم فرموده اند میفرمایند جایگاه منکران و معاندان امرالله در آتش دوزخ است و آنجا که منزلگاه و جایگاه ستمکاران است بسیار بدجائی است .

.....

سوره جمعه در جواب آنان نازل شد میفرماید "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ إِنْكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" مضمون آنکه ای مردمی که از قوم یهود هستید اگر بگمان باطل و زعم خویش خود را از اولیاء الهی و دوستان مقرب خداوند میدانید باید علامت و نشانه وجود این مقام و رتبه در شما آشکار باشد و آن علامت این است که اگر اولیاء خدا هستید در راه خدا و در سبیل نصرت امر خدا آرزوی مرگ کنید و در میدان جانفشانی قدم بگذارید صدق گفتار و ادعای شما که خسود را اولیای الهی مینامید وقتی محقق میشود و قابل قبول است که در راه خدا جان بدهید .

آن کسان اولیاء لله انتم

که شهادت بآرزو خواهند (۱)

و اگر این علامت در شما نباشد ادعای شما قابل قبول نیست و خداوند در آیه بعد از این آیه فرمود که یهودیان هرگز آرزوی مرگ در راه خدا نمیکنند و هرگز در صدد جانفشانی نیستند زیرا اعمال و افعال خود را با این ادعا مخالف و نقیض میبینند و خداوند ستمکاران را میشناسد

(۱) نعیم اصغمانسی

فَابْتِمَنُوا فَمَرَّوَجَهُ اللهُ...

آیه قرآن است که در سوره البقره نازل شده و برای تفصیل حال بذیل جمله "نسبت هر ارضی بان سلطان حقیقی ... در این کتاب مراجعه شود ."

فَمَنْ أَلَمَتْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

این بیان مبارک قسمتی از آیه قرآن است که در سوره الجمعه نازل شده است . در دوره حضرت رسول ص قوم یهود که با آن حضرت و آئین مبین اسلام مخالف بودند میگفتند که ما یهودیان قوم مقدس خداوند هستیم و از دوستان خدا و اولیاء الهی محسوب میباشیم و خداوند در تورات و کتب انبیاء از ما یهودیان توصیف بسیار کرده و ما را قوم خود و پسران خود و اولیاء و دوستان خودش نامیده است با اینهمه اوصافی که ما داریم چرا باید بدعت محمد رسول الله گوش بدهیم و چرا باید بقانون اسلام عمل کنیم ؟ این سخنان را که یهود در مقابل مسلمین میگفتند آیه مبارکه

و بحال ظالمان آگاه است قوله تعالى " وَلَا تَيْمَنُوهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُمْ آيِدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ " .

### فرعون

در قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه فرعون چنین مسطور است قوله : لقب سلاطین مصر است چنانکه قیصر لقب سلاطین روم و کسری لقب شهریاران فارس میباشد و گاهی این لقب با پادشاه مصر ذکر شود و گاهی مقصود از شهریار مخصوصی است همچو فرعون نحو ( کتاب دوم - پادشاهان ۲۳ تا ۲۹ ) و فرعون حضر ( از ۴۴۰۰۰ - ۳۰ ) بعضی را گمان چنانست که لفظ فرعون مشتق از دو حرف است یعنی فاء که بمنزله الف و لام تعریف است و راء که به معنی آفتاب است . . . . سایر محققین برآنند که لفظ فرعون یعنی خانه بزرگ همچنانکه موضع حکومت عثمانی را باب عالی گویند . . . صاحب قاموس کتاب مقدس پس از ذکر مطالبی در باره فرعون نحو . . . چنین میگوید قوله : دوم فرعون خروج ( سفر خروج ۵ - ۱ ) که موسی و هارون عجائب و آیات خود را در حضور وی بجا آوردند یعنی همان کسی که عساکرش در بحر قلزم پس از مشایعت اسرائیلیان هلاک

شدند و این مغتلی دوم پسر سیزدهمین رامسس ثانی بوده است ، در روزگار این پادشاه سطوت و اقتدار مصر رو بنقصان گذاشته بدین لحاظ وی بتکمیل مقبره خود دست نیافت و در یکی از آثار ضوعن یعنی سان جدید نوشته ای یافت شده است که از مرگ پسر این پادشاه اخبار میکند . الخ در باره فرعون معاصر حضرت موسی سخن بسیار است که چه کسی و از چه سلسله ای بوده است در قرآن مجید هم داستانی موسی و فرعون مکرر و مفصل در مواضع متعدده ذکر شده است که ذکرش در اینجا لزومی ندارد .

### فرقان

فرقان از اسماء کتاب الله قرآن مجید است و از آن جهت که بین حق و باطل فرق میگذارد و خبیث را از طیب جدا میکند در قرآن مجید بنام فرقان هم از آن یاد شده است و در قرآن سوره ای هم بنام فرقان هست که در آغاز آن فرموده " تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا " مضمون اینکه بزرگوار است خداوندی که فرقان را بر بنده خود محمد نازل فرمود تا جهانیان را از عذاب الهی اندازد فرماید و نیز در قرآن مجید تورات موسی ع را هم فرقان نامیده است قوله تعالى " وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ

(سوره بقره ۵۳) . . . . . وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ  
(سوره انبیا آیه ۴۸)

فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُ الْعِبَادُ فِي سُلْطَنِهِ

این جمله از جمال اقدس کبریاست که پس از شرح مقامات عالیه و تشریح سلطنت معنویه سلاطین عالم وجود و مظاهر مقدسه الهیه میفرمایند که آنچه ذکر شد از مقامات راقیه و سلطنت فاعله مظاهر مقدسه همانا بر حسب ادراک و بقدر فهم مردم بیان شده وگرنه آن هیاکل نورانیه را سلطنت هاست . . . . . فَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُ الْعِبَادُ فِي سُلْطَنَتِهِ وَتَعَالَى عَمَّا هُمْ يَتَذَكَّرُونَ " مضمون آنکه پاک و منزّه است خداوند از صفاتی که مردم او را بدان صفات مینامند و مقدس است جمال کبریائی از آنچه مردم در باره او ذکر میکنند .

.....

فَسُبِّغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى

هُوَ قُلٌّ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

این آیه در سوره اسری در قرآن مجید نازل شده و جمالقدم جل کبریائه در ترجمه آن میفرمایند قوله تعالی : " یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزاء حرکت میدهند و میگویند چه زمان خواهید این امور ظاهر شد تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد " انتهى .

این آیه را جمال کبریا در ایقان در ضمن تشریح معنی واقعی قیامت و حشر و حساب و حیات و بعثت ذکر فرموده اند حضرت رسول چون بمردم میفرمودند که قیامت قائم میشود و خلق مبعوث میشوند و علامات قیامت آشکار میگردد . . . و مشرکین که از درک مقصود اصلی آن حضرت عاجز بودند و بر حسب ظاهر قیامتی و حشر و نشر و علامتی ندیدند از راه استهزاء سرهای خود را حرکت میدادند و میگفتند ای محمد آنچه میگوئی چه وقت ظاهر خواهد شد ، رسول الله

به فرمان خدا بآنها جواب فرمود که عنقریب آنچه را گفتم  
 آشکار میگردد یعنی امید میرود که بزودی چشم و گوش شماها  
 باز شود و بدرك حقیقت نائل گردید آن زمان شاهد <sup>هید</sup> خواهد  
 کرد که آنچه را گفته ام واضح و عیان است ، جمال کبریا  
 در ایقان میفرمایند " . . . تلویح همین یک آیه مردم را کافی  
 است اگر بنظر دقیق ملاحظه نمائید سبحان الله چقدر آن  
 قوم از سبیل حق دور بودند با اینکه قیامت بقیام آن حضرت  
 قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود  
 معذلك سُخْرِيَه مینمودند و معتكف بودند به تماشایی که  
 علمای عصر بافکارِ عاقلِ باطل جُسته اند و از شمس عنایت  
 ربانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند . . . انتهی .

فَطُوبَىٰ لِلْمُحْلِصِينَ مِنْ أَنْوَارِ يَوْمٍ

عَظِيمٍ

این بیان جمال مبارک است که پس از ذکر مؤمنین  
 باین امر مبارک و شرح مقامات عالیه آنان که میفرمایند  
 " حرفی از رسوم علم ندیده اند و بر رفسرف علم جالسند "  
 میفرمایند خوشحال نفوس مقدسه که از انوار روز عظیم

خداوند و از فیوضات یوم ظهور امرالله جل ثنائه برخوردارند  
 و نصیب موفور دارند .

فَضَّلْتُمْ عَلَيَّ النَّاسِ

حضرت رسول ص در هنگامی که ابن صوری را برای  
 قضاوت و حَکَمِيَّت در مسئله رَجْمِ نازل در تورات احضار فرمودند  
 و شرح آن در ذیل جمله " حکایت ابن صوری " در این کتاب  
 نوشته شده است او را سوگند دادند بد خداوندی که  
 بنی اسرائیل را بر سایر مردمان فضیلت بخشید و این موضوع  
 اشاره به آیه مبارکه قرآنی است که در ضمن اشاره بنعمتهای  
 خدا نسبت به بنی اسرائیل در سوره البقره آیه چهارم و  
 چهارم فرموده است يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي  
 أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ( ۴۴ ) یعنی  
 ای پسران اسرائیل یاد کنید از نعمتهائی که بشما عطا  
 کردم و شما را بر عالمیان برتری دادم ( تفسیر القرآن سید  
 احمد خان )

این فقهاء سبب بروز و ظهور فتنه و فساد میشوند ولی عاقبت آن فتنه و فساد گریبان گیر خود آنان خواهد شد و نتیجه آن فتنه و فساد بخود آنان برخواهد گشت . انتهى

این حدیث شریف را علمای شیعه امامیه در کتب معتبره نقل فرموده اند و در کتاب مشکوٰۃ المصابیح باب العلم نیز از طرق اهل سنت و جماعت روایت شده و مطابق مضمون این حدیث نیز بیانی در کتاب الیواقیت و الجواهر سید عبدالوهاب شعرانی مندرجست میفرماید "یخالف ( مهدی ) فی غالب احکامه مذاهب العلماء فینقبضون منه لظنهم ان الله ما یقن ینحیث من بعد اثبتهم مجتهدا " یعنی حضرت موعود در امور برخلاف آراء و فتوای علماء رفتار میفرماید و علماء از او متغیر میشوند و غضبناک میگردند زیرا معتقد نیستند که خداوند بعد از پیشوایان دینی خود صاحب اجتهاد و رای مخصوصی را بفرستد . انتهى

### فَلَا أُفِیْمُ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

این آیه قرآن است که در سوره المعارج نازل شده است یعنی قسم یاد میکنم به پروردگار مشرقها و مغربها مفسرین در باره مقصود اصلی از مشارق و مغارب اختلاف

### فُفَّهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُفَهَاءُ نَحْتِ ظِلِّ

السَّمَاءِ ...

این حدیث در باره علامات ظهور موعود و آخر الزمان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است مرحوم علامه مجلسی در مجلد غیبت کتاب بحار الانوار باب علامات ظهور موعود روایت کرده که حضرت صادق ع از حضرت رسول الله روایت کرده که فرمودند " سَيَاتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَلَا مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبَعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شُرُفُفَهَاءُ تَحْتِ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَالْيَسْمُ تَعُودُ " یعنی زمانی برای امت من خواهد آمد که از قرآن جز رسمی و صورتی باقی نماند و از اسلام جز اسمی نخواهد بود افراد امت من بنام مسلم معروفند و بی نهایت از حقیقت اسلام دورند مساجد مسلمین در آنزمان بسیار آباد و معمور است و لکن از حقیقت و هدایت خراب و خالی است فقهای آن زمان بدترین فقها هستند که در زیر سایه آسمان پیدا شده اند



کرده اند و هر يك سخنی گفته اند . در منهج الصادقین  
ملا فتح الله کاشانی که از مفسرین معروف شیعه است در ذیل  
این آیه مبارکه چنین مسطور است قوله ره :

فَلَا يَسْأَلُ عَنْهَا جَنِينَ اسْتَكْفَرُ كَقَارِ الْمَيْمُونِ سَوَّكَدْ مِيخُورَم  
بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بِه آفریدگار مشرقها که مر آفتاب راست در هر  
روز از نقطه دیگر از آن طلوع میکند و الْمَغَارِبِ بِه خداوند  
مغربها که آفتاب را هست و هر روز به نقطه دیگر از آن غروب  
مینماید چه مقرر است که آفتاب سیصد و شصت مطلق و مغرب  
دارد و هر روز از ایام سال از مطلق طلوع میکند و بیه  
مغربی غروب مینماید بر حسب حکمت و وفقِ مصلحت حضرت  
عزَّتْ تَعَالَى شَانَهُ وَعَظْمُ بَرَهَانَهُ وَگوبند مراد مشارق و مغارب  
نجوم است چه هر يك از ایشان را محل شروق و غروب از  
دایره افق نقطه دیگر است . . . انتهى .

امام فخر رازی در تفسیر کبیر مفاتیح القیب در ذیل آیه  
مزبوره فرموده قوله : فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ . . .  
یعنی مَشْرِقِ كُلِّ يَوْمٍ مِنَ السَّنَةِ وَمَغْرِبِهِ أَوْ مَشْرِقِ كُلِّ كَوْكَبٍ  
وَمَغْرِبِهِ أَوْ الْمُرَادُ بِالْمَشْرِقِ ظُهُورُ دَعْوَةِ كُلِّ نَبِيٍّ وَبِالْمَغْرِبِ  
مَوْتَهُ أَوِ الْمُرَادُ أَنْوَاعُ الْهَدَايَاتِ وَالْخِذْلَانَاتِ . . . انتهى  
در تفسیر کشاف زمخشری و تفسیر قاضی بیضاوی در ذیل  
این آیه متعرض ذکر معانی مختلفه نشده است ، علامه

فیض کاشانی در تفسیر صافی در ذیل این آیه فرموده است  
قوله : مَشَارِقُ الشِّتَاءِ وَ مَغَارِبُ الصَّيْفِ وَ مَغَارِبُ الشِّتَاءِ وَ  
مَشَارِقُ الصَّيْفِ وَ فِي الْمَعَانِي عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذِهِ  
الآيَةِ قَالَ لَهَا ( آفتاب ) ثَلَاثُمَاةٌ وَسِتُونَ مَغْرِبًا وَ مَشْرِقًا  
فِي يَوْمِهِ الَّذِي تُشْرِقُ فِيهِ لَا تَعُودُ فِيهِ إِلَى قَابِلٍ وَ يَوْمُهُ الَّذِي تَغْرُبُ  
فِيهِ لَا تَعُودُ إِلَّا مِنْ قَابِلٍ وَ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْهُ قَالَ لَهَا آفتاب  
ثَلَاثُمَاةٌ وَسِتُونَ بُرْجًا تَقَطُّعُ كُلُّ يَوْمٍ مِنْ بُرْجٍ وَ تَغْرُبُ ( تَغْيِبُ )  
فِي آخِرِ فَلَا تَعُودُ إِلَيْهِ إِلَّا مِنْ قَابِلٍ . . . الخ .

ملاحظه فرمودید که مفسرین در باره رب المشارق و المغرب  
باختلاف سخن گفته اند امام رازی فرمود که بعضی گویند  
مقصود از مشارق و مغارب محل طلوع آفتاب در هر روز از سال  
از نقطه معینی و غروب آفتاب در نقطه معینی است و بعضی  
گفته اند که مقصود محل طلوع و غروب هر يك از ستارگان  
آسمان است که مخصوص به هر کدام مشرقی و مغربی است  
بعضی گفته اند که مقصود از مشارق ظهور مظاهر مقدسه  
الهییه و مقصود از مغارب صعود و رحلت آنان میباشد و  
بعضی گفته اند مقصود از مشارق هدایت و راهنمایی  
پیغمبران و مقصود از مغارب ضلالت و گمراهی کفار است .  
مرحوم فیض هم فرموده که مقصود از مشارق محل طلوع آفتاب  
در فصل زمستان از نقاط مختلفه و مقصود از مغارب غروب

آفتاب در زمستان در نقاط مختلفه است و در کتاب معانی الاخبار صدوق از حضرت امیر روایت کرده که فرمودند برای آفتاب سیصد و شصت مغرب و مشرق است و هر روز که از مشرقی طالع شود تا سال دیگر از آنجا طلوع نمیکند و در هر نقطه که در هر روز غروب کند دیگر تا سال آینده در آن نقطه غروب نخواهد کرد . . . الخ .

مفسرین دیگر نیز برای منوال سخنانی گفته اند جمال قدم جل کبریاءه در ایقان شریف پس از تفسیر شمس و قمر بمظا هر مقدسه الهیه و اوصیای بزرگوار میفرمایند قوله تعالی :

اینست معنی آیه مبارکه که میفرمایند " فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ " زیرا که از برای هر شمس از این شمس مذکوره محل اشراق و غروب است و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکور اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب

در هر روز از نقطه طلوع مینماید غیر از نقطه یوم قبل لهذا به لفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلی طالع میشود و به محلی غروب مینماید لهذا مشارق و مغارب ذکر

شده اینست مراتب علم عباد . . . انتهى

از این بیان مبارک معنی رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ به خوبی

آشکار شد که مقصود مشارق و مغارب شمس طالعه از افق عزت احدیه هستند که از محل معین اشراق و در محل معین غروب میکنند و لهذا بصیغه جمع ذکر شده است .

مَنْ كَانَ بِرَجْوَالِئِهِ رَبِّهِ فَلْيَجَلْ

عَمَّا صَالِحًا

این آیه در سوره کهف نازل شده میفرماید هرکس که امید دارد بلقای الهی برسد باید اعمال نیکو نماید . . . این آیه را جمال کبریا در ایقان مبارک در ضمن بحث لقاء الله و شرح معنی حقیقی آن ذکر فرموده اند . برای اطلاع بذیل لقاء الله و ذیل وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا . . . در این کتاب مراجعه شود .

فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلُ فِي شَأْنِهِمْ

ذُرِّهِمْ فِي حُضْرِهِمْ بِالْحَبِيبِ

جمال کبریا در ایقان مبارک میفرمایند که مسلمین در دوره حضرت نقطه اولی جل اسم همان اعتراضاتی را

بر آن حضرت وارد ساختند که یهود و نصاری در دوره ظهور حضرت رسول الله بر آن حضرت وارد مینمودند و بعد میفرمایند  
 فَنِعْمَ مَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِ فِي شَانِهِمْ چه بسیار نیکو و بجاست آنچه که در قرآن مجید در باره این گونه نفوس نازل شده که  
 خدای در قرآن مجید در سوره انعام فرمود " نَزَرُهُمْ فِيْهِمْ خَوْضُهُمْ يَلْعَبُوْنَ " یعنی رها کن آنان را تا در اوهام و خیالات باطل خود سرگرم لعب و لهو باشند زیرا حقایق و معنویات را ارزش و قیمت از آن بیشتر است که در دسترس اینگونه مردم جاهل و موهوم پرست قرار گیرد .

### فَنِعْمَ مَا قَال :

### تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ ...

این بیت از ابن فارض عارف معروف مصری است مشارالیه بشرحی که در مقدمه دیوانش که در بیروت بطبع رسیده مسطور است در مصر متولد شد و در آنجا سکونت داشت تولدش بسال پانصد و هفتاد و شش هجری قمری و وفاتش بسال ششصد و سی و دو هجری قمری بود .

( ۵۷۶ - ۶۳۲ هـ ق )

دیوانش مکرر بطبع رسیده و بعضی آن را شرح کرده اند

قبرش در قاهره در دامنه کوه المقطم است و معروف و محل زیارت اهل نظر میباشد بیت عنوان در ضمن یکی از قصائد معروفه اوست که در نهایت انسجام و لطافت است و حضرت عبدالبهاء نیز در بعضی الواح ابیات این قصیده را استشها فرموده اند ، مطلع قصیده اینست قوله :

هُوَ الْحُبُّ فَاسْلِمِ بِالْحَشَا مَا الْهَوَىٰ سَهْلٌ  
 فَمَا اخْتَارَهُ مُضْنِي بِهِ وَلَكُهُ عَقْلٌ  
 وَعِشْ خَالِيًا فَالْحُبُّ رَاحَتُهُ عَنَّا  
 وَأَوْلُهُ سَقَمٌ وَأَخِيرُهُ قَتْلٌ  
 وَلَكِنْ لَدَى الْمَوْتِ فِيهِ صِبَابَةٌ  
 حَيَاةٌ لِمَنْ أَهْوَى عَلَيَّ بِهَا الْقَضْلُ  
 فَمَنْ لَمْ يَمُتْ فِي حُبِّهِ لَمْ يَعِشْ بِيَهُ  
 وَدُونَ اجْتِنَاءِ النَّحْلِ مَا جَنَّتِ النَّحْلُ  
 تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَأَتْرَكَ الْحَيَا  
 وَخَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَإِنْ جَلَّوْا  
 وَقُلْ لِقَتِيلِ الْحُبِّ وَفَيْتَ حَقَّهُ

وَلِلْمُدَّعَىٰ هَيْهَاتَ مَا الْكَجَلُ الْكُحْلُ  
 این قصیده بسیار مفصل است و با اینهمه اثر معنوی و انسجام ظاهری او بحال خود باقی و بهیچوجه ملالت انگیز نیست در جمله اشعار قبل سخنانی میگوید که در نقل آن بفارسی

حلاوت خود را از دست میدهد میفرماید عشق کار آسانی نیست و مرد غافل هیچوقت خود را بدام عشق گرفتار نمیکند زیرا راحت عشق جز رنج و مشقت نیست آغاز کار عاشق در عشق بیماری و رنج و در خاتمه نثار جان در راه جانان است ولسی در نزد من مرگ در راه عشق و محبت عین زندگانی است تا کسی در راه عشق نگیرد بزندگی نخواهد رسید زیرا کسی که طالب عسل است باید نیش زنبور را تحمل کند بعد میفرماید تَمَسَّكَ بِأَنْيَالِ الْهَوَىٰ وَأَتْرَكَ الْحَيَا یعنی بدامان عشق و محبت متمسک شو و هرگونه شرم و آزر را کنار بگذار و خَلِّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَأِنْ جَلَّوْا رَاهِ عَشْقٍ رَا دَر پيشگیر و از راه - زهد و تقوای ظاهر پرستان اجتناب کن هرچند عده آنها زیاد است و در نظر مردم اعتبار دارند و لکن تو راه عشق را اختیار کن بعد میفرماید بعاشقی که در راه عشق جان نثار کند بگوی که حق عشق را ادا کردی و وفاداری خود را ثابت نمودی و بکسانی که ادعای عشق میکنند و جان نثار نمیکنند بگوی که شما ظاهر ساز هستید و از اهل حقیقت بسیار دور، آری فرق بسیار است میان چشمی زیبا که سیاه و دلریا باشد و چشمی که با سرمه خواسته باشند آن را زیبا جلوه دهند . . . . .

### فِنِعْمَ مَا قَال :

### مَتَّهِم دَارِي كَسَانِي رَا كِه حَق ...

این بیت از جلال الدین رومی است که در مثنوی مشهور خود در مجلد دوم مثنوی در ذیل قصه کرامات شیخ که متهم بسرقت شده بود ذکر فرموده است :

مَتَّهِم دَارِي كَسَانِي رَا كِه حَق

کرد امین مخزن هفتم طبق

مَتَّهِم نَفْسِ اسْتَنِى عَقْلُ شَرِيف

مَتَّهِم حَسِ اسْتَنِى نَسْر لَطِيف

و در بعضی نسخه ها اینطور آمده " متهم چون دارم آنها را که حق " . . . الخ

جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مبارك بعد از اشاره بمندرجات کتاب ارشاد العوام حاجی کریم خان کرمانسی میفرمایند قوله تعالى " سُبْحَانَ اللَّهِ بِأَيْنِ ادْرَاكٍ چِه اعتراضات و تهمتها که بهیچکلی علم نامتناهی الهی وارد - آورده فنعم ما قال متهم داری کسانی را که حق . . . الخ .

نازل شده است و تمام آیه اینست **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** . . . . .  
 معنی این آیه را در تفسیر ابوالفتوح رازی چنین آورده قوله " ای محمد ما میبینیم گردانیدن روی تو در آسمان تو روی میگردان که ما بر متابعت رضای تو قبله میگردانیم **فَلَنُوَلِّيَنَّكَ** بگردانیم تو را با قبله که تو خواهی و تو پسندی .  
 برای تفصیل بیشتر بذیل **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ** در این کتاب مراجعه شود .

### فَوَلِّ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ ...

این آیه قرآن را که در سوره بقره نازل شده جمالقدم جل کبریا که در بحث تحریف در ایقان شریف ذکر فرموده اند و برای تفصیل بذیل تحریف در این کتاب مراجعه شود .  
 مضمون آیه مبارکه آنست که میفرماید وای بر آن مردمی که بدست خود کتابی مینگارند و سپس آن را من عند الله معرفی میکنند تا بهره از این کار عاید آنان شود و مردم را با افکار موهومه خود فریب دهند . . . چنانچه در دوره رسول الله ص بعضی از منکرین یهود و غیرهم این کار

### فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ عَمَّا يَتَّبِعُونَ الْعِبَادَ فِي حَقِّهِ ...

این آیه از قلم مبارک جمالقدم جل کبریا نازل شده و در کتاب ایقان مبارک بعد از اثبات تحریف معنوی و پس از آنکه قول نفوسی را که میگویند انجیل به آسمان رفته رد میفرمایند ذکر میکنند که **فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ عَمَّا يَتَّبِعُونَ الْعِبَادَ فِي حَقِّهِ** فتعالی عما هم یعرفون یعنی بخداوند پناه میبرم از گفته های مردم نادان که میگویند انجیل به آسمان رفته و خداوند مردم را بدون تکلیف قرار داده و فیض فیاض حقیقی منقطع شده اینها همه ظنون و اوهام بندگان جاهل است که نسبت ظلم و انقطاع فیض بخدا میدهند همانا خداوند از آنچه منکران و مردم نادان فهمیده و گفته اند مقدس و منزه است و مقامش بالاتر از این گونه نسبت هاست .

### فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...

این آیه در قرآن شریف در ضمن آیات تبدیل قبله

را میکردند و سبب گمراهی مردم میشدند .

فَهَيَّا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ أَعْرَضَ عَنْهُ أَكْثَرُ

النَّاسِ كَمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

این بیان جمال کبریاست که در بحث رجعت و قیامت در ضمن شرح اینکه مردم از آیات و احادیث آنچه را بصرفه و صلاح خود بینند قبول میکنند و آنچه را برخلاف آهواء خود بیابند انکار مینمایند برای شاهد مثال ذکر فرموده اند که امت اسلامیة بحکم خاتم النبیین نازل در سوره احزاب حضرت رسول را آخر انبیا دانسته اند و چون حکم قرآن است قبول دارند ولی مسئله لقاء الله را که مکرر در قرآن مجید تصریح شده چون با آهواء آنان و پنداری که نسبت به موضوع خاتم النبیین پیدا کرده اند بکلی منکر میشوند و برای لقاء الله تاویلات فاسده مینمایند در این مقام میفرمایند که هیچ موضوعی را خداوند در قرآن مجید بقدر مسئله لقاء الله اهمیت نداده است و در اینجا است که فرموده اند " فَهَيَّا لِمَنْ فَازَ بِهِ فِي يَوْمٍ أَعْرَضَ عَنْهُ أَكْثَرُ النَّاسِ كَمَا أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ "

مضمون آنکه خوشا بحال نفوسی که در این ایام ظهور شمس حقیقت به لقای او که عین لقاء الله است فائز شوند و در این ظهور مظهر امرالله که اکثر مردم از او اعراض کرده و همانطوری که مشاهده مینمائید حق را انکار نموده اند خوشا بحال کسی که به عرفان الهی و لقاء الله فائز شود .

### فیض اقدس - فیض مقدس

جمال اقدس ابهی جل کبریائه در کتاب ایقان مبارک فرموده اند که خداوند در قرآن مجید به مردم بشارت داده که به لقاء الله فائز خواهند شد و مقصود از لقاء الله لقای مظاهر مقدسه و عرفان شمس حقیقت است به شرحی که در ذیل لقاء الله در این کتاب مندرج است .  
جمعی از صوفیه و عرفا معتقدند که مقصود از لقاء الله مذکور در قرآن مجید تجلی الله است در قیامت ، جمالقدم جل جلاله میفرمایند اگر مقصودشان از تجلی الله تجلی عام باشد که همه ممکنات در دار وجود محل تجلی عام الهی هستند و همه ممکنات از فیض وجود و فضل هستی که به آنها عطا فرموده مظهر تجلی الله میباشند و اختصاص به قیامت ندارد

بلکه در همین نشأه همه دارای آن مظهریت عامه میباشند  
 و از این جهت اختصاص دادن بقیامت معنی و مفهوم ندارد  
 و اگر مقصود شان تجلی خاص باشد یا تجلی خاص ذات غیب  
 در رتبه ذات است یعنی ذات غیب جمال غیب خود را در مراتب  
 ذات مقدس خود مشاهده میفرماید بدیهی است که در این  
 رتبه بجز ذات غیب موجود دیگری نیست تا بتواند در این  
 تجلی ذات که مخصوص ذات است به لقاء الله فائز شود بلکه  
 فائز بلقائ ذات در این رتبه خود ذات مقدس غیب الغیب  
 است که ذاتش حقیقت عشق است و حقیقت عاشق و حقیقت  
 معشوق است یعنی بجز ذات مقدس موجودی نیست خودش  
 عشق است و خودش عاشق ذات خود است و خودش هم  
 معشوق ذات خود است و از این مطلب حضرات صوفیه به  
 فیض اقدس تعبیر نموده اند و اگر گویند که مقصود از تجلی  
 الله مقام فیض مقدس است یعنی مقام تجلی ذات در مریای  
 مظاهر صفات معنی این سخن چنین است که جمال غیب  
 الغیب چهره دلاری خود را در مراتب ممکنات که مظاهر  
 صفات او هستند مشاهده فرموده بدیهی است که این معنی  
 در عالم خلق است و مظهر کامل صفات الهیه که حق جل جلاله  
 در او تجلی فرمود همانا انسان کامل است که مظهر مقدس  
 امرالله باشد ، بنابراین لقای مظهر امرالله لقای الهی و عرفان

او عرفان خداوند است و این همان است که حقیقت مطلوب  
 است و اینکه گفته اند تجلی الله در قیامت نظر به این معنی  
 که ذکر شد مقصود از قیامت هم قیامت دعوت و ظهور مظهر  
 امرالله است که خلق خدا در قیامت یعنی در روز ظهور موعود  
 بلقاء الله که لقای مظهر نفس اوست فائز میشوند و بد عرفان  
 الله که عرفان شمس حقیقت است نائل میگردند .  
 برای تفصیل به ایقان مبارک مراجعه شود و به ذیل لقاء الله  
 و ذیل تجلی تام . . . . . نیز در این کتاب رجوع فرمائید .  
 این هر دو اصطلاح صوفیه است که جمال قدم جل جلاله  
 در کتاب ایقان مبارک در بحث آیات لقاء الله که در قرآن مجید  
 نازل شده به آن اشاره فرموده اند . حضرت عبدالبها در لوح  
 شرح حدیث کنز مخفی میفرمایند قوله الاحلی " بدانکه  
 در عرف صوفیه مذکور است که غیب هویت در مرتبه احدیست  
 جمیع اسماء از ساحت قدسش دور و بی اسم و صفت مشهور  
 است زیرا اسماء حق مریای صفاتست و صفات حق در مرتبه  
 احدیت عین ذات حقد بدون شائبه تفاوت و امتیاز . . . . .  
 بلی اسماء و صفات ذاتیه ثبوتیه از ذات حق در هیچ رتبه  
 سلب نگردد و لکن در آن مقام اسماء و صفات از یکدیگر منفصل  
 نه و هم از آن ذات بی جهت ممتاز نیستند و حقایق شئون  
 الهیه بعضی از بعضی و از آن ذات غیر متعین ممتاز و تفصیل

نگردیده نه علماً و نه عیناً مثلاً ما بین اسمِ علیم از بصیر و  
 سمیع و اسماء دیگر . . . ذات احدیت را در این رتبه اکبر  
 که میفرماید **كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ يَكْنِزُ الْمَخْفَى وَغَيْبِ**  
**الْهُوِيهِ وَصُرْفِ الْأَحَدِيهِ وَذَاتِ بَحْتٍ وَلَا تَعْيِينَ صِرْفٍ وَغَيْبِ**  
**الْغُيُوبِ وَغَيْبِ الْأَوَّلِ وَمَجْهُولِ الْمَطْلُوقِ وَمَجْهُولِ النَّعْصَةِ**  
 و منقطع الوجودانی و سایر اسماء دیگر تعبیر نموده اند . . .  
 و چون در غیب هویه حرکت حُبَّیه و میلِ ذاتی کمالِ جلاء  
 و استجلا اقتضا نموده و کمالِ جلاء در نزد بعضی از عارفین  
 ظهور حق است سُبْحانَه بنفسِ خود بصورِ اعیان و استجلا  
 مشاهده جمالِ مطلقست تجلیاتِ جمالِ خویشتن را در مرایا  
 حقایق و اعیان لهذا شئوناتِ ذاتیه بواسطه فیضِ اقدس از  
 مرتبه ذات در مرتبه حضرت علم ظاهر گشت و این اول ظهور  
 حق است از کنزِ مخفی در حضرت علم و از این ظهورِ اعیان  
 ثابته بوجودِ علمی موجود شدند و هر کدام علی ما هو علیهِ  
 در مراتب علم الهی ممتاز گشتند و این مرتبه ثانویه مُرتَب  
 است بر مرتبه اولیه که غیبِ احدیت است و این مرتبه را بنفیب  
 ثانی و واحدیت و مرتبه اعیان ثابته تعبیر نموده اند و اعیان  
 ثابته صور علمیه الهیه هستند که راعحه وجود استشمام  
 نموده اند و لکن بوجودِ علمی موجود شدند و از هم ممتاز  
 گشتند و این مرتبه ثانویه نیز به کنزِ مخفی تعبیر گردد زیرا

که اعیان و حقایق که معلوماتِ حقند در مراتب علم نیز بکمال  
 خفا و بساطت و وحدت در ذات مندِ مج و مندِ جند . . . الس  
 آخر بیانهِ الاحلی . انتهى

بزرگان عرفا و محققین صوفیه در باره حق تعالی که منیع  
 لا یُدْرک است ذات و صفات و اسماء قائلند و هر یک را در رتبه  
 خاص خود در نظر آورند در رتبه احدیت که مقام کنزِ مخفی  
 و غیب الغیوبست جز بذات نظر ندارند در آن خلوتگاه نه  
 از صفات خبری است و نه از اسماء اثری ذات کبریائی در علو  
 امتناع خود در خلوت ذات خود بذات مقدس خود دلپاخته  
 و نزد عشق با ذات خود باخته است جمال کبریائی ذات  
 مقدس خود را در آئینه ذات مقدس خود مینگرد و در این رتبه  
 که مقام تجلی باطن است ماهیات و حقایق اشیا بوجود  
 علمی که عین ذات است موجودند و بنابراین عین ذاتند که  
 در نهایت بساطت و بدون امتیاز و عرض اندام در بحر ذات  
 مستغرقند و عین ذاتند **سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَهُوَ**  
**عَيْنُهَا** اشاره به همین مقام است و تجلی باطن ذات بر اعیان  
 ثابته که ماهیات و حقایق اشیا هستند و از فیض باطن  
 مستفیضند بنام فیض اقدس نامیده میشود در این رتبه اعیان  
 و ماهیات و حقایق اشیا بوجود علمی حق موجودند و چون  
 علم عین ذات است اعیان و ماهیات و حقائق اشیا در نهایت



بساطت و فنا و نیستی در علم حق که عین ذاتست از تجلی  
باطنی حق برخوردارند جمال کبریا عاشق جمال خود است  
و با خود خلوت کرده جز او چیزی نیست کان الله و لم یکن  
معهُ شیء . مولانا جامی در این باره چه خوش فرموده قوله :

در آن خلوت که هستی بی نشان بود

بگنج نیستی عالم نهان بود

وجودی بود از نقش و توئی دور

ز گفتگوی مائس و توئی دور

وجودی مطلق از قید مظاهر

بنور خویشتن بر خویش ظاهر

دل را شاهی در حجله غیب

مُبرا دامش از تهمت عیب

نه با آئینه رویش در میان

نه زلفش را کشیده دست شانه

صبا از طره اش نگسته تباری

ندیده چشمش از سرمه غباری

نوای دلبری با خویش میساخت

قمار عاشقی با خویش میساخت . .

زات غیب که شیفته جمال خویش بود از ذات مقدس خود آئینه  
در پیش نهاده و جمال خود را در آئینه ذات خود میدید

کَمَالُ التَّوْحِيدِ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ وَ مَاهِيَاتُ وَ حَقَائِقِ اشياء که  
اعیان ثابتة اند در عالم علم حق که عین ذات اوست بساطت  
موجود و از فیض تجلی باطنی ذات استفاضه میکردند و فیض  
اقدس عبارت از همین تجلی ذات بر اعیان ثابتة در ذات است  
علامه قیصری در مقدمه شرح فصوص الحکم صفحه هفدهم فرموده  
" اِنَّ الْفَيْضَ الْاَلَهِيَّ يَنْقَسِمُ بِالْفَيْضِ الْاَقْدَسِ وَالْفَيْضِ الْمُقَدَّسِ  
وَ بِالْاَوَّلِ يَحْصُلُ الْاَعْيَانُ الثَّابِتَةُ وَ اسْتَعْدَادَاتُهَا الْاَصْلِيَّةُ فَسَيُ  
الْعِلْمُ . . . " و نیز در صفحه بیستم فرموده " فَبِالْفَيْضِ الْاَقْدَسِ  
الَّذِي هُوَ التَّجَلِّي بِحَسَبِ اَوْلِيَةِ الذَّاتِ وَ بَاطِنِيَّتِهَا يَصِلُ الْفَيْضُ  
مِنْ حَضْرَةِ الذَّاتِ اِلَيْهَا وَ اِلَى الْاَعْيَانِ دَائِمًا . . . انتمس

فیض اقدس را قضای ازلی نیز میگویند . اما فیض مقدس عبارت  
از وجود اعیان ثابتة و ماهیات و حقایق اشياء است در عالم  
خارج یعنی پس از آنکه بوجود علمی حق تعالی که عین  
ذات اوست موجود بودند در نهایت بساطت و فنا چون  
بر حسب استعدادات مخصوصه خود بافاضه وجود از حق  
تعالی در عالم خارج بوجود خارجی موجود شوند و منشاء  
آثار گردند آن وجود حق جل و علا که بتجلی ظاهری در  
خارج به آنها عنایت شده و از علم آنها را بخارج موجود  
نموده است فیض مقدس میگویند بنابراین فیض مقدس عبارت  
از تجلی وجودی است که موجب ظهور ماهیات در عالم

خارج بر حسب اقتضای استعدادات خود آنها است .  
 قیصری در شرح فصوص فرموده است " اِنَّ الْفَيْضَ الْاَلَهِيَّ  
 يَنْقَسِمُ بِالْفَيْضِ الْاَقْدَسِ وَالْفَيْضِ الْمَقْدَسِ وَبِالْاَوَّلِ تَحْصُلُ الْاَعْيَانُ  
 الثَّابِتَةُ وَاسْتِعْدَادَاتُهَا الْاَصْلِيَّةُ فِي الْعِلْمِ وَبِالثَّانِي يَحْصُلُ  
 تِلْكَ الْاَعْيَانُ فِي الْخَارِجِ .

در فرهنگ علوم عقلی چنین گوید که : فیض مقدس مرتباً بر  
 فیض اقدس است زیرا بواسطه فیض اقدس اعیان ثابت و استعدادات  
 اصلیه آنها در عالم علم تحصیل مییابد و بواسطه فیض مقدس  
 اعیان و لوازم آنها در عالم عین تحقق مییابد از فیض مقدس  
 تعبیر به نفس رحمانی و وجود منبسط هم شده است و بالجمله  
 مرتبت تجلیات اسماء که موجب ظهور و بروز مقتضیات اعیان  
 در خارج است فیض مقدس نامیده اند . انتهى  
 عبدالرحمن جامی در باره فیض مقدس در ضمن اشعاری  
 که قسمتی از آن قبلاً ذکر شد فرموده است :

نَوای دلبری با خویش میساخت  
 قمار عاشقی با خویش میساخت  
 تا آنکه در باره فیض مقدس فرموده :  
 برون زد خیمه ز اقلیم تقدس  
 تجلی کرد بر آفاق و انفس  
 بهر آئینه ای بنمود روشنی

بهر جا خاست از وی گفتگوئی  
 باری جمال مبارك جل جلاله در ایقان شریف بعد از ذکر آیات  
 قرآنی که در باره لقاء الله نازل شده است میفرمایند که مقصود  
 از قیامت قیام مظهر امرالله است و مقصود از لقاء الله لقاء  
 مظهر امرالله است که موهبت آن لقا برای خلق در یوم قیام  
 و ظهور مظهر مقدس امرالهی حاصل میشود بعد میفرمایند  
 که بعضی را عقیده چنان است که مقصود از لقاء الله کسه  
 در قرآن نازل شده تجلی الهی است در قیامت و بخیال  
 خود بمقصود واقعی از لقاء الله نازل در قرآن پی برده اند  
 میفرمایند که مقصود شما که میگوئید لقاء الله تجلی الهی  
 است کدام تجلی است ؟ تجلی عام یا تجلی خاص؟ اگر  
 مقصود شما تجلی عام باشد بنابراین همه اشیا و جمیع مردم  
 به لقاء الله مشرفند و در همین جهان این موهبت برای همه  
 حاصل است زیرا همه بوجود الهی و فیض ربانی موجود  
 و سرافرازند اِنَّ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ دِیْگَر چـ  
 به قیامت اختصاص میدهد و میگوئید این لقاء الله که تجلی  
 عام است در قیامت حاصل میشود با آنکه در همین نشأه  
 همه باین لقاء الهی فائز هستند و اگر میگوئید که مقصود  
 از تجلی تجلی خاص است از دو حال بیرون نیست یا این  
 تجلی خاص در ذات حق است و در حضرت علم که عبارت

از فیض اقدس است در این مقام احدی را راه نیست ننه در دنیا و نه در آخرت زیرا تجلی ذات است در نفس ذات بشری که گفته شد و اگر میگوئید که مقصود تجلی ثانی است یعنی مقام فیض مقدس البته این باید در عالم خلق باشد یعنی در عالم ظهور اولیه که **أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ** و این مقام مختص به مظاهر مقدسه و انبیا و اولیاست و بنابراین مقصود از لقاء الله لقاء همین مظاهر مقدسه الهیه است در یوم ظهور هر یک که عبارت از یوم قیامت است .

این بود خلاصه و مضمون بیان مبارک که در ایقان شریف نازل شده است مقام فیض اقدس را مقام جلاء هم میگویند و فیض مقدس را استجلاء مینامند و جلاء عبارت از ظهور ذات مقدس است لذاته فی ذاته و استجلاء ظهور ذاتست لذاته فی تمیناته و کمال جلاء عبارت از کمال ظهور حق است بانسان کامل و کمال استجلاء عبارت از جمع حق است بین شه و نفس خود بنفوس خود در نفس خود و آنچه ممتاز است از او غیر او انتهی . ( کتاب اصطلاحات عرفا )

در این گفتار از اعیان ثابته سخن بسیار گفته شد در کتاب اصطلاحات عرفا میگوید اعیان جمع عین است بزرگان و برادران و هم چشمان و ذاتها را گویند و در اصطلاح سالکان اعیان صور علمیه را گویند و در اصطلاح حکماء ماهیات اشیا را گویند

واعیان صور اسماء الهیه اند . . . الخ .  
قیصری در شرح فصوص شرح مفصلی در این باره فرموده که طالبین باید بآن کتاب مراجعه کنند و صفحات نوزده و بیست و پانزده و هفده آن کتاب را مطالعه فرمایند در کتاب اصطلاحات عرفا نیز قسمتی از آن بیانات و بیانات سایرین در این خصوص نقل شده است و شرح مفصلی در باره اعیان ثابته در فرهنگ علوم عقلی و اصطلاحات عرفا مندرج است مراجعه شود .

### فَبُومِئِنَّ لِأَسْئَلِ عَنْ ذَمِّهِ اِنْسُ وَاِلْجَانُ

این آیه مبارکه در سوره الرحمن قرآن مجید نازل شده و مضمونش آنست که میفرماید در روز قیامت از هیچ انس و چین در باره گناهانش پرسش و سؤال نمیشود و مقصود آنست که در روز قیامت که یوم حساب است همانا خداوند حساب خلاق را از راه سؤال و جواب رسیدگی نمیفرماید بلکه حساب خلاق از وجه آنان کشیده میشود و با اصطلاح معروف " رنگ رخساره خیرمیدهد از سر ضمیر " و از این جهت

است که پس از آیه مبارکه مزبوره میفرماید **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ** یعنی گناهکاران و مجرمین از سیما و رخساره و وجهه شناخته میشوند و نواصی و اقدام شهادت بر گناه میدهد چنانچه در محل دیگر قرآن مجید فرموده **الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** یعنی در روز قیامت خداوند بدان مجرمین مهر میزند که سخن نمیگویند و لکن دست و پای آنها بر گناهان آنان شهادت میدهد و خلاصه آنکه وجهه خلائق در روز قیامت شاهد ایمان و کفر نفوس است و بنا بر این در يك لحظه بحساب خلائق رسیدگی میشود و خبیث از طیب ممتاز میگردد و البته مقصود از قیامت که بحساب خلائق رسیدگی میشود قیام مظهر امرالله است بدعوت خلق و ابلاغ کلمه الله به مردم و این موضوع را جمال قدم جل جلاله مطابق نص ایقان شریف بشخصی که سؤال از حساب خلائق در یوم قیامت کرده بود فرمودند شخص مزبور که از رموز و حقایق الهی بی خبر بود "اصرار میورزید که حساب خلائق در ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته" و جمال قدم جل جلاله باو فرمودند قوله تعالی "بعد نکر شد که این مدت مگر تلاوت قرآن ننموده ای و آیه مبارکه را که میفرماید **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ** را ندیده آید و بمقصد ملتفت

نشده آید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده آید بلکه سؤال بلسان و بیان نیست چنانچه همین آیه **مُشَعَّرُو مُدُلٍ** بر آنست و بعد میفرماید **يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُوْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ** اینست که از وجهه حساب خلائق کشیده میشود و کفر و ایمان و عصیان جمیع ظاهر میشود چنانچه الیوم مشهور است که بسیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضحند . . . . . انتهى .

حرف

«ق»

از آیات قرآنی را بظهور آنحضرت تأویل فرموده اند و اینجمله که ذکر شد در کتب معتبره شیعه امامیه مانند اصول کافی و کتاب وافی و بحار الانوار مرحوم مجلسی و غایه المرام بحرینی و کمال الدین صدوق علیه الرحمه و جوامع الکلم و شرح زیاره حضرت شیخ احمد آحسائی و فصل الخطاب خان کرمانی و آملی شیخ صدوق و امثال آن از کتب معتبره مشهور و مسطور است و طالبین باین کتب مراجعه فرمایند .

در وجه تسمیه حضرت موعود بقائم در اخبار المحدثه و بیانات مختلفه و تعبیرات گوناگون ذکر شده که در کتب معتبره موجود است علامه مجلسی ره در مجلد غیبت بحار الانوار در باب دوم که اسماء و القاب آن حضرت را ذکر کرده در این خصوص احادیث بسیار روایت کرده از جمله اینست: رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ دَعَى النَّاسَ إِلَى الْإِسْلَامِ جَدِيدًا وَ هَدَاهُمْ إِلَى أَمْرٍ قَدْ دَثَرَ وَ ضَلَّ عَنْهُ الْجُمْهُورُ وَ إِنَّمَا سُمِّيَ الْقَائِمُ مَهْدِيًّا لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ مَضْلُوقٍ عَنْهُ وَ سُمِّيَ الْقَائِمُ لِقِيَامِهِ بِالْحَقِّ مِيفْرَامِيدَ زَمَانِي كَسَهُ رَا بَه أَمْرِي كَه دَرَنْزَدِ أَنَانِ مَعْرُوفِ نَيْسْتِ وَ عَمُومِ مَرْدَمِ از آن بیخبرند و دارای آن نیستند دعوت میفرماید قائم را از آن جهت مهدی گویند که مردم را بامری جدید که در دست

## فائده

ائمه اطهار علیهم السلام حضرت موعود منتظر را بلقب قائم نامیده اند و برای او مقامی بسیار عظیم تعیین فرموده اند و علامات خاصه شخص موعود و علامات زمان ظهور او را دقیقاً تشریح فرموده و توضیح داده اند و بیان کرده اند که سن حضرتش در حین ظهور و قیام از چهل سال کمتر و بصورت جوانی ظاهر میشود و از انبیای قبل دارای علامتی است و صاحب شرع جدید و کتاب جدید و حکم جدید است و بر آن حضرت نازل میشود آنچه بر انبیا و رسل قبل نازل نشده است و قرآن او را مردم قبول نمیکند و با او محاجه مینمایند و شرق و غرب او را لعنت میفرستند و نهایت اذیت و آزار را نسبت با او انجام میدهند و آنحضرت در مکه خود را معرفی میفرماید و سیزده نفر بعد از شهدای غزوه بدر کبری در راه او بشهادت میرسند و از خواص اصحاب آنحضرت محسوب هستند و برای آنحضرت مانند یوسف زندان و حبس پیشش میآید و بالاخره در آذربایجان بشهادت میرسد و اکثر اعدا و مخالفان او علمای وقت هستند که بقتل آنحضرت فتوی میدهند و از این قبیل مطالب بسیار فرموده اند و عده ای -

آنان نیست هدایت میکند و آنحضرت را از آن جهت قائم گویند که از روی حق و برای دعوت بحقیقت قیام میفرماید و نیز از ابو سعید خراسانی روایت شده که گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم آیا مهدی و قائم یک شخص است فرمود بلسی گفتم وجه تسمیه آنحضرت بمهدی چیست فرمود زیرا مردم را به امر حق هدایت میفرماید امری که از همه کس مخفی و مستور است و وجه تسمیه اش بقائم از آنجهت است که بعد از موت قیام میکند و با مردم بسیار بزرگی قیام و اقدام میفرماید " مقصود از موت در این مقام از بین رفتن و فراموش شدن آنحضرتست که بسیاری منکر ظهور او میشوند " از این قبیل احادیث بسیار است در بعضی روایات صریح است که سیزده و سیزده نفر اصحاب قائم از عجم هستند و در بعضی روایات آمده که قائم موعود و قائم خراسانی و قائم گیلانی با هم هستند که مقصود قیام حضرت باب از خراسان با علمهای سیاه و قیام جناب قدوس در مازندران است که از آن بگیلان تعبیر شده است و بر حسب معارف مردم آن روز بیان فرموده اند علامه مجلسی ره در مجلد غیبت بحار الانوار ( جلد سیزدهم ) بعد از نقل این حدیث میفرماید که مقصود از قائم خراسان هلاکوخان و چنگیز خان است و مقصود از قائم گیلانی سلطان اسمعیل صفوی است و مقصود از قوچ که در حدیث مذکور

است شاه عباس اول است که فرزند خود صفی میرزا را بقتل رسانید . . . الخ خلاصه از این تمبیرات بسیار کرده است و بخیال خود مفاد حدیث را تشریح فرموده و لایخفی ما فیسه این حدیث در باب علامات ظهور مجلد غیبت ذکر شده است باری در باره قائم موعود سخن بسیار است و من در اینجا برخی از مفاد احادیث وارده را که با ظهور مبارک حضرت نقطه اولی جل ذکره تطبیق مینمایند با ذکر بابی که در بحار الانوار مجلد غیبت حدیث مزبور در آن آمده است فهرست وار مینگارم :

۱- اصحاب قائم در مسجد کوفه چادر میزنند ( اشاره بسه اعتکاف ملاحسین و همراهانش در مسجد کوفه . . . ) " بسباب سیرت و اخلاق قائم " بدو سند ذکر شده است .

۲- سن قائم از چهل سال کمتر است ( باب سیرت قائم )

۳- اصحاب قائم بعد از اصحاب رسول الله در بدر و سید و سیزده نفر هستند ( بدو سند روایت شده در دو موضع باب سیرت و اخلاق قائم )

۴- سیزده و سیزده نفر اصحاب قائم از اولاد عجم هستند . ( باب سیرت و اخلاق )

۵- حدیث آذربایجان که شهادت حضرت در آنجا واقع شد ( باب سیرت و اخلاق )

۶- احادیث جوانی قائم ( باب سیرت و اخلاق قائم )

۷- دوره قائم نوزده سال است ( باب خلفای مهدی و بساب

سیرت و اخلاق )

۸- ظهور علم های سیاه از خراسان ( باب علامات ظهور قائم )

۹- قائم گیلانی و قائم خراسانی ( باب سیرت و اخلاق )

۱۰- قیام اصحاب از مشرق ( باب علامات ظهور )

۱۱- آیه یُجِيبُ الْمُضْطَرُّ دَر بَارَهُ قائم است ( باب سیرت و اخلاق )

۱۲- اسم قائم مرکب از دو اسم است ( علی محمد ) خطبه

حضرت امیرع " باب الرجعه ) و حدیث دیگری نیز روایت شده

که حضرت رسول ص فرمودند الْقَائِمُ اسْمُهُ عَلِيٌّ اَسْمِيَّ وَايِسْن

اشاره بنام مقدس حضرت رب اعلی است که علی محمد است

وَلَا يَخْفَى لُطْفَهُ . . . ( باب سیرت و اخلاق )

۱۳- لَعْنَهَا اَهْلُ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ . . . ( باب سیرت و اخلاق )

۱۴- سنت چهار پیغمبر در قائم ( باب سیرت و اخلاق )

البته احصای تمام مفاد احادیث وارده در باره قائم ع از عهد

این کتاب بیرون است و آنچه برای نمونه ذکر شد کافی است

برای تفصیل بکتب استدلالیه مراجعه فرمائید .

.....

فَاتْلُوهُمْ اَللّٰهُ بِمَا فَعَلُوْا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ

بَعْدُ كَانُوْا بِفَعْلُوْنَ

این بیان از جمال اقدس ابهی جل جلاله است که در ایقان شریف بعد از ذکر مخالفت علما و پیشوایان دین در هر دوری با مظاهر مقدسه الهیه میفرماید " قَاتَلْتَهُمُ اللّٰهُ خَدَاوَنَد بَكْشَد اَیْنِ عِلْمَاۤی سَوِّءَ رَا و جَزَاۤی اَعْمَالِ زَسْتَمٰی رَا كَسَه در دوران مظاهر قبل مرتکب شدند به آنها بدهد و همچنین علمای سوئی را که در آینده سبب ضلالت و گمراهی مردم میشوند خداوند بجزای اعمال برساند " مقصود از علمای قبل علمای سوء دوره موسی ع مانند بلعم و علمای دوره مسیح مانند حنّان و قیافا و علمای یهود و نصاری در دوره حضرت رسول و علمای اسلام در دوره ظهور حضرت رب اعلی جل ذکره هستند و مقصود از علمای بعد همانا پیشوایان و علمای سوء ادیان هستند که در دوره اظهار امر جمال قدم با آن حضرت محاجه و مخالفت خواهند کرد و دلیل این سخن آنست که بعد از ذکر این جمله در ایقان مبارک جمالقدم جل جلاله در جمله بعد میفرماید وَقَفْنَا اللّٰهَ وَاِیَّاكُمْ یَا



مَشْرَالرُوحَ لَعَلَّكُمْ بِذَلِكَ فِي زَمَنِ الْمُسْتَفْضَاتِ تَوْفِقُونَ وَ مِنْ لِقَاءِ  
 فِي آيَاهُ لَا تَحْتَجِبُونَ مضمون آنست که ای طالبان حقیقت  
 و نفوس روحانی از خدا میخواهم بشما توفیق عنایت فرمایند  
 که در زمان مستغاث ( که اشاره بدوران اظهار امر به القوم  
 در باغ رضوان است ) از لقاء الهی محبت چسب نشوید و از شرور  
 نفسانداره و عداای ضالّ و مضلّ آن دوره محفوظ بمانید .  
 برای تفصیل حال بذیل " زمن مستغاث " در این کتاب مرا  
 شود .

قَالَ الَّذِينَ يَبْطِنُونَ آمَنَّا بِمَا آوَأَ اللَّهُ كَمَنْ  
 فِيهِ قَلِيلَةٌ غَلَبَتْ فِيهِ كَثِيرَةٌ ...

این آیه در قرآن مجید سوره بقره نازل شده مضمون  
 آنست که میفرماید گفتند آن نفوسی که معتقدند بلقای  
 خداوند چه بسا جمع قلیلی که بر جمع کثیری غالب میشوند . . .  
 مقصود از لقای الهی همانا فوز بلقای مظهر امرالله و عرفان  
 اوست به شرحی که در کتاب ایقان مبارک نازل شده برای  
 اطلاع به ذیل " لقاء الله " و بذیل " قال الذین کفروا . . . "

مراجعه شود .

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

مَا تَرَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا ...

این آیه مبارکه قرآنی است و در سوره هود نازل شده  
 مضمون آنکه میفرمایند امت حضرت نوح ع به آنحضرت میگفتند  
 که ما بتو مومن نخواهیم شد زیرا تو مانند ما شخصی هستی  
 و هم چون ما بشری میباشی و چون نگاه میکنیم می بینیم  
 اشخاص فوق العاده و با ارزش و دارای مقام و منزلت بتو مومن  
 نشده اند بلکه مومنین تو همه از افراد پست و فرومایه و بسی  
 مقدار و فاقد تعقل و فراست هستند و هرچه نظر کنیم برای  
 شما نمیتوانیم مزیت و فضیلتی قائل شویم که در خود ما وجود  
 نداشته باشد شما ابداً مزیتی و برتری مقامی بماننداریید  
 و ما شما را دروغگو میدانیم اعتراض امت به مظهر امراللهی  
 از سه جهت بود ، یکی آنکه میگفتند تو ای کسی که مدعی  
 رسالت هستی مانند ما بشر و انسان هستی و از این جهت بر

ما ترجیح نداری پس چه شد که تو پیغمبر شدی و ما نشدیم؟  
 دروم آنکه از مردم عاقل و ثروتمند و بزرگ منیش کسی بتو ایمان  
 نیاورده بلکه جمعی مردم بی نام و نشان و پست و بی ارزش  
 بتو مومن شده اند و ما هرگز خود را در جرگه این مردم  
 فرومایه داخل نخواهیم کرد ، سوم آنکه شما بهیچوجه بر ما  
 فضیلت و برتری و ترجیحی ندارید که بآن سبب ما ایمان بیاوریم  
 و در جرگه شما در آئیم و همین سه مطلب دلیل است که  
 ادعای تو باطل است و تو و اصحاب تو همه دروغ گو هستید  
 این بود اعتراض آنها . . . .

## قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد

در ایقان مبارک ذکر فرموده اند که در حین تولد  
 مظاهر مقدسه الهیه و قرب ظهور آن انوار الهیه ستاره‌های  
 در آسمان ظاهر میشود که اهل آسمان را بظهور طلعت  
 معبود بشارت میدهد و نیز شخصی در زمین ظاهر میشود  
 که مردم را بقرب ظهور حضرت موعود مژده میبخشد و میفرماید

قبل از ظهور حضرت رسول الله نجمی در آسمان ظاهر شد  
 که مبشر بقرب ظهور آن بزرگوار بود ، در کتاب الفرائد تألیف  
 حضرت ابوالفضائل علیه الرضوان و البهاء در بحث طلوع  
 نجم چنین مسطور است قوله : ایشان ( ائمه و علمای اسلام )  
 ظهور نجم را در آسمان از امارات کلیه ظهور پیغمبران شمرده  
 و در احادیث و یا کتب خود ثبت فرموده اند نظر کن در کتاب  
 المواهب اللدنیه تألیف علامه قسطلانی که از مشاهیر کتب  
 اسلامی است که چند حدیث در باب طلوع نجم از یهود  
 و منجمین زمان حضرت رسول علیه السلام روایت نموده است  
 قَالَ وَمِنْ عَجَائِبِ وِلَادَتِهِ مَا أَخْرَجَهُ الْبَيْهَقِيُّ وَ أَبُو نَعِيمٍ عَنْ  
 حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ إِنِّي غُلَامٌ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ أَوْ ثَمَانٍ أَعْقِلُ  
 مَا رَأَيْتُ وَ سَمِعْتُ إِذَا يَهُودِيٌّ يَصْرُخُ زَاتَ عَدَاوِهِ يَا مَعْشَرَ  
 الْيَهُودِ فَاجْتَمِعُوا إِلَيْهِ وَ أَنَا أَسْتَمِعُ قَالُوا يَا وَيْلَكَ مَا بِكَ  
 قَالَ طَلَعَ نَجْمٌ أَحْمَدٌ . یعنی بیهقی و ابو نعیم از حسان  
 ابن ثابت که از مشاهیر اصحاب و مداح محبوب حضرت ختمی  
 مآب بود روایت نموده اند که گفت من کودکی هفت یا هشت  
 ساله بودم و میفهمیدم آنچه را میدیدم که ناگاه صبحی  
 یک نفر از یهود فریاد مینمود که یا معشر الهیود پس چون  
 نزد او جمع شدند و من میشنیدم که باو گفتند يَا وَيْلَكَ تَرَا  
 چه میشود او جواب گفت که نجم احمد طلوع نمود و قَالَ اَيْضًا

كَانَ مَوْلِدُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عِنْدَ طُلُوعِ الْغَفَرِ وَهُوَ ثَلَاثُهُ  
 أَنْجُمٌ صَفَارٍ يَنْزِلُهَا الْقَمَرُ وَهُوَ مَوْلِدُ النَّبِيِّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ  
 یعنی میلاد آن حضرت نزد طلوع غفر بود و آن سه کوكب  
 صفار است که قمر بر آن نازل میشود و آن علامت میلاد  
 پیغمبران است . . . . . انتهى .

(فرائد صفحه ۵۴۵ بیعد)

### فَدَا شَرِي مَيْتٌ عَنْ مَيْتٍ بِنَا عَدُوًّا . . .

این داستان را جمالقدم جل کبریائه در کتاب ایقان  
 در ضمن تشریح مسئله قیامت و موت و حیات و حشر و بعثت  
 و بیان معانی حقیقی آن ذکر فرموده اند که حضرت امیر  
 بآن دو نفر که خانه ای خرید و فروش مینمودند چون از ایمان  
 محبت بآن حضرت بی بهره و نصیب بودند اطلاق مِیْتٌ  
 فرمودند و در ذیل جمله "از صور حیات علوی . . ." در  
 این کتاب مذکور است .

قطع نظر از این داستان قباله خرید و فروش منزل داستان  
 دیگری نیز از حضرت امیر علیه السلام موجود است که در کتب

معتبره شرح آن مندرج است در نهج البلاغه در ضمن مکاتیب  
 مبارکه حضرت امیر ع به نفوس مختلفه مکتوبی موجود است که  
 آن حضرت آن را به شریح قاضی مرقوم فرموده اند شریح  
 خانه ای برای خود بمبلغ هشتاد دینار خریداری کرد و چون  
 حضرت امیر ع این قضیه را استماع فرمودند نامه ای باو نوشتند  
 که اصل آن در نهج البلاغه مندرج است ، ابن ابی الحدید  
 در شرح معروف خود بر نهج البلاغه در ذیل شرح ایمن  
 مکتوب در باره معرفی شریح میفرماید قوله : هُوَ شَرِيْحُ بِنِ  
 الْحَارِثِ . . . قَالَ ابْنُ الْكَلْبِيِّ لَيْسَ اسْمُ أَبِيهِ الْحَارِثَ وَأَنْمَا  
 هُوَ شَرِيْحُ بِنِ مُعَاوِيَةَ بِنِ ثَوْرٍ وَقَالَ قَوْمٌ هُوَ شَرِيْحُ بِنِ هَانِي . .  
 وَالصَّحِيْحُ إِنَّهُ شَرِيْحُ بِنِ الْحَارِثِ وَيَكْنَى أَبَا أُمِيَّةَ اسْتَعْمَلَهُ  
 عُمَرُ بِنُ الْخَطَّابِ عَلَى الْقَضَاءِ بِالْكُوفَةِ فَلَمْ يَزَلْ قَاضِيًا سِتِّيْنِ  
 سَنَةً لَمْ يَنْعَطِلْ فِيهَا إِلَّا ثَلَاثَ سِنِيْنَ فِي فِتْنَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ  
 اُمْتَنَعَ فِيهَا مِنَ الْقَضَاءِ ثُمَّ اسْتَعْفَى الْحَجَّاجُ مِنَ الْعَمَلِ فَاعْطَاهُ  
 فَلَزِمَ مَنْزِلَهُ إِلَى أَنْ مَاتَ وَعَمَّرَ عَمْرًا طَوِيلًا قِيلَ إِنَّهُ عَاشَ مِائَةَ سَنَةٍ  
 وَثَمَانِيًا وَسِتِّيْنَ وَقِيلَ مِائَةَ سَنَةٍ وَتَوَفَّى سَنَةَ سَبْعٍ وَثَمَانِيِيْنَ  
 وَكَانَ خَفِيْفَ الرُّوحِ مَزَاحًا . . . وَأَقْرَبَ عَلِيٌّ شَرِيْحًا عَلَى الْقَضَاءِ  
 مَعَ مَخَالِفَتِهِ لَهُ فِي مَسَائِلَ كَثِيْرَةٍ مِنَ الْفِقْهِ مَذْكُورَةٌ فِي كِتَابِ الْفُقَهَاءِ  
 . . . وَسَخَطَ عَلِيٌّ مَرَّةً عَلَيْهِ فَطَرَدَهُ عَنِ الْكُوفَةِ وَلَمْ يَعْزَلْهُ  
 عَنِ الْقَضَاءِ وَأَمَرَهُ بِالْمَقَامِ بِنَانِقِيَا وَكَانَتْ قَرْيَةٌ قَرِيْبَةً مِنَ الْكُوفَةِ

أَكْثَرُ سَاكِنِيهَا الْيَهُودَ فَأَقَامَ بِهَا مَدَّةً حَتَّى رَضِيَ عَنْهُ وَأَعَادَهُ  
 إِلَى الْكُوفَةِ وَقَالَ أَبُو عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْبَرِّ فِي كِتَابِ الْأَسْتِيعَابِ  
 أَدْرَاكَ شُرَيْحَ الْجَاهِلِيَّةِ وَلَا يُعَدُّ مِنَ الصَّخَابَةِ مِنَ التَّابِعِينَ  
 وَكَانَ شَاعِرًا مُحْسِنًا وَكَانَ سِنًا طَالًا شَعَرَ فِي وَجْهِهِ . انتهى  
 خلاصه سخن آنکه شریح بن الحارث در زمان عمر بن الخطاب  
 به قضاوت کوفه منصوب گردید و مدت شصت سال منصب قضاوت  
 را بعهده داشت جز آنکه در دوره فتنه ابن الزبیر مدت سه  
 سال از قضاوت کناره گیری کرد و بعد از حصول آرامش  
 باز بمنصب قضاوت بازگشت و همچنان بود تا در زمان حجاج  
 از شغل قضاوت استعفا داد و حجاج استعفای او را قبول  
 کرد شریح پس از آن در خانه خود بود تا وفات یافت بعضی  
 گویند شریح مدت یکصد و شصت و هشت سال و بعضی گفته اند  
 صد سال عمر کرد و در سال هشتاد و هفت هجری مُرد  
 شریح شعر میسرود و مردی مزاج طبع و شوخ طبع بود حضرت  
 امیر ع او را به قضاوت کوفه باقی گذاشتند با آنکه شریح در  
 اغلب مسائل فقهیه با آن حضرت مخالفت رای داشت و زمانی  
 حضرت امیر بر شریح خشم گرفته او را بیکی از دهات نزدیک  
 کوفه که ساکنین آن بیشتر یهودی بودند تبعید کردند ولی  
 او را از قضاوت معزول نفرمودند و پس از مدتی بر او بخشید  
 و بکوفه مراجعت کرد . صاحب کتاب استیعاب گوید

که شریح دوره جاهلیت را درک کرده بود و از جمله اصحاب  
 رسول الله محسوب نمیشود ولی از جمله تابعین است که  
 با اصحاب رسول الله ص ملاقات کرده است شریح شاعری بود  
 که نیکو شعر میگفت و او را موی بر صورت نبود . . . انتهى  
 باری حضرت امیر چون داستان خرید خانه را استماع فرمودند  
 باو فرمودند بَلَفَنِي أَنْكَ ابْتَعْتَ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا وَ كَتَبْتَ  
 لَهَا كِتَابًا وَأَشْهَدْتُ فِيهِ شُهودًا مضمون آنکه شنیده ام خانه  
 به هشتاد دینار خریده ای و قباله نوشته و جمعی را شاهد  
 بر وقوع بیع و شری گرفته ای شریح عرض کرد آری یا امیرالمومنین  
 چنین است که میفرمائی . . . پس از آن حضرت امیر ع بیاناتی  
 موعظه آمیز باو فرمودند که در نهج البلاغه مندرج است و در  
 شرح ابن ابی الحدید نیز بیانات مبارکه مشروح است تا آنجا  
 که حضرت باو میفرماید قوله ع أَمَا رَأَيْتَ لَوْ كُنْتَ أَنْتَ بِنِي عِنْدَ  
 شَرَاكَ مَا اشْتَرَيْتَ لَكَ كِتَابًا عَلَى هَذَا النُّسخةِ فَلِمَ  
 تَرَبَّغْتَ فِي شِرَاءِ هَذَا الدَّارِ بِالْأَدْرَمِ قَمَا فَوْقَ وَ النُّسخةِ هَذِهِ  
 مضمون آنکه ای شریح اگر در هنگام خریدن آنچه که خریدی  
 نزد من بودی همانا من برای وقوع این معامله قباله ای مینو<sup>شتم</sup>  
 که اگر آن را میخواندی هرگز حاضر نمیشدی که خانه را بیول  
 خریداری کنی و آن قباله که من مینو<sup>شتم</sup> از این قرار بود :  
 هَذَا مَا اشْتَرَيْتَ عَبْدًا . ذَلِيلٌ مِنْ مَيْتٍ قَدْ أَرْعَجَ لِلرَّحِيلِ اشْتَرَى

مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ الْغُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِينَ وَ خَطُّهَا الْيَكِينُ  
 وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارُ حُدُودًا أَرْبَعَةً الْحَدُّ الْأَوَّلُ يَنْتَهِي إِلَى  
 دَوَاعِي الْأَفَاتِ وَالْحَدُّ الثَّانِي يَنْتَهِي إِلَى دَوَاعِي الْمَصِيبَاتِ  
 وَالْحَدُّ الثَّلَاثُ يَنْتَهِي إِلَى الْهَوَى الْعُرْبِيِّ وَالْحَدُّ الرَّابِعُ  
 يَنْتَهِي إِلَى الشَّيْطَانِ الْمُغْوِي وَ فِيهِ يَشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ  
 اشْتَرَى هَذَا الْمُفْتَرِّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُرْجِعِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارُ  
 بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَةِ وَالْدُخُولِ فِي ذَلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ  
 . . . . الخ .

این نامه بسیار مفصل است که برای اطلاع به نهج البلاغه  
 و شرح ابن ابی الحدید مجلد سوم مراجعه فرمائید و قسمتی  
 از بیانات مبارکه مضمونش بفارسی چنین است :

اینست آنچه خریداری کرده بنده ای ذلیل و خوار از شخص  
 مرده و بی روحی که از این جهان رحلت میکند خریداری  
 کرده در این داری فانی دنیا که دارالغرور است و جایگاه  
 فانی شوندگان و سرزمین هلاک شوندگان است خانه ای را که  
 محدود است بچهار حد ، حد اول آن منتهی میشود بوقایع  
 و اموری که جالب آفات است و حد ثانی آن منتهی میشود  
 به اموری که سبب نزول مصائب و بلیات است ، حد سوم  
 آن منتهی میشود بهوای نفس اماره که سبب هلاکت است و حد  
 چهارم منتهی میشود به شیطانی که همواره در صدر گمراه

کردن مردمان است خریداری کرده شخصی که پا بست آموال  
 و فرور آرزوهای دور و دراز است از شخص که نزدیک به  
 سرحد اجل و مرگ است این خانه را و بواسطه اقدام بخريدن  
 این خانه خود را از عزت قناعت محروم ساخته و در نام ذلت  
 و مسکنت خویش را گرفتار کرده با آنکه فتنای دنیا را بچشم خود  
 میبیند که چگونه این دنیا بدن فرمانروایان را تبدیل بخداک  
 کرده و ستیکاران را هلاک ساخته فرعونها را از سلطنت محروم  
 کرده و حکمرانان مقتدر از قبیل کسری و قیصر و تبع و حمیسر  
 را از فرمانروائی بی نصیب ساخته و بدیار نیستی فرستاده  
 . . . الخ .

در پایان این قباله در محل گواهی شهود مرقوم فرموده :  
 شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ الْعَقْلُ إِذَا أُخْرِجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَى وَ سَلِيمٍ  
 مِنْ عِلَاقِ الدُّنْيَا .

یعنی شاهد بر صدق مندرجات این قباله همانا عقل سلیم  
 است اگر از اسارت نفس و هوای آزاد باشد و از علائق دنیوی  
 برکنار گردد . انتهى

این بیانات امیر المومنین ع را در اغلب کتب معتبره اهل سنت  
 و شیعه نقل کرده اند و در کتاب حدیقه الشیعه و بحارالانوار  
 مجلسی و . . . مندرج است و در نهج البلاغه مسطور  
 گردیده مطالعه اش سبب حصول روح و ریحان و دقت در آن

باعث تذکر و تنبه بی پایان است .

فَدَجَاكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي

فَلَمْ فَلَمْ فَتَلْمُوهُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

این آیه در سوره آل عمران قرآن مجید نازل شده و در جواب اعتراض یهود است که بحضرت رسول الله میگفتند رسول صادق الهی را در نزد ما علامتی است که با ظهور آن علامت او را میشناسیم که صادق است یا کاذب و آن علامت عبارت از تقدیم قربانی به درگاه خداوند و قبول شدن آنست که آتش از آسمان بیاید و او را ببلعد و بسوزاند اگر تو هم رسول صادق هستی آن علامت را بنما خداوند میفرماید ای رسول الله به یهود بگو که رسولان قبل از من با بیّنات الهیه برای هدایت شما ظاهر شدند و همین علامت را هم داشتند ولی شما آنها را کشتید یعنی اگر چه شما در زمان آنها نبودید ولی چون دارای همان صفات و اخلاق هستید و راضی به اعمال آنها میباشید لهذا شما هم مسئول خداوند

هستید . جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان این آیه را در باره اثبات رجعت و شرح معنی اصلی آن ذکر فرموده اند و میفرمایند که این قول یهود اشاره به داستان قابیل و اقداس او بقتل برادرش هابیل است برای اطلاع بذیل " إِنَّ اللَّهَ عَهْدَ إِلَيْنَا " و بذیل کلمه رجعت مراجعه شود و اما اینکه فرموده قد جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالَّذِي قُلْتُمْ . . . . راجع به داستان کشته شدن و سنگسار شدن زکریا بسن یهویدا دع بدست یهود در معبد در زمان یوآش که در تواریخ ایام عهد عتیق باب ۲۴ مندرج است و داستان مباحله و قربانی گذرانیدن ایللیای نبی ( الیاس ) با انبیاء کذبه بعمل است که شرح آن در عهد عتیق اول پادشاهان باب هجدهم مندرج است و در کتاب الفرائد نیز حضرت ابوالفضائل این داستان را مشروخا و مسئله رجعت را بتفصیل ذکر فرموده اند و البته مراجعه اش سبب مزید اطلاع است .

فَدَكِّرْ قَوْلَهُمْ ...

این بیان از جمال قدم جل جلاله است پس از آنکه قبل از این جمله شرحی در باره اعتراضات اهل نفس وهوی

به آثار مبارکه حضرت رب اعلیٰ جل نکره بیان فرموده اند  
 قَدْ كَبُرَ قَوْلُهُمْ يَعْنِي كَفَّارًا وَاعْتِرَاضَ مُخَالَفَانِ بَسِيْرًا بَسِيْرًا  
 و عظیم است زیرا نسبت به مظهر امرالله و در باره شریعت الله  
 اظهار انکار و استکبار میکنند با آنکه صَفَرُ شَانُهُمْ وَ حَدُّهُمْ  
 یعنی آن سخن بزرگ و عظیم را انفس میگویند که خودشان  
 در نهایت کوچکی و بی اهمیتی و نزلت و خواری هستند نه  
 ارزشی دارند و نه قابل ملاحظه و اعتنا هستند رتبه آنان  
 پست ترین مراتب است و مقامشان پائین تر حد و مقام است  
 و عجیب آنکه با چنین زدالت و پستی مقام و بی ارزشی و کوچکی  
 شخصیت چنان سخن بزرگ و چنان اعتراض عظیم نسبت به  
 مظهر امرالله مینمائید .

فَدَنَرِي تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ

قِبْلَةً رَضَاهَا

این آیه در قرآن مجید سُورَةُ الْبَقَرَةِ در ضمن آیات  
 نازل در باره تبدیل قِبْلَةِ از بیت المقدس به کعبه نازل شده  
 است و مفسرین را در این باره سخن بسیار است در تفسیر  
 ابوالفتح رازی در ذیل این موضوع چنین آمده است قوله . . .  
 رسول ص در مدینه روی به بیت المقدس میکرد و در پیش

آن بود که میخواست روی به کعبه کند که قبله پدرش بود  
 ابراهیم ع برای این گفت قَدِيمَ جَلَّ جَلَالُهُ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً  
 ترضاها برای رضای او بشرط آنکه رضای او موافق مصلحت  
 شرعی بوده قبله بگردانید \* و نیز در ذیل آیه قَدَنَرِي تَقَلَّبَ  
 وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فرموده است قوله سبب نزول آیه آن بود که  
 جماعتی از جهودان طعنه زدند و گفتند اگر محمد دین ما  
 را عیب میکند چرا روی به قبله ما میکند اگر او را شریعت  
 بودی جداگانه او را قبله بودی و او را در دل آرزوی کعبه  
 و مسجد الحرام بود که قبله پدرش ابراهیم بود جبرئیل را -  
 گفت این دشمنان مرا طعنه میزنند و مراد من آنست که  
 روی بقبله پدرم آورم جبرئیل گفت من بنده ام تو از خدای  
 درخواه اگر مصلحت داند قبله بگرداند رسول صادق -  
 نگاهداشت بزبان هیچ نگفت و روی در آسمان میکرد و آب  
 در چشم میگردانید و حاجت در دل میگردانید آنگاه در نماز  
 ایستاد دو رکعت نماز پیشین بکرد جبرئیل آمد و این آیه  
 آورد قَدَنَرِي تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ . . . الخ . و رسول  
 ص را فرمود که قبله بگرداند تا روی به کعبه کرد در آن دو  
 رکعت که مانده بود . . . الخ .

در تفاسیر آمده که مسلمین در مدینه مدت دو سال روی به  
 بیت المقدس نماز میکردند و بعضی هم شانزده ماه و هفده

و هجده و نوزده ماه گفته اند و بعضی هم سیزده ماه گفته اند  
تفصیل حال در تفسیر ابوالفتح رازی مسطور است .

### قرآن

نام کتابی است آسمانی که بحضرت رسول الله محمد  
بن عبدالله ص پیغمبر اسلام از سماء مشیت الهیه بر قلب  
آن بزرگوار نازل گردیده است و صریحاً در نفس قرآن فرموده :  
" إِنَّهُ أَنْزَلَهُ عَلَى قَلْبِكَ " در این کتاب شریف بر آیات نازل  
در آن نام قرآن و فرقان اطلاق شده است در سوره البقره  
فرموده " شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ  
وَ بَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ " و در سوره آل عمران فرموده  
" أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ مِّن قَبْلِ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ  
وَ فِي سُورَةِ النِّسَاءِ فرموده " أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ " و در بعضی  
آیات بکتاب آسمانی اسلام تعبیرات دیگر تعلق گرفته است  
مانند الکتاب که در سوره البقره فرموده " ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ  
فِيهِ " و فرموده " نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ " و مانند " ذَكَرَ الْحَكِيمُ "  
که در سوره آل عمران فرموده " ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ  
الذِّكْرِ الْحَكِيمِ " و مانند نور و کتاب مبین که در سوره مائده  
فرموده " قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ " و مانند ذکر

چنانکه در سوره الحجر فرموده " إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا  
لَهُ لِحَافِظُونَ " و امثال این تعبیرات در باره قرآن مجید  
در آیات مبارکات بسیار است و در اخبار وارده از رسول الله  
و ائمه ع مناقب بسیار در باره قرآن مجید ذکر شده و رسول الله  
ص آن را ثَقْلٍ اکبر نامیده و از طرق سنت و شیعه احادیث  
بسیار در این خصوص وارد شده که نگارنده این کتاب در ذیل  
حدیث " إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ " بقسمتی از آن احادیث  
اشاره کرده است مراجعه شود .

و از حضرت رضا ع روایت است که رسول الله فرمودند " إِنِّي  
تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الْآخَرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبِيبُ  
مَعْدُونٍ مِّنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَعِترتی أَهْلِ بَيْتِي " امثال  
این حدیث شیخ سلیمان در ینابیع الموده از طرق اهل  
سنت و مرحوم مجلسی در کتاب الامامه بحار الانوار در ضمن  
اخبار ثقلین ذکر فرموده است و در مجلد نوزدهم ( ۱۹ )  
بحار در باب فضائل قرآن نیز امثال این حدیث را مندرج  
ساخته است و نیز در احادیث وارده از قرآن مجید بسه  
جوامع الکلم تعبیر شده است چنانچه حضرت باقر ع از رسول  
الله روایت فرموده که رسول خدا فرمودند أُعْطِيتْ خَمْسًا  
لَمْ يُعْطَهنَّ نَبِيٌّ كَان قَبْلِي . . . و أُعْطِيتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ  
قَالَ عَطَا فَسَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ قُلْتُ مَا جَوَامِعُ الْكَلِمِ قَالَ الْقُرْآنُ . .



مضمون آنکه پیغمبر فرمود خداوند بمن پنج چیز عطا کرده که برسولان قبل از من عطا نفرموده تا آنکه میفرماید جوامع الکلیم را بمن عطا فرموده است بعد راوی حدیث که نامش عطا بود میگوید از حضرت باقر ع پرسیدم که مقصود از جوامع الکلیم چیست فرمود مقصود قرآن مجید است .

و در احادیث مرویه از حضرات ائمه ع فرقی میان قرآن و فرقان ذکر شده است مرحوم مجلسی در جلد نوزدهم بحار در باب فضائل القرآن در این خصوص احادیث متعدده روایت فرموده است از جمله آنکه ابن سنان گفته از حضرت ابا عبد الله صادق آل محمد ع پرسیدم که فرقی قرآن و فرقان چیست فرمودند قرآن اسم تمام کتاب آسمانی مسلمین است از اول تا آخر نام آن کتاب قرآن است ولی فرقان عبارت از آیات محکمه ای است که حاوی دستورات صریحه است و عمل به آن واجب است و هرچه از محکّمات باشد فرقان است و امثال این حدیث را مجلسی در مجلد ۱۹ باب فضائل قرآن کتاب بحار الانوار ذکر کرده است .

قرآن مجید در ظرف بیست و سه سال تدریجاً بر حضرت رسول نازل شد بعضی از آیات در مکه معظمه و بعضی در مدینه منوره نازل شده است ، وقتی که آیات نازل میشد کاتبین وحی آیات را مینوشتند از جمله کاتبین وحی عبدالله بن سعد

بن ابی سرح است که مرتد شد و از اسلام برگشت و پیغمبر خون او را هدر فرمود ، عبدالله برادر رضاعی عثمان بن عفان خلیفه سوم است عبدالله پس از ارتداد بمکه رفت و بمردم قریش میگفت وَاللّٰهِ مَا يَدْرِي مُحَمَّدًا مَا يَقُولُ اَنَا اَقُولُ مِثْلَ مَا يَقُولُ فَلَا يُنْكِرُ عَلَيَّ ذَلِكَ وَاَنَا اُنزِلُ مِثْلَ مَا يُنزِلُ ، عبدالله میگفت که قسم بخدا محمد نمیداند چه میگوید هرچه را که من میگویم او هم میگوید من هم میتوانم مانند او آیات نازل کنم و علت این سخن آن بود که عبدالله چون اسلام پذیرفت بمدینه رفت و چون خط زیبا و نیکوئی داشت در هنگام نزول وحی رسول الله او را احضار میفرمود تا آیات نازله را بنویسد و چون حضرت رسول میفرمود " سَمِعُ بَصِيرٌ " عبدالله مینوشت " سَمِعُ عَلِيمٌ " و پیغمبر میفرمود " وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ " عبدالله مینوشت " بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ " و پیغمبر چیزی نمیفرمودند و نوشته او را تصدیق میکردند لهذا خیال کرد که او هم میتواند آیات نازل کند و لذا مرتد شد و این آیه در قرآن مجید درباره همین عبدالله نازل شده است " وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلٰى اللّٰهِ كَذِبًا اَوْ قَالَ اُوْحٰى اِلٰىَّ وَلَمْ يُوْحَ اِلَيْهِ شَيْئًا وَمَنْ قَالَ سَاُنزِلُ مِثْلَ مَا اُنزَلَ اللّٰهُ " و مقصود از این آیه عبدالله بن سعد است که ادعای نزول وحی کرد و رسول خدا او را طرد فرمودند و چون رسول الله مکه را فتح

فرمودند عثمان او را بحضور مبارك برد و درخواست عفو نمود حضرت رسول در مقابل تقاضای عفو عثمان سکوت فرمودند و عثمان سه مرتبه درخواست عفو را تکرار کرد و در مرتبه سوم فرمودند او را بتو بخشیدم و چون رفت پیغمبر فرمودند به اصحاب مگر من نگفتم که او را بکشید و شما نکشتید یکی عرض کرد که یا رسول الله اشاره فرمای تا او را بقتل برسانم فرمودند انبیا با اشاره حکم قتل کسی را نمیدهند و بعد عبد الله سعد جزو طلقاء محسوب شد و از جمله کتاب وحی رسول الله یکی هم معاویه بن ابوسفیان بود ، مرحوم مجلسی در مجلد ۱۹ باب القرآن شرحی در باره او نوشته و میفرماید که شیخ صدوق فرموده بعضی در باره معاویه بشبهه افتاده اند که چون کاتب وحی بوده دارای مقامی بزرگ است با آنکه چنین نیست و معاویه در حقیقت قرین و هم ردیف عبد الله بن سعد بن ابی سرح است کتاب وحی رسول الله متعدد بودند و صاحب ناسخ التواریخ در جلد هجرت اسامی آنان را نوشته و بالغ بر بیست و دو نفر را ذکر کرده است .

در حدیث مفضل بن عمر کوفی هم از حضرت صادق ع شرحی در باره نزول قرآن وارد شده است که باید باصل آن مراجعه کرد .

ابتدای نزول قرآن در مکه معظمه بود و اول سوره ای که

بر حضرت رسول ص نازل شد بنا بر احادیث مرویه از ائمه ع و تواریخ اسلام سوره اقرء باسم ربك الذي خلق بود مجلسی مرحوم در مجلد ۱۹ بحار در باب القرآن از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند نخستین سوره ای که نازل شد سوره اقرء باسم ربك الذي خلق بوده و آخرین سوره که نازل شد شد اذ جاء نصر الله والفتح بود ، در قرآن مجید چند سوره هست که بنام عزائم القرآن معروف است و آنها سوره های است که آیه سجده واجب در آنست یعنی چون بآن آیه برسند باید بخوانند و سجده کنند و بروایت مجلسی مرحوم در جلد ۱۹ بحار در باب عزائم القرآن سوره عزائم چهار سوره است سوره اقرء باسم ربك الذي خلق و سوره والنجم و سوره حم سجده و چهارده سوره است و برای هر يك از سور بعد از جمع آوری قرآن اسمی معین شد ، یعنی لفظی را که در هر سوره موجود بود و از الفاظ برجسته محسوب بود مانند البقره و النمل و العنكبوت و الفيل و يس والرحمن و مريم و كهف و امثال آن برای آن سوره اسم قرار دادند در باره جمع آوری قرآن در دوره خلفای راشدین سخن بسیار است و اختلاف در گفتار علما و مورخین موجود است و اهل سنت و شیعه هر کدام در این باره سخن گفته اند ، مرحوم مجلسی در مجلد ۱۹

بحار الانوار در قسمت قرآن در باب مخصوصی کیفیت جمع قرآن را از طرق مختلفه جمع آوری فرموده و نوشته است که در اینجا قسمتی مجمل از آن باب بفارسی نقل میشود :

میفرماید که حضرت امیر ع قسم یاد نمودند که تا قرآن را تمام و تمام جمع آوری نفرمایند عبا بردوش خود نیفتند و راحت نجویند و مدتی در بیت مبارک نشستند و خارج نشدند تا قرآن را جمع فرمودند و در میان جامه ای قرار دادند و آن را بمسجد بردند و خطاب بمردم فرمودند که چون حضرت رسول صمد فرمود من اول متصدی غسل و کفن و دفن حضرتش بودم و بعد هم بجمع آوری قرآن اقدام کردم و جمیع آنچه بر رسول خدا نازل شده بود جمع کردم و اینک در این شوب است و رسول الله جمیع مراتب تفسیر و تأویل قرآن را بمن آموخته و اینک آن را جمع کرده ام تا فردا نگوئید که ما از آن غافل بودیم و روز قیامت عذری برای کسی نباشد و چون بیان مبارک منتهی شد عمر بن خطاب بحضرت امیر گفت اغنانا بما معنا من القرآن عما تدعوننا اليه یعنی احتیاجی ما بآنچه تو جمع کرده ای نداریم و همان که از حضرت رسول بما رسیده و در نزد ما از قرآن موجود است برای ما کافی است چون حضرت امیر ع این سخن را استماع فرمودند بمنزل خود مراجعت کردند . . . و سپهر ابو بکر که خلیفه بود باشار

عمر زید بن ثابت را که از قاریان قرآن بود احضار کرد و او را بجمع آوری قرآن مجید وادار نمود و گویند که از حضرت امیر خواست که قرآنی را که جمع کرده باو بدهد فرمود او را نخوا دید تا روزی که قائم موعود قیام فرماید .

باری داستان بسیار است و بالاخره قرآنی را که جمع شد نزد حفصه دختر عمر و زوجه رسول نهادند و بعد ها در دوره عثمان که اختلاف روایات نسخه های مختلف قرآن سبب اختلاف و فتنه شده بود بدستور عثمان از روی نسخه ای که نزد حفصه بود چند نسخه نوشته شد و بمرکز مهم عالم اسلامی فرستاده شد که رسمیت بدهند و سایر نسخه ها را که با آن نسخه مخالف بود امر کرد همه را سوزانیدند و قرآن عثمان تا امروز رسمی و مورد مراجعه مسلمین است و در اخبار شیعه از ائمه اطهار روایات بیشمار در باره قرآن اصلی وارد شده که در اصول کافی و امثال آن از سایر کتب معتبره موجود است و ائمه ع مطالبی را فرموده اند که در قرآن موجود امروزه وجود ندارد ، حضرت ابو جعفر الباقر ع فرمودند ما احد من هذه الامه جمع القرآن الا وصی محمد ص یعنی قرآن اصلی و حقیقی را کسی از افراد این امت جمع نکرده بجز امیرالمومنین که وصی منصوص رسول الله است و از ابن عبد الحمید روایت است که گفت حضور حضرت صادق رسیدم و قرآنی در نزد آن

حضرت دیدم و باز کردم و در آن آیه ای دیدم در باره بعضی که در قرآن موجود معمولاً به ذکر نشده است و امثال این احادیث بسیار است که در جلد مذکور بحار نقل شده است محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی چنین آورده است در کتاب الحجّه باب انه لم يجمع القرآن كله إلا الأئمة حديث اول فرموده که جابر گفت از حضرت باقر ابو جعفر شنیدم که فرمودند ما ادعى احد من الناس انه جمع القرآن كله كما أنزل إلا الكذاب وما جمعه وحفظه كما أنزله الله (نزله .) إلا على بن أبي طالب والأئمة من بعده یعنی هر کس ادعا کند که قرآن را چنانچه خداوند نازل فرموده است توانسته جمع آوری کند دروغ میگوید هیچکس جز حضرت امیر علی بن ابیطالب ع بدان سان که خداوند قرآن را فرستاده بجمع آوری و حفظ قرآن مبادرت نکرده و پس از آن حضرت، ائمه اطهار ع نیز چنان رفتار نموده اند و در حدیث دوم همین باب از جابر روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت ابا جعفر باقر ع ذکر فرمودند ما يستطيع احد ان يدعي ان عنده جميع القرآن كله ظاهراً وباطناً غير الأوصياء یعنی هیچکس نمیتواند ادعا کند که تمامی قرآن از ظاهر و باطن نزد او موجود است بجز اوصیا و ائمه اطهار از این قبیل احادیث بسیار است و کلینی در کتاب الایمان و الکفر در باب فضائل

القرآن نیز از این جمله احادیث چندی روایت فرموده است و در مقاله تحریف که توسط نگارنده در ذیل کلمه تحریف نوشته شده است بیش از این در این باره مطالبی یادداشت گردیده است مراجعه شود .

قرآن مجید که امروز در همه عالم موجود است همان است که عثمان آن را رسمیت داد و بقیه نسخه های قرآن را سوزانید . در تألیف قرآن اختلاف موجود است و شیعه اثنی عشریه عقیده دارند که تألیف قرآن یعنی جمع آوری آیات بطوری که بوده تحقق نیافته و بقول علماً علی غیر ما أنزل الله جمع و تألیف شده است در بعضی جاها اول آیه منسوخ نوشته شده و در جای دیگر بعد از آن آیه ناسخ آن و همچنین آیاتی که در مواقع مختلفه نازل شده از حیث وقت نزول جلو و عقب رفته و مرتب و چنانچه باید تألیف نشده است مثلاً در سوره الممتحنه دو آیه هست که مقدم و موخر نوشته شده است زیرا در سال ششم هجرت واقعاً حدیبیه رخ داد و در سال هشتم هجرت فتح مکه واقع شد و خداوند در باره این دو موضوع در قرآن آیه ها فرستاد و ترتیب طبیعی آن بود که آنچه قبلاً واقع شده اول ذکر شود و آنچه بعد از آن واقع شده در آخر ذکر شود ولی در سوره ممتحنه کار برعکس شده یعنی مسئله صلح حدیبیه در سال ششم هجرت بود

در آخر سوره قرار داده شده و مسئله فتح مکه که قریب سه سال بعد از حدیبیه اتفاق افتاد در اول سوره مزبوره قرار گرفته ، مرحوم مجلسی در جلد نوزده بحار در باب تألیف القرآن - این مسئله را ذکر کرده و بعد داستان صلح حدیبیه و فتح مکه را بتفصیل نوشته است و از این قبیل آیات که جلو و عقب و غیر مرتب در قرآن موجود است بسیار است که در باب التالیف جلد مزبور از بحار روایت شده است مانند عده زنان و امثال آن که مشروحا در کتب ذکر شده است .

در باره جمع و تألیف قرآن از طرف بعضی از علمای شیعه - نظر خاصی ابراز شده و آن اینست که در دوره حضرت رسول و پیش از وفات آن حضرت قرآن بهمین طوری که الآن میبینیم جمع و تألیف شده بود و برای اثبات این مطلب مطالبی ذکر میکنند از قبیل آنکه بعضی از صحابه چند مرتبه قرآن را ختم کردند و نزد حضرت رسول قرآن را خواندند و تفسیر آن را شنیدند مانند عبدالله مسعود و ابن عباس و غیرهم و اگر قرآن جمع و تألیف نشده بود این مطالب معنی نداشت کسی که از همه بیشتر باین مسئله اصرار دارد سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه است که اقوال سایر علمای اهل سنت و شیعه امامیه را که با نظر او مخالف است رد کرده و مسود قبول قرار نداده و احادیث مرویه از ناحیه مخالفین خود

همگی را از احادیث ضعیفه شمرده است اما صحت این نظریه مورد تأمل است زیرا ختم کردن قرآن و امثال این گفتارها مستلزم این نبوده و نیست که قرآن در دوره رسول الله بهمین نحو که حال هست جمع و تألیف شده باشد زیرا قرآن اطلاق میشد بآیات آسمانی که در بین مسلمین موجود بود و اصحاب رسول هر کدام برای خود جمعی از آیات را از حفظ داشتند و جمع آوری نموده بودند که با هم از نظر جمع و تألیف اختلاف داشت و همین اختلاف سبب شد که بزرگان اسلام بعد از رسول الله بفکر جمع آوری قرآن افتادند و بشرحی که گذشت قرآن امروزی را تألیف و جمع نمودند و رسمیت یافت و در دوره حجاج بن یوسف و با اقدام او قرآن اعراب گذاری و نقطه گذاری شد ، مرحوم حاجی میرزا حسین محدث نوری از محققین اخیر نظرش بر خلاف سید مرتضی علم الهدی است و در کتابی مفصل بنام فصل الخطاب فی تحریف آیات رب - الارباب در این موضوع بتفصیل سخن گفته و در باره تحریف قرآن سخن بسیار فرموده این کتاب بچاپ رسید ولی از طرف علمای شیعه تحریم شد و نسخه های آن جمع آوری شد .

نگارنده آن کتاب را دیده و مطالعه نموده فی الحقیقه جامع است و اغلب مندرجات آن مقرون بصواب است باری برگردیم بنگارش سایر مطلب در اطراف قرآن مجید در مسئله تحریف

و زیاده و نقصان قرآن سخن بسیار است بعضی از علمای شیعه مانند علی بن ابراهیم قمی و احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی<sup>۲</sup> و بر حسب مندرجات اصول کافی و احادیث مرویه در این باب<sup>۳</sup> و علامه محسن فیض کاشانی در مقدمه تفسیر صافی و محدث نوری مرحوم حاجی میرزا حسین و جمعی دیگر از علماء و مفسرین تصریح کرده اند که قرآن دستخوش تحریف و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان شده است و دلایل بسیار در این خصوص دارند و جمعی مانند علم الهدی سید مرتضی با این گفته مخالف است و در کتب خود از جمله در رسائل طرابلسیات در این موضوع سخن بسیار فرموده است که نقل آن موجب اطناب است و استدلال بآیه<sup>۴</sup> إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ شده است این دو گروه سخت بهم حمله کرده اند و داد و فریاد بسیار راه انداخته اند که در مقاله<sup>۵</sup> در باره تحریف قرآن و کتب آسمانی قبل نوشته شده که در این کتاب در ذیل تحریف نگاشته شده است و در همان موضوع تحریف حق مطلب را از هر جهت ادا نموده و در اینجا تکرار نمیشود ، در کتاب محاضرات هم در باره تحریف سخن گفته شده و آنچه که در اینجا میخواهم بگویم اینست که علماء طرفین در باره تحریف و عدم تحریف هر چه گفته اند در مورد خود درست و صحیح است آیات قرآن در عرض بیست

و سه سال بتدریج بر پیغمبر نازل میشد و در هر موضوع که پیش میآمد و هر مشکلی که رخ مینمود آیات مبارکه برای حل مشکل و رفع شبهات نازل میشد و علی هذا نمیتوان گفت که قرآن در حیات رسول الله بنحو قرآنی که الآن موجود است جمع و تألیف یافته بوده است زیرا آیات دفعه<sup>۶</sup> واحده نازل نشده بود بلکه بتدریج نازل میشد ، این آیات که نازل میشد اصحاب میشنیدند و حفظ میکردند و آن آیات در روی پوست درخت و قطعات استخوان و امثال آن نوشته میشد و روی هم انباشته میشد و بسیاری از این قطعات که آیات بر آنها نوشته شده بود از بین میرفت بشرحی که در احادیث وارده تصریح شده و مرحوم فیض کاشانی در مقدمه تفسیر صافی باین معنی تصریح فرموده است و حال بر این منوال بود تا رسول الله وفات فرمود و بتدریج اختلاف بین نفوس در باره قرآن پیدا شد هر یک از صحابه برای خود مصحفی ساختند مانند ابن عباس و عبد الله مسعود و علی بن ابیطالب و عثمان<sup>۷</sup> و امثالهم و سپس کار منجر باینجا شد که قرآن جمع شد و عثمان آن را رسمیت بخشید و نسخه های مختلفه را جمع نمود و قرآن واحدی تألیف و نشر نمود و بقیه نسخه ها را سوزانید و این کار را در زیر نظر بعضی از صحابه رسول ص انجام داد و چون عبد الله مسعود از این واقعه خبر

یافت از این نظر که عثمان او را در این قضیه دخالت نداد  
 زنجیده خاطر شد و مدتی با قرآن عثمان مخالف بود و مصحفی  
 از خود جمع آوری کرده بود و بجمعی تعلیم میداد و در کوفه  
 سر و صدا راه انداخته بود ولی عاقبت کاری از پیش نبرد  
 و قرآن عثمان رواج یافت بنابراین از روزی که قرآن عثمان منتشر  
 شد و در سراسر عالم اسلامی رواج یافت تا امروز بهیچوجه  
 تحریف و تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان در این قرآن عثمان  
 رخ نداده است و اما قبل از جمع و تألیف عثمان البته بسیاری  
 از آیات قرآنی دستخوش محو و زوال شده و بسیاری از آیات  
 بوده که در جایی نوشته نشده بود و در سینه اصحاب رسول  
 بود و اصحاب در غزوات بشهادت رسیدند و آن آیات که  
 حفظ داشتند از بین رفت و شواهد برای این مطلب بسیار  
 است که در ذیل تحریف در این کتاب نوشته شده است مراجعه  
 شود .

بنابراین آنانکه میگویند تحریف و نقص و زیاده در قرآن واقع  
 شده راجع بقبل از جمع و تألیف و انتشار و رسمیت قرآن عثمان  
 است و اما آنانکه میگویند تحریف و نقص و تبدیل در قرآن  
 واقع نشده راجع بمصحف عثمان است که پس از نشر آن بهیچوجه  
 تغییر و تحریفی در آن واقع نشده است فی المثل آیه رجم  
 که حد زانی و زانیه مُحِصِن و مُحِصَنه است در قرآن مجید

موجود نیست با آنکه حکم شرعی در این خصوص بالاتفاق رجم  
 است و در کتب صحاح سته و احادیث شیعه روایت شده است  
 که آیه رجم از قرآن اسقاط شده است و علمای اسلام برای توجیه  
 این مطلب و امثال آن بمسئله نسخ متمسک شده اند و میگویند  
 که در قرآن مجید ناسخ و منسوخ بسیار است و میگویند که  
 نسخ عبارت از رفع حکمی است که بنص سابق ثابت شده باشد  
 و بنص لاحق از بین میرود مانند حکم آیه لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ  
 که بآیه اُقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً منسوخ شد و امثال آن و میگویند  
 نسخ بدو قسم تحقق یافته اول آنکه حکم نسخ میشود و لیس  
 لَفْظِ حُكْمٍ مَزْبُورٍ در قرآن باقی مانده است مانند احکام منسوخه  
 که آیاتش در قرآن مجید موجود است و قسم دوم نسخ عبارت  
 از آنست که لَفْظِ مَفْعِدِ حُكْمٍ از قرآن اسقاط میشود و مُفَادِ حُكْمِ  
 باقی میماند مانند حکم رجم زانی مُحِصِن و زانیه مُحِصَنه که  
 لَفْظِ دَلِيلِ بِرِ حُكْمِ رَجْمٍ از قرآن اسقاط شده ولی مُفَادِ حُكْمِ  
 باقی است و در صحاح سته و جامع الصغیر سیوطی از کتب  
 عامه و در تفسیر صافی و امثال آن از کتب خاصه ذکر شده که  
 آیه حکم رجم زانی مُحِصِن و زانیه مُحِصَنه این بوده است که  
 الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَنِيَا فَاَرْجَعُوهُمَا . . . و امثال آن و  
 تفصیل در مقاله تحریف نوشته شده و در این کتاب در ذیل  
 تحریف مندرج است مراجعه شود .

بهر حال مسئله تحریف و حقیقت آن را جمالبارک در کتاب ایقان شریف ذکر فرموده اند و عقیده اهل بهاء همان است که در ایقان شریف موجود است .  
 درباره اعجاز قرآن هم که متفق علیه مسلمین است اختلاف است که از چه جهت قرآن معجزه است ، خواهی نصیرالدین طوسی در رساله تجرید العقاید از چند جهت اعجاز قرآن را ذکر کرده از قبیل فصاحت و بلاغت و اخبار غیب و صرفه و امثالها و در آخر فرموده است وَالْكَوْثُ مُحْتَمَلٌ مَقْصُودٌ مِنْ صَرْفِهِ أَنْسَبَتْ لَهُ أَعْرَابٌ فَصِيحٌ وَبَلِيغٌ فَصِيحٌ وَبَلِيغٌ مِثْلُ كُنْدٍ وَلِيٌّ خَدَاوِنْدٌ أَنْانٌ رَا اَز اَتِيَارِ بِمِثْلِ قُرْآنِ جَلُوگِیْرِ فَرَمُودِ وَ مَنصَرَفِ سَاخْتِ أَنْانِ وَ قَدَرْتِ أَنْانِ رَا سَلْبِ كَرْدِ وَ اَز اِیْنِ قَبِیْلِ سَخْنَانِ عِلْمَایِ اِسْلَامِ بِسِیَارِ فَرَمُودِه اِنْدِ دَر مَقْدَمِه تَفْسِیْرِ مَنهَجِ الصَادِقِیْنِ دَر فَصْلِ نَهْمِ چَنِیْنِ فَرَمُودِه اِسْتِ قَوْلِه رِه عِلْمَا رَا بَعْدِ اَز اِتْفَاقِ اِیْشَانِ بِسَرِ اعْجَازِ قُرْآنِ وَ تَحَدِیِّ حَضْرَتِ رَسَالَتِ صَبَّانِ اِخْتِلَافِستِ دَر اَنَكِه اعْجَازِ قُرْآنِ بِسَبَبِ فَصَاخْتِ مُنْرَطَه اِسْتِ یَا نَظْمِ مَخْصُوصِ وَ اسْلُوبِ بَدِیْعِ اَنِ یَا صَرْفِ حَقِّ تَعَالٰی هَمِه عَرَبِ رَا اَز مَعَارِضِه اَنِ وَ سَلْبِ عِلْمِی اَز اِیْشَانِ كِه بَّانِ تَمَكُنِ دَاشْتِه بَاشَنْدِ اَز مِثَالِه اَنِ دَر نَظْمِ وَ فَصَاخْتِ وَ مَوْضِعِ اِیْنِ مِیْحَثِ كَتَبِ مَدَوْنِه عِلْمَایِ عَرَبِیِه اِسْتِ . . . . خِصُوصَا عِلْمِ الْهُدٰی كِه دَر كِتَابِ مَوْضِیْحِ

ایضاح این معنی فرموده . . . انتہی  
 برای تفصیل بکتاب دلائل الاعجاز و مفتاح المعلوم سکاکی و مکول تفتازانی و امثالها مراجعه فرمائید .  
 در نزد اهل بهاء اعجاز قرآن از همه این جهات است و مخصوصا تأثیر خاصی که بد قدرت الهیه در آیات مبارکات نهداده که قلوب مستعده را مسخر میسازد و آنان را بسوی حق و حقیقت جذب میکند و تا آن درجه شایسته آیات الهیه میشوند که بالا اختیار و از روی رضا و رغبت در راه نصرت امر الله از بذل مال و جان و راحت خود دریغ نمیکنند این اشیر مخصوص کلام الله و آیات الهیه است که نفس متعاضد را بیگانه متحد میسازد و آنها را ببذل جان و مال وادار میکند و در هیچ کلامی از کلمات فصحا و بلفا و شعرا و حکما و امثالهم این اثر خاص بهیچوجه وجود ندارد اینست وجه اعجاز قرآن و سایر کتب مقدسه الهیه و این معنی درالواح مبارکه مصحح است .  
 مرحوم مجلسی در جلد ۱۹ بحار باب مخصوص در باره مسئله اعجازالقرآن بتفصیل ذکر کرده مراجعه شود .  
 قرآن مجید را قاریان متعدد بنحو خاص قرائت کرده اند و اختلاف قرائتها در تفاسیر قرآن ذکر شده است این قاریان که قرائتشان رسمیت دارد و در عالم اسلام مورد توجه و اعتماد



هستند هفت نفر هستند از این قرار :

اول - نافع بن عبدالله بن ابی نعم مکنی به ابوالحسن  
 مشارالیه در سال صد و شصت و هفت هجری ( ۱۶۷ ) در -  
 مدینه وفات یافت و بعضی در سال ۱۶۹ هجری نوشته اند .

دوم - عاصم کوفی است و کنیه اش ابوبکر است وفات او را در  
 سالهای یکصد و بیست و هفت تا یکصد و سی هجری در کوفه  
 نوشته اند .

سوم - عبدالله بن کثیر است که در سال یکصد و بیست هجری  
 در مکه وفات یافت .

چهارم - ابوعمرو بن علاء بن عمّار مازنی است وفاتش در سال  
 صد و پنجاه و چهار هجری در بصره اتفاق افتاده است .

پنجم - ابوعمران بن عامر بن یزید است که در دمشق  
 بود و در سال یکصد و هجده هجری وفات یافت .

ششم - حمزه بن حبیب زیات است که در حلوان بسال یکصد  
 و پنجاه و شش هجری وفات نمود .

هفتم - امام کسائی علی بن حمزه است که در سال یکصد  
 و هشتاد و نه هجری در زنبویه ( براء مهمله و نون و یا  
 و او و یا و ها بر وزن حمدویه ) از قراء ری وفات کرد  
 وقتی که هارون الرشید از عاصمه خود بخراسان توجه کرد  
 کسائی در خدمت او بود و چون در عرض راه بری رسیدند

کسائی وفات یافت در قریه زنبویه و همان جا مدفون گردید  
 و هرون گفت " دَفِنْتُ الْفَقْهَ وَالنَّحْوَ بِرَنْبُويَةٍ ( مقدمه تفسیر  
 منهج الصادقین ) علمای اسلام آیات قرآنیه را بچند دسته  
 تقسیم فرموده اند :

۱- آیات مُحْكَمَات یعنی آیاتی که ظاهر آن مطابق معنی  
 بود مثل " هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ " و مثل " وَلَا تَقْرَبُوا أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ " و  
 امثالها .

۲- آیات مُجْمَلَه یعنی آیاتی که بظاهر معنی مُرَادُ مُفْصَلًا  
 معلوم نشود مثل أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ که مُجْمَل است  
 و تفصیل آن در احادیث و سُنَّت است .

۳- مُوَوَّلٌ و شرح این مطلب آنست که در آیه ای لفظ مشترکی  
 باشد میان دو معنی یا بیشتر و هر یک از آنها احتمال معنی  
 مُرَاد را داشته باشد و دلیلی نباشد که بیک معنی دلالت  
 کند بلکه بهر دو معنی دلالت دارد بدون ترجیح مگر آنکه  
 بآخبار و احادیثِ وارده از ائمه اطهار در تفسیر آن مراجعه  
 شود که معصوم کدام معنی را ذکر فرموده است مثل  
 ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ که کلمه قُرُوءٌ بدو معنی متضاد حالتِ عادتِ زنان  
 و حالتِ طهرِ آنان دلالت دارد زیرا قُرُوءٌ از لغاتِ اُضْدَاد  
 است و بنا براین این آیه شامل معنی مُجْمَل است و بعضی  
 آیات شامل معنی مُوَوَّلٌ است مانند يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا

و مانند پداه مهسوطان که مقصود از پد در این مقام دست  
ظاهری نیست و تأویل لازم است یعنی پد را بقوت و قدرت  
تأویل میکنند و لفظ پد را لفظ موول مبین مینامند زیرا بلفظ  
دیگری تبیین میشود .

۴- آیاتی که شامل نسخ است و نسخ عبارت از رفع حکمی است که  
بمنص سابق ثابت شده باشد و ناسخ و منسوخ در قرآن بسیار است  
و یکی از علمای سنت کتابی باسم الناسخ و المنسوخ تألیف فرموده که  
بچاپ رسیده است (بذیل نسخ در این کتاب مراجعه شود) .

۵- خاص و عام ، خاص لفظی است که بوضع واحد متناول جمیع  
افراد نباشد مثل الا ابلیس که خاص است و عام لفظی است  
که بوضع واحد مستغرق جمیع افرادی باشد که صلاحیت آن -  
داشته باشد مثل فسجدتہ الملائکة کلہم اجمعون ، بغیر  
از کلمه عام که ذکر شد کلمه مطلق هم هست و فرق بین عام  
و مطلق آنست که مطلق بر ماهیت من حیث هو دلالت میکند  
بدون قید وحدت و کثرت و لکن عام دلالت دارد بر ماهیت  
با قید کثرت و در باره این مطالب و سایر موضوعات متعلقه  
بآن باید بکتاب اصول مراجعه کرد .

مرحوم مجلسی در بحار مجلد نوزدهم از حضرت باقر ع در باب  
القرآن روایت کرده که فرمودند . . . وَالْقُرْآنُ لَهُ خَاصٌّ وَعَامٌ  
و نَاسِخٌ وَ مَنْسُوخٌ وَ مُحْکَمٌ وَ مُشَابِهٌ فَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ

یَعْلَمُونَهُ وَ نِیز از حضرت باقر روایت فرموده که فرمودند مَا یَعْلَمُ  
تَأْوِیْلَهُ إِلَّا اللّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ وَ اَبُو بَصِیْرٍ  
از حضرت صادق روایت کرده که فرمودند " نَحْنُ الرَّاسِخُونَ  
فَنَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِیْلَهُ " مسئله خلق قرآن هم یکی از مسائل مهمه  
بود که در اوایل اسلام رخ داد و باعث هیجان و اضطراب  
گردید بعضی از بزرگان و علمای اسلام قائل اند بخلق قرآن  
و بعضی قرآن را مخلوق نمی دانند زیرا کلام الهی است  
و خداوند قدیم بالذات است ، مأمون عباسی قائل بخلق قرآن  
بود و احمد بن حنبل امام معروف اهل سنت قائل بقدم  
قرآن بود و هرچه مأمون سعی کرد که او را وادار بقبول  
خلق قرآن کند احمد راضی نشد و حتی احمد را حبس افکند  
و تازیانه زد و زجر بسیار کرد ولی احمد بعقیده خود مستقیم  
بود و این داستان در تواریخ اسلام مسطور است و معروفست  
بغتنه خلق قرآن و برای تفصیل حال بکتاب تواریخ باید مراجعه  
کرد و شیعیان اثنی عشری بدستور ائمه ع معتقد بخلق قرآن  
هستند و مرحوم مجلسی در مجلد نوزدهم بحار در قسمت  
قرآن فصل مخصوصی برای این موضوع تخصیص داده است و  
بعنوان ان القرآن مخلوق آن باب را تمهید نموده و احادیث  
بسیار در این خصوص نقل کرده است .  
باید دانست که در قرآن مجید اسامی بیست و هشت نفر از

انبیاء و رسل ذکر شده است ، در باره حروف مقطعه قرآن در همین کتاب بذیل حروف مقطعه مراجعه فرمائید و در باره تحریف قرآن و مسئله تحریف و مقصود از آن بذیل کلمه تحریف در همین کتاب مراجعه کنید و برای موضوع محکّمات و تشابهات بذیل همین عنوان مراجعه شود و در ذیل لا یعلمُ تأویلَهُ إِلَّا اللهُ . . . هم شرحی نوشته شده است .

اگرچه در باره جمع آوری قرآن از قبل مطالبی ذکر شد در اینجا از مقاله یکی از دانشمندان عرب که در مجله العربی منطبعه کویت در شماره نود و پنجم مورخ جمادی الآخر ۱۲۸۶ هـ ق بطبع رسیده است در باره جمع آوری قرآن و - اعتراض عبد الله بن مسعود مطالبی را اقتباس کرده و مینگارم زیرا خالی از فوائد تاریخی نیست اصل مقاله بعربی است و خلاصه بیانات او را بفارسی مینگارم میفرماید :

. . . عبد الله بن مسعود بن غافل بن حبیب الهذلی مکنی بابو عبد الرحمن در آغاز زندگانی در بادیه بسر میبرد و بعد از وفات پدر با مادرش بمکه رفت و بشبانی مشغول بود تا آنکه اسلام را قبول کرد این مسعود کوتاه قد و لاغر اندام بود بطوری که چون شخص معمولی مینشست و مسعود ایستاده بود با هم برابر میشدند ساق پاهای او باریک بود و اصحاب روزی که او از درختی بالا میرفت با او خندیدند

و باریکی ساقهای او را تمسخر کردند پیغمبر فرمودند این ساقها در روز قیامت در میزان از کوه أخذ سنگین تر خواهد بود . .

ابن مسعود از صحابه عالی مقام رسول الله صراست و نخستین کسی است که بعد از پیغمبر قرآن را در مکه افشاء کرد او در مکه سختی بسیار دید و از اهل جاهل آزار بسیار تحمل کرد و چندی به حبشه مهاجرت کرد و باز بمکه مراجعت نمود و سپس بمدینه رفت و بملازمت حضرت رسول پرداخت و در دوره خلافت عمر بن الخطاب خازن بیت المال مسلمین بود و در کوفه مسلمانیان را تعلیم میداد و همه جا مورد احترام بود مشارا<sup>لیه</sup> یکی از مشهورترین قراء قرآن است . . . . نویسنده مقاله شرحی مبسوط با اینجا نوشته که فقط چند سطر آن نقل گردید و سپس میگوید : بعد از وفات پیغمبر در بین مسلمین نسبت بقرائت قرآن اختلاف حاصل شد و این اختلاف متوجه بالفاظ قرآن بود زیرا تا آن زمان نسخه رسمی قرآن موجود نبود و چهار نسخه از قرآن بود که شهرت داشت . . . در کوفه مصحف ابن مسعود شهرت یافته بود و در بصره مصحف ابو موسی اشعری مورد اعتماد بود و در دمشق مصحف ابی بن کعب شهرت داشت و در حمص مصحف مقداد بن الاسود مشهور بود و اغلب اتفاق من افتاد که در باره قرائت قرآن بین مسلمین بلاد و لشکریان اسلام اختلاف حاصل میشد

که قرائت کدام يك از قُرَّاء صحیح است و بسا که سبب جدال میگشت .

حَدِيفَةُ بن الیمان سپهسالار لشکر اسلام از عاقبت این اختلاف و جدال مسلمین بر سر قرائتِ مختلفه قرآن بیمناک شد و شرحی بعثمان بن عفَّان خلیفه سوم نگاشت و او را از عاقبت جدال و اختلاف مسلمین تحذیر نمود و باو پیشنهاد کرد که يك نسخه قرآن را رسمیت و در همه جا منتشر کند و سایر نسخه های دیگر را محو نماید تا اختلاف بکلی زائل گردد عثمان پیشنهاد او را پذیرفت و مَصْحَفی را منتشر ساخت و رسمی معرفی کرد یعنی همین قرآن که امروز ما بآن معتقدیم و در بین عالم اسلام متداول است البته میدانید که عثمان اولین کسی نیست که اقدام بجمع و نشر قرآن کرد عثمان آخرین جامع و ناشر قرآن مجید است و قبل از عثمان ابوبکر در دوره خلافت خود با اشاره و پیشنهاد عمر بن الخطاب بجمع قرآن اقدام نمود ، اولاً لازم دانست که جمیع ما أَنْزَلَ اللهُ را در يك مَصْحَفِ گرد آورد مبادا چیزی از آیات الهیه منقود گردد بسا فراموش شود خصوصاً که بسیاری از اصحاب رسول که از مشاهیر قُرَّاء بودند در جهاد شهادت رسیده بودند و مخصوصاً عدّه بسیاری از مشاهیر قُرَّاء در جنگ با مُسَیْلِمَه کذاب که در دوران ابوبکر واقع شد بقتل رسیده بودند ، ابوبکر

زید بن ثابت و جمعی دیگر را وادار کرد که بجمع قرآن اقدام کنند و آنان هم بجمع آیات قیام کردند و آنچه را که روی استخوانها و پوست حیوانات و برگهای خرما و امثال آن نوشته شده بود و در دوره حیات رسول الله کاتبین وحی آنها را تهیه کرده بودند همه را جمع آوری کردند و آن مَصْحَف را در نزد حَفْصَه دختر عمر که زوجه رسول الله بود بامانت سپردند و چون عمر در دوره خلافت خود مشغول بفتوحات مهمه بود فرصت نیافت که در باره مَصْحَف مزبور نظر نهائی خود را انتخاب کند و آن مصحف همانطور در خانه حفصه باقی بود تا دوره خلافت بعثمان رسید و بشرحی که ذکر شد حَدِيفَةُ بن الیمان خلیفه سوم را متوجه آن امر مهم ساخت و زید بن ثابت و یاران او اقدام کردند و مَصْحَفِ خانسه حَفْصَه را گرفتند و آن را بر لهجه قریش مرتب ساختند و چهار نسخه از روی آن استنساخ نمودند نسخه اصلیه را در مدینه نگاه داشتند و سه نسخه دیگر را بکوفه و بصره و دمشق فرستادند و عثمان فرمان داد که سایر مصاحف که در نزد مردمست هرچه هست همه را بسوزانند مصحف ابن مسعود نیز که در کوفه رواج عجیبی داشت مشمول همین حکم شد و از درجه اعتبار ساقط گردید ابن مسعود چون چنین دید شدیداً بعثمان اعتراض کرد و چیزی که بیشتر سبب مخالفت

ابن مسعود با عثمان بود این مطلب بود که عثمان ابن مسعود را در حین اقدام بجمع آوری مصحف رسمی خبردار نکرد و او را جزو جمعی که برای این کار اختیار کرده بود محسوب نداشت و ریاست آن جمع منتخب را به زید بن ثابت واگذار کرد و اعتنائی بعبدالله بن مسعود که از اجل صحابه رسول و دشمن قرائ قرآن بود ننمود ، لهذا این رفتار بر ابن مسعود گران آمد و با عثمان بضدیت برخاست و هنگامه ای در کوفه پیا گردید و نیز زید بن ثابت و یارانش که مشغول جمع مصاحف مختلفه بودند تا مصحف واحدی از آنها بسازند مصحاب ابن مسعود را مورد توجه قرار ندادند و از آن استفاده نکردند و این معنی بر ابن مسعود خیلی گران آمد زیرا همه میدانستند که مصحف ابن مسعود از مصاحف اشغری و ابی بن کعب و مقداد اسود مشهورتر و معتبرتر بود معذک باو اعتنائی نکردند و او را جزو جمع مزبور در نیاوردند و از مصحف او استفاده ننمودند کار مخالفت ابن مسعود بجائی رسید که روزی در کوفه مردم را جمع کرد و بر منبر برآمد و گفت آیا مرا وادار میکنند که از قرائت زید بن ثابت متابعت کنم قسم بکسی که جان من در قبضه قدرت اوست که من از دهان رسول الله هفتاد سوره را شنیدم و در آن زید بن ثابت طفلی بود که با سایر اطفال در کوچه ها بازی میکرد قسم بخدا

که هیچ آیه ای از قرآن نازل نشد مگر آنکه شأن نزول آن را من میدانم و هیچکس را جز خودم سراغ ندارم که بشأن نزول آیات قرآن مجید که کتاب الهی است از من دانایتر باشد و اگر کسی را آگاه تر از خود بدانم البته نزد او میروم . . . این مسعود این جمله را که گفت شرمگین شد و سپس گفت من از همه شما مقام پائین تر است و از شماها بهتر نیستم . . . ابن مسعود وقتس که این سخنان را میگفت هیچکس باو اعتراض نکرد و همه آنچه را که گفت میپذیرفتند . . . باری کار بر این منوال بود و مدتها بعد از نشر مصحف عثمان باز هم مصحف ابن مسعود و مصحف ابی بن کعب بواسطه شهرتی که داشتند در بین مسلمین متداول بودند مدتها بر این وتثیره گذشت تا بتدریج بجز مصحف عثمان از سایر مصاحف اثری نماند .

ابن مسعود در سال سی و دوم هجری در مدینه وفات یافت و در قبرستان بقیع مدفون شد و عمار یاسر بر جسد او نماز خواند و بعضی گویند زُبیر بن العَوَّام براو نماز خواند از اعقاب ابن مسعود یکی مَوْج مشهور اسلامی مسعودی صاحب مَوْجِ الذَّهَبِ و مَعَارِنُ الْجَوْهَرِ است که شهرت جهانی دارد انتهى .

آنچه مذکور شد خلاصه مجملی از مقاله مزبوره بود که بتناسب مقام و محل اقتباس گردید ، علمای اسلام تفسیرهای متعددی

بر قرآن مجید نوشته اند این تفسیرها به فارسی و عربی و ترکی تألیف شده مانند امام فخر رازی و شیخ اسمعیل حقی صاحب تفسیر روح البیان و طنطاوی جوهری و سید احمد خان هندی از متأخرین و قدما و صدها تفسیر دیگر که احصای آن از حوصله مقام خارج است و بعضی از علمای غرب قرآن را به انگلیسی و فرانسه و روسی و آلمانی و غیره ترجمه و حواشی بسیار بر آن نوشته اند بهترین ترجمه انگلیسی قرآن ترجمه‌های است که مولوی محمد علی هندی آن را انجام داده است. بسیاری از مادیون و یهود و مسیحیین با لاجرم کتوب رده بر قرآن مجید نوشته اند و ایرادات مفصل گرفته اند مانند جرجیس صال صاحب مقاله فی الاسلام که هاشم شامی بعرین ترجمه کرده و تزییلات بآن نوشته است و مانند عبدالمسیح که کتاب پراهمین را در چهار جلد قطور رد بر اسلام نوشته و مانند کشیش فاندیر نساوی که میزان الحسق را رد بر اسلام نوشته است و امروز بنام سنجش حقیقت تغییر اسم داده و بالسنه مختلفه ترجمه شده و مانند ینابیع الاسلام که بسیار مفصل و رد بر اسلام است.

علمای اسلام از اهل سنت و جماعت نیز بیکار ننشسته و جواب اعتراضات را داده و در مقابل بر تورات و انجیل رده‌ها نوشته و تحریف شدن آن را بزعم خود اثبات کرده اند از همه

مهمتر در این باب کتاب اظهار الحق شیخ رحمه الله هندی است که حق مطلب را بخوبی ادا کرده و بسیار کتاب مفید و خوب است و مکرر در هند بطبع رسیده این کتاب به عربی تألیف شده است و نیز دکتر صدقی در رساله النظره و رشید رضادر مجله المنار در این خصوص حق مطلب را ادا کرده اند و تا کنون مسیحیان ردی نتوانسته اند بر کتاب اظهار الحق شیخ رحمه الله هندی بنویسند.

### فربب بپست علم او آزید شرط

### معرفی معراج نوشته

حاجی کریم خان در کتاب ارشاد العوام ( بذیل ارشاد العوام مراجعه شود ) در مسئله تحقق معراج رسول ص ( بذیل معراج سید لولاك مراجعه شود ) شرط معرفت معراج را اطلاع و احاطه بر علوم متنوعه متعدده دانسته است و در اینجا عین عبارات او از کتاب ارشاد العوام نقل میشود :

مطلب چهارم در بیان حقیقت معراج است و این مسئله ای است بس مشکل و عقلهای حکما و علما در آن حیران مانده

است و خلافهای بزرگ در این مسئله کرده اند و هر يك بطرفی افتاده اند بعضی زیاده رفته اند و بعضی تقصیر کرده اند و بحقیقت آن نرسیده اند و بعضی انکار طریقه معروف میان مسلمین را کرده و بعضی نفهمیده تسلیم و تصدیق کرده اند باز خانهی اینها آبادان و قلیلی هم از حکما بکنه آن برخورده اند خلاصه بطوری که بر همه عوام و خواص بطور معرفت و حقیقت ظاهر شود الی الآن نشده است و مشایخ ما اعلی اللسه مقامهم هم در کتب خود با هزار پرده ذکر فرموده اند و صلاح آن زمان زیاده بر آن نبوده و سیر آن هم اینست که این مسئله شریفه محتاج است به علمهای بسیار که تا انسان آن علمها را نداند ممکن نیست این مسئله را بطور حقیقت بفهمد و بکنه آن برسد از آن جمله علم هائی که در این مسئله ضرور است علم هندسه و علم هیئت و علم جسطی و علم جغرافیاست و علم مناظر و مریاست و علم طبیمی و علم الهی است و علم صناعت فلسفی است و علم طب است و علم انطباع است و علم سیمیاست و علم آفاق است و علم بیان و علم معانی و علم ابوابست و علم ضم و استنتاج است و علم تقارب و تباعد است و علم اقترانات و نسبت است و علم نجوم و علم رقائق است و علم استحالات و علم انعکاسات و علم ابعاد اجرام و علم جرفقیل و علم مشکله است و امثال

اینها که اگر انسان اینها را بحقیقت نداند از این مسئله بطور حقیقت بهره نخواهد برد . . . . . مشایخ ما اجل الله شأنهم این مسئله را مکتوم و پوشیده داشتند و در بعضی کتابهای خرد فی الجمله بیانی فرمودند و عوام مآها چون از علوم مذکوره اطلاعی نداشتند وحشتی کردند و وحشتی انداختند و در صدر رد آن بزرگواران آمدند و ندانستند که نور خدا پنهان نمیشود . . . الی قوله اگر تو نمیخواهی که از جمله ایشان باشی و نمی خواهی که در آخر امر به ندامت افتی گوش و هوش خود را بدار و بفهم چه میگویم بحول الله و قوته و کرمه و جوده چنان بیانی کنم که حجت بر عالم و جاهل و ناقص و کامل تمام شود و بهمان رسم قدیم الفاظ عامیانه بگویم و بطور رستاقیان مطلب را بیان کنم تا همه کس بفهمند . . . الی قوله . . . چون این مسئله بسیار بسیار بسیار مشکل است محتاج بچند فصل است که عنوان شود و لکن معذورم از بیان اموری چند که اگر ذکر کنم عوام نمی فهمند محتاج بخواندن علوم است و مع ذلک امید وارم که بزبانی بگویم که بسیاری از آن را بدون آن علوم بفهمند و تصدیق کنند اگر سعادتش داشته باشند . انتهى

یعنی هود مدت هفتصد و شصت سال دعوت فصرمود و چون خداوند خواست قوم عاد را هلاک کند رهگ ها را بر روی هم انباشته ساخت که مانند کوهی عظیم به نظر میرسید . . الخ بشرحی که گفته شد در دوره دعوت هود اختلاف اقوال بسیار است و از چهل و اند سال و بیشتر تا هفتصد سال و بیشتر نوشته اند که طالبین باید به کتب مرهوطه مراجعه کنند .

قُلْ اَسْتَبْدِلُ لَوْنِ الَّذِي هُوَ خَيْرٌ لِّكُمْ فَيَسَّ مَا اسْتَبْدَلْتُمْ

بِعَبْرِ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ قَوْمٌ سَوَاءٌ اَخْسَرِينَ

این بیان از جمالقدم جل کبریائه است بعد از تشریح قیامت و حشر و نشر و حساب و پس از ذکر معنی حقیقی آیات قرآنی که در باره بعث و حشر و حیات و ممات نازل شده است بیان میفرمایند که چگونه علما و پیشوایان اسلام از این معانی حقیقی غافل مانده و از درک مقصود اصلی الهی عاجز و قاصرند و در معنی این آیات که شامل بعث و حشر و نفع صور و غیره است از خود تصوراتی کرده و اوهام و ظنون خود را معنی حقیقی آیات الهیه دانسته اند و آن را حقیقت

### قرب هفتصد سنه او از بد با اختلاف اقوال ...

دوره دعوت هود نبی در احادیث و اخبار اسلامی در نهایت اختلاف است و در کتب مقدسه تورات و انجیل اهدا نذری از هود و صالح و قوم عاد و ثمود وجود نیست و اختصاص به قرآن مجید دارد .  
دوره دعوت هود را از چهل و اند سال نوشته اند تا میرسد به هفتصد سال و بعضی هم بیشتر گفته اند و در بیان مبارک در ایقان شریف اشاره به این مطلب فرموده اند که در عنوان مذکور است در باره اینکه هود هفتصد سال و بیشتر دعوت فرموده است حدیثی در مجلد پنجم بحار الانوار صفحه صد ( ۱۰۰ ) طبع امین الضرب نقل شده از شیخ صدوق که فرموده هود چون به چهل سالگی رسید به نبوت مبعوث شد و بدعوت قوم قیام فرمود و مورد ازیت و آزار قوم عنود قرار گرفت و شرحی فرموده تا آنجا که میگوید قوله :  
فَمَكَثَ عَلَيَّ هَذَا يَدْعُوهُمْ سَبْعِمِائَةً وَسِتِّينَ سَنَةً فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ هِلَاكَهُمْ حَقَّقَ الْأَحْقَافَ حَتَّى صَارَتْ أَعْظَمَ مِنَ الْجِبَالِ . . الخ



دانسته اند و از حق اعراض نموده اند ، لهذا میفرمایند آیات  
 فرمایش حق را انکار میکنید و آنچه را خیر و حقیقت است از نظر  
 دور میدارید و باوهام خود علاقه اظهار میکنید و بدون حق  
 و حقیقت کلام حق را که خیر محض است تبدیل باوهام خود  
 نموده و حق را از دست میگذارید و بواسطه این رفتار خود که  
 تبدیل حق به باطل و حقیقت به اوهام است خود را در زمره  
 مردمان بد عاقبت و زیانکار در میآورید ، با آنکه تکلیف شما  
 اینست که حال که شمس حقیقت طالع شده و آیات الهیه در  
 شرح و تفسیر کلمات ربانیه نازل میشود این موهبت را غنیمت  
 بشمارید و از احوال و ظنون خود دست بردارید .

### قُلْ أَفْتُمُونَنِي بِبَعْضِ الْكِتَابِ ...

این آیه در سوره بقره نازل شده خطاب به یهود  
 که مندرجات تورات را در مواقعی که بنفع خود میدانستند  
 قبول داشتند و بان استشهاد مینمودند و در بعضی موارد  
 که مقتضی حال آنان نبود مندرجات کتاب الهی را انکار  
 میکردند خداوند در قرآن مجید خطاب به آنان میفرماید  
 أَفْتُمُونَنِي بِبَعْضِ الْكِتَابِ ... یعنی این چه طریقه ای است

که شما یهودان پیش گرفته اید که بمندرجات کتاب الهی گاهی  
 مؤمن میشوید و قبول دارید اگر آن را بصلاح خود بیابید  
 و برخی از مندرجات کتاب خدا را انکار میکنید چون بر خلاف  
 مصالح خود تشخیص میدهید آیا ببعضی از آیات کتاب مؤمن  
 هستید و برخی آیات را انکار میکنید ؟ این چگونه رفتاری  
 است ؟ جمال قدم جل جلاله در کتاب ایقان پس از شرح ختم  
 و بد و قیامت و رجعت و استدلال به روایات و احادیث  
 موجوده در کتاب میفرمایند قوله تعالی " اگر چه نفوس  
 ضعیفه از عدم ادراك این بیانات معضله را انکار نمایند و اما  
 این احادیث را نفی کنند . . . . بسیار تعجب است که این  
 قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است  
 متمسک به آیه منزله در فرقان و احادیث اولی الایقان میشوند  
 و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض مینمایند  
 قُلْ أَفْتُمُونَنِي بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ ببعض ( سوره بقره )  
 بعد خطاب باینگونه نفوس میفرمایند مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ مضمون  
 آنکه ای مردم شما چه وارد شده که اینطور جاهلانه رفتار  
 میکنید آخر شما بر حسب کدام قانون حکم در قضایا مینمائید  
 و چرا گاهی منکر میشوید و گاهی قبول میکنید آیات و احادیث  
 ائمه ع را بعد میفرماید مَا لَا تَشْعُرُونَ یعنی قضاوتی را که  
 میکنید از روی عدم تعقل و عدم شعور است اگر این آیات

و احادیث صحیح است پس چرا بعضی اوقات آن را انکار میکنند و اگر درست نیستند چرا در بعضی جاها بهمان آیات و روایات که انکار کرده اید مجدداً استدلال میکنید و آنها را صحیح و مورد اطمینان و اعتقاد قرار میدهید جمله مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ از قرآن مجید است و تتمه جمله از جمال مبارك است .

قُلْ اللَّهُ مُذْذِرُهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ

این آیه مبارکه در سوره الانعام قرآن مجید نازل شده و مضمون آنست که طالب حقیقت در همه احوال باید به حق وحده ناظر باشد و از توجه به مردم و اهواء فاسد و آراء و عقاید موهومه کاسیده آنان چشم بپوشند و خود را بر کنار دارد خدا را در نظر داشته باشد و ماسوی را رهسار کند تا در او هام و تقالید خود عوطه ور باشند و سرگرم بازی با شغون باطله خویش باشند .

جمالقدم جل کبریا در ایقان شریف بعد از تأکید در توجه به حق و طی درجات علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین به این آیه مبارکه استشهاد فرموده اند یعنی کسی کسه

مراتب عالیه یقین را در ظل رهبری مظهر امرالله پیمود همواره بحق تعالی نظر دارد و از ماسوی الله منقطع میشود خلق را به حال خود میگذارد و به حق توجه میکند .

قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ

این آیه مبارکه در سوره ص قرآن مجید نازل شده و مضمون آنست که خطاب به مشرکین و مخالفان رسول الله فرموده و میفرماید ای محمد رسول الله ص باین مشرکین و مخالفان بگو که مقام رسول خدا و رتبه عظیم مظهر امرالله بسیار عالی و بلند است و آن وجود مبارك نبأ عظیم است یعنی خبر بزرگی است که از قبل توسط انبیای الهی مژده و بشارت ظهورش بیان شده و در کتب مقدسه ثبت و ضبط گردیده و با اینهمه عظمت و جلال شما او را انکار میکنید و از حضرتش اعراض مینمائید .

.....

عراق در پس پرده های نور مستور است و در عین حال برآی صاحب نظران آشکار و مشهود است . این بیان مبارک اشاره به قرب ظهور امر جمال قدم جل جلاله در عراق ( بغداد ) است که پس از مدتی بعد از نزول ایقان تحقق یافت در مواضع دیگر ایقان هم اشاراتی در این باره موجود است که هر کدام در محل خود مذکور و مندرج است مانند *زَمَنَ الْمُسْتَفْسَآتِ* و امثال آن مانند دارالسلام . . . و جمله سکون و استقرار آن . . . و غیرها .

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ نُنْفِئُكُمْ مِنَ الْإِنِّ أَنْ آمَنُوا

بِأَلِّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ

این آیه مبارکه در قرآن مجید در سوره مائده نازل شده است مشرکین و مخالفان اسلام افسراد مسلمین و حضرت رسول الله را ازیت و آزار مینمودند و از هیچ چیز فروگذار نمیکردند این آیه نازل شد که ای محمد رسول الله باهل کتاب یعنی یهودیان و مسیحیان که تو و اصحابت را ازیت میکنند بگو که گناه ما چیست که اینقدر ازیت روا میدارید

قُلْ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ هَذَا فِئ نَارِي بِرِكْضِ فِي بَرِّيَّةِ

الرُّوحِ وَيُبَشِّرُكُمْ بِسِرَاجِ اللَّهِ وَبِذِكْرِكُمْ بِالْأَمْرِ الَّذِي كَانَ

عَنْ أَفْقِ الْقُدْسِ فِي شَطْرِ الْعِرَاقِ نَحْتِ جِبَاتِ السُّورِ وَالْبَسْرِ

مَشْهُودًا

این بیان مبارک از جمال قدم جل جلاله است که بعد از شرح و بسط در باره مقام علمای امریمنی مومنین حقیقی و اشاره به احوال معرضین و مستکبرین که از درجات عالییه بواسطه انکار و عدم اقبال به مظهر امرالله از مقام عالی خود ساقط شدند بالاخره بحث مزبور را چنین خاتمه داده میفرمایند باین مضمون که ای مردم روی زمین اینست (مقصود جمال قدم جل جلاله است) آن جوانی که قلبش بنار موقده الهیه مشتعل است و در صحرای روح برای هدایست طالبان حقیقت چراغ راهنمایی در دست دارد و طالبان را مزده به ظهور میدهد و شما را ای اهل ارض متذکر میدهد ارد . به امر عظیمی که از افق قدس طالع میشود و درسرز زمین

آیا ما جز این گناهی داریم که بخداوند ایمان آورد ایمیم  
 و بقرآن مجید که برسول الله نازل شده ایمان آورده ایم  
 و بجمیع کتب قبل که از طرف خدا بر انبیا نازل شده ایمان  
 آورده ایم آیا جز این برای ما گناهی میتوانید اثبات کنید ؟  
 پس چرا اینقدر ما را ازیت میکنید ما که کار زشتی نکرده ایم  
 جز آنکه بخدا و کتب الهی مومن شده ایم اما شما که ما  
 را بجرم ایمان بخداوند ازیت میکنید اغلب فاسق و فاجر  
 و زشتکار هستید چرا بحال خود نمیپردازید چرا خود را -  
 اصلاح نمیکنید چرا گناهان خود را مستوجب مجازات نمی  
 دانید و بما که جز ایمان بخدا و کتب الهیه گناهی نداریم  
 اینقدر ازیت روا میدارید ؟  
 در ایقان شریف در ذیل این آیه مقصود و معنی این آیه  
 بافصح بیان از قلم حضرت رحمن جل جلاله نازل شده است  
 مراجعه فرمائید .

قُلْ يَا مَلَا الْجَهَالِ فَانظُرُوا ...

این بیان مبارک جمالقدم جل کبریائه است که در بحث  
 علائم ظهور موعود خطاب به معترضین و منکرین فرموده اند  
 که ای مردم نادان به یقین مبین بدانید که ( جمیع علامات

ظاهر شده ) و شما هنوز منتظر هستید که آن علامات بحسب  
 ظاهر واقع شود پس منتظر بمانید همانطور که منکرین قبل  
 از شما در دوره مظاهر مقدسه قبل عیناً مانند شما رفتار  
 میکردند و منتظر ماندند و مظاهر امرالله را تکذیب نمودند  
 و خود را از حیات ابدیه بی نصیب ساختند .

مُرْعَنَ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَعْفُورَةٌ خَطَايَاكَ ...

در انجیل لوقا فصل پنجم مسطور است که چون مفلوج  
 بحضور حضرت مسیح رسید و تمنای شفا کرد حضرت فرمودند  
 ای مرد گناهان تو آمرزیده شد .  
 جمالقدم جل جلاله در ایقان در ضمن شرح شفا یافتن  
 مفلوج توسط مسیح ع این جمله را نقل فرموده اند .

قول حضرت امیرالادراک نما که فرموده :

كشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ ...

این بیان مبارک حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام

در باره معنی حقیقت است که در حدیث کَمیل بن زیاد نَخَمی وارد شده است در باره این حدیث در ذیل جمله " حدیث کَمیل " در این کتاب بحث شده است .

این حدیث را اغلب علمای شیعه مانند فیض کاشانی و ابن ابی جمهور احسایی در کتاب المجلی و سایرین روایت کرده اند و در کتب خود نوشته اند و حضرت شیخ اکبر احسایی نیز در شرح الزیارة و جوامع الکلم این حدیث را روایت فرموده و شرح کرده است و سید رشتی نیز در شرح قصیده و شرح خطبه طُتُجِیه این حدیث را آورده است . شیخ احسایی در رساله ملا مهدی که از حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه سؤال کرده است در جواب مفصلی که فرموده بمناسبت میفرماید که کیفیت وصول به عرفان نفس را حضرت امیر ع در حدیث کَمیل ذکر فرموده است و چنین میفرماید قوله علیه الرحمة و اما الثانی و هو بیان کیفیه الوصول الی معرفه ذلك . . . . .  
فقد جمعه حدیث کَمیل حین سئل امیر المومنین عن الحقیقه و هی حقیقه هذه المعرفه التي نحن بصدد بیانها فقال علیه السلام مالک و الحقیقه یا کَمیل فقال کَمیل اولست صاحب سرک فقال بلی ولكن یرشح عليك ما یطغح منی قال و مثلك یخیب سائلاً فقال علیه السلام الحقیقه کشف سُبْحَاتِ الْجَلال من غیر اشاره . . . . .

شیخ مرحوم حدیث را مرقوم میفرماید تا آخر و بعد از نقل تمام حدیث در باره بیان مبارک که فرموده " کشف سُبْحَاتِ الْجَلال " من غیر اشاره چنین میفرماید قوله ره فَقَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَشَفُ سُبْحَاتِ الْجَلالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ قَدْ بَيَّنَّ فِيهِ جَمِيعَ أَنْحَاءِ التَّجْرِيدِ وَالْعَرَاءِ بِالسُّبْحَاتِ أَشْعَةَ الْجَلالِ وَ هِيَ الشُّوْنُ وَالصِّفَاتُ وَالْجَلالُ يُرَادُ مِنْهُ هُنَا ذَاتُ الشَّخْصِ أَعْنَى حَقِيقَتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ كَيْفِيَّةَ تَجْرِيدِ السُّبْحَاتِ أَنْ تَلْقَى عَنْ ذَاتِكَ فِي الإِعْتِبَارِ وَالْوَجْدانِ جَمِيعَ شُؤْنِ ذَاتِكَ فَلَا تَنْظُرُ إِلَى حَرَكَتِكَ وَ سُكُونِكَ أَوْ نَوْمِكَ أَوْ يَقْظَتِكَ أَوْ ضَحْكِكَ أَوْ بَكَائِكَ أَوْ كَوْنِكَ فِي أَوْعَى أَوْ مِنْ أَوْ فَيْكٍ أَوْ أَبُو فُلانٍ أَوْ ابْنِ فُلانٍ أَوْ حَادِثٍ أَوْ قَدِيمٍ أَوْ مَوْجُودٍ أَوْ مَقْضُودٍ أَوْ إِتْصَالٍ أَوْ انْفِصَالٍ أَوْ اجْتِمَاعٍ أَوْ انْفِرَاقٍ . . . . . فَكُلُّ مَا يَصْدُقُ عَلَيْهِ إِنَّهُ شَيْءٌ يَكُلُّ إِعْتِبَارَ تَلْقِيهِ عَنِ النَّظْرِ إِلَى نَفْسِكَ وَ تَسْقِطُ عَنْ عَيْنِ الإِعْتِبَارِ لِأَنَّهُ مَغَائِرٌ لِنَفْسِكَ فَإِذَا صَمَعْتَ شَيْئاً آخَرَ إِلَى نَفْسِكَ فِي مَعْرِفَتِهَا لَمْ تَعْرِفْهَا وَإِنَّمَا عَرَفْتَ شَيْئاً بَعْضُهُ نَفْسُكَ . . . . . وَلَا بُدَّ مِنْ كَشْفِ سُبْحَاتِ الْجَلالِ كُلِّهَا حَتَّى إِشَارَةٌ كَمَا قَالَ ع بِمَعْنَى أَنَّكَ تَجْرِدُ نَفْسَكَ عَنْ جَمِيعِ السُّبْحَاتِ أَيِ الشُّؤْنِ وَالنِّسْبِ وَالصِّفَاتِ وَالْأَفْعَالِ . . . . . حَتَّى عَنِ التَّجْرِيدِ إِلَى أَنْ لَا يَبْقَى إِلَّا مُحَضَّرَاتُ الذَّاتِ . . . الخ

شیخ احسایی عرفان حقیقت را بمثالی در باره عرفان نفس

انسانی تشریح فرموده میفرماید انسان اگر نظر بصفات و شئون  
مختصه بخود که عارض بر ذات او است بنماید هرگز نمیتواند  
خود را بشناسد زیرا بجای خود اضافات و شئون خود را در  
نظر گرفته و باید از جمیع حالات و حرکات و سکناات و عوارض و  
اوضاع خود چشم پهبوشد و بتمام معنی متوجه حقیقت ذات و  
جوهر وجود خود شود تا بتواند بمعرفت حقیقیّه فائز گردد  
و اگر نظر بصفات خود داشته باشد ذات خود را نشناخته  
بلکه قسمتی از ذات خود را بعلاوه صفتی از صفات خود عارف  
شده است و حال آنکه معرفت حقیقت انسان مشروط به کشف  
جمیع سبحات و شئون و صفات حتی تجرید ذات از صفات  
است که حضرت امیر فرموده کشف سبحات الجلال من غیر  
اشاره و از تفکر در این مثال واضح میگردد که عرفان نفس الله  
القائمة علی السنن یعنی مظهر امرالله نیز مشروط بهمین  
نکته تجرید و کشف سبحات مختصه است یعنی نباید در  
عرفان مظهر امرالله که قائم مقام نفس و ذات حق است نظر  
بشئون و صفات مخصوصه هر یک نمود که اسمش چیست و اهل  
کجاست و خواب و خوراکش چگونه است و . . . زیرا از نظر  
باین شئون تنها عرفان باین صفات و شئون حاصل میشود  
نه عرفان حقیقت متجلیه در ذات مظهر امرالله و عرفان  
نفس الله القائمة منوط است بکشف سبحات الجلال یعنی

از شئون تحدید و تفریق باید برکنار شد و برتبه جمع و تجرید  
ناظر بود که لا تفرق بین احد من رسله و نیز در عرفان نفس الله  
القائمة نباید به تقلید دیگران پرداخت و آرا و افکار دیگران  
را چراغ راه ساخت بلکه باید شخصاً به تحری و تحقیق اقدام  
نمود و گرنه تقلید دیگران و پیروی آرا و عقاید سایر نفوس  
بدون تحری و تحقیق شخصی از جمله سبحات جلال است  
چه که انسان در این صورت عارف به نفس الله القائمة نشده  
بلکه عارف به شئون و اموری شده است که از راه تقلید دیگران  
دریافته است و جمله من غیر اشاره در بیان حضرت امیر  
اشاره باین است که حقیقت متجلیه در نفس الله القائمة  
حتی پس از کشف سبحات نیز بعرفان ممکنات در نیاید  
و محدود بحدود افهام و عقول بشری نمیشود و طوری نیست  
که حتی پس از کشف سبحات و نفی عوارض و صفات بتوان او را  
شناخت و با او اشاره کرد که اینست حقیقت متجلیه و مقصود  
حضرت امیر هم اینست که در مظاهر مقدسه الهیه بایست  
از شئون جسمانیه و حدود مخصوصه آنان چشم پوشید و به  
حقیقت متجلیه در آن مظاهر مقدسه ناظر بود که عرفان  
آن حقیقت از عهده عقول و افهام بشری خارج است و همانطور  
که انسان در مقام عرفان نفس خود که برآید و جمیع سبحات  
عارضه و شئون و صفات عارض بر ذات خود را من جمیع

الجهات کنار بگذارد و فقط بذات خود توجه کند باز هم از عرفان ذات خود عاجز است فقط میدانند که ذات او هست و موجود است اما چیست و چگونه است نمیتواند عارف شود عرفان مظاهر مقدسه الهیه هم همینطور است و انسان عارف بعد از کشف جمیع سبحات و ترك تمام اوصاف و حدود شخصیه مظاهر مقدسه الهیه فقط پی میبرد که حقیقتی در ذات آنان متجلی است اما چیست و چگونه است نمیشود بفهمد ، لهذا جمال اقدس کبریائی در ایقان مبارک در ضمن همین بحث که حدیث کشف سبحات را نقل فرموده اند چنین میفرمایند قوله تعالی " چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده کشف سبحات الجلال من غیر اشاره . . . . . انتهى

## قیافا

جمالقدم جل کبریائه در ضمن تشریح معنی سلطنت مظاهر مقدسه الهیه بشرح احوال حضرت مسیح و شهادت آنحضرت و عناد و خصومت دشمنان آن بزرگوار اشعارت فرموده اند و نام قیافا را در همین مبحث ذکر فرموده اند

که فتوی بر قتل حضرت مسیح ع داد در قاموس کتاب مقدس در ذیل کلمه قیافا چنین مسطور است قوله :

قیافا ( پستی ) رئیس کهنه یهود بود از سال ۲۲ - ۳۶ - میلادی و هنگامی که بر مسیح حکم صلیب کردن داده شد وی نیز حاضر بود ( یوحنا فصل ۱۱ / ۴۹ - ۵۱ ) و این منصب یعنی ریاست کهنه مادام العمر شخص رئیس در وی برقرار بود لکن دولت رومانی در آن وقت هر حسب اراده رئیس کهنه را نصب یا عزل مینمود . . . . . پس از آنکه مسیح را دستگیر نموده بودند او را در حضور قیافا آوردند . . . قیافا از وی سؤال نمود که آیا تو ابن الله میباشی و چون مسیح در جواب گفت آری هماندم قیافا از این جواب روی در هم کشید آن را کفر انگاشت و گفت ما را دیگر چه احتیاج شاهد است پس همگی بیک صدا فریاد نمودند که باید بمیرد .

( متی ۲۶ - ۶۵ - ۶۸ )

لکن چون خود ایشان و رئیس ایشان را قدرت اجرای آن حکم نبود بدینوسیله وی را بنزد پیلاتوس آوردند ( متی ۲۷ - ۱ ) و ( ۲ ) تا آنکه وی امر بصلیبش نداید و همین قیافا بود که بعد از قیامت مسیح پطرس و یوحنا را نزد وی آوردند تا بر ایشان حکم نماید ( اعدال رسولان ۴ - ۶ ) انتهى

.....

## قیامت پیام آن حضرت بود

مسلمین معتقدند که قیامت با شرایط خاصی و علائم و آثار مخصوصه بر پا میشود و مردگان بنفخ صور زنده میشوند و خلایق محشور میشوند و به حساب مردم رسیدگی میشود و همه را بظاهر حمل مینمایند بشرحی که در ذیل کلمه<sup>معنی</sup> قیامت مندرج است .

جمالقدم جل کبریائه در ایقان میفرمایند که مقصود از قیامت قیام حضرت رسول ص است به امر الهی قوله تعالی :  
 " و قیامت قیام آن حضرت بود بر امر الهی و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را بخلعت جدیده ایمانیه مخلص فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود . . . . " انتهى .

## قیوم الاسماء

تفسیر یوسف قرآن مجید که از کلك اطهر حضرت رب اعلى جل زکره نازل شده است موسوم به قیوم الاسماء است و به تفسیر احسن القصص نیز معروفست زیرا در قرآن مجید "سوره یوسف" این داستان یوسف را خداوند منان

احسن القصص خوانده است و فرموده نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقِصَصِ قِصَصَ بَفْتَحِ قَافِ . است یعنی ای محمد ما نقل میکنیم برای تو بهترین وجه داستان سرائی و نیکوترین روش - افسانه گوئی را و اینکه بعضی بکسر قاف میخوانند و قصص را جمع قصه میدانند کاملاً اشتباه است . برای تفصیل بکتب تفاسیر سنت و جماعت و شیعه امامیه مراجعه شود .

باری تفسیر سوره یوسف در لیکه پنجم جمادی لیکه بعثت حضرت رب اعلى سوره اول آن موسوم به سورة الملك در بیت مبارك در حضور جناب باب الباب نازل شد و بقیه آن بعداً بتدریج عز نزول یافت بشرحی که در تاریخ نبیل زرنندی مسطور است تفسیر سوره یوسف که از سوره های قرآن مجید است و دارای یکصد و یازده آیه است و حضرت اعلى جل زکره در تفسیر هر آیه از آن يك سوره نازل فرموده اند و جمیع سوره قیوم الاسماء بالغ بر یکصد و یازده سوره است چون حضرت قائم با لقب قیوم ظاهر شدند و عدد قیوم بسا عدد یوسف مطابقت دارد لهذا سوره یوسف را تفسیر فرمودند و این معنی در لوح مبارکی که باعزاز جناب حاجی میرزا سید علی خال اعظم نازل فرموده اند تصریح نموده قوله تعالی . . . . و با آنکه عدد یوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حسی



قیوم و از این جهت بود در بد<sup>ء</sup> ظهور سوره اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را در آیه<sup>ٔ</sup> از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه فرقان در بآء بسمله که در حدیث است که کل قائم باوست و جهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد به عدد لی در آیه رَأَيْتُمْ لِي سَاجِدِينَ الخ .

(توقیح خال اعظم ظهور الحق جلد سوم ص ۲۲۳-۲۲۴)

سوره الملك که سوره اول قیوم الاسماء است در لیله پنججم جمادی الاولى سال ۱۲۶۰ هـ ق در حضور جناب بابالباب در بیت مبارک در شیراز نازل شد و بقیه آنهم بتدریج بعدا نازل گردید اسامی سوره های قیوم الاسماء بقرار ذیل است :

- |                 |                  |
|-----------------|------------------|
| ۱- سوره الملك   | ۱۰- سوره السطر   |
| ۲- سوره العلماء | ۱۱- سوره الشطر   |
| ۳- سوره الايمان | ۱۲- سوره العاشر  |
| ۴- سوره المدینه | ۱۳- سوره الفردوس |
| ۵- سوره یوسف    | ۱۴- سوره القدس   |
| ۶- سوره الشهاده | ۱۵- سوره المشیه  |
| ۷- سوره الزیاره | ۱۶- سوره العرش   |
| ۸- سوره السر    | ۱۷- سوره الباب   |
| ۹- سوره العصا   | ۱۸- سوره الصراط  |

- |                  |                  |
|------------------|------------------|
| ۱۹- سوره السینا  | ۳۹- سوره الشکر   |
| ۲۰- سوره النور   | ۴۰- سوره الانسان |
| ۲۱- سوره البحر   | ۴۱- سوره الكتاب  |
| ۲۲- سوره الماء   | ۴۲- سوره المهد   |
| ۲۳- سوره العصر   | ۴۳- سوره الوحده  |
| ۲۴- سوره القدر   | ۴۴- سوره الرویا  |
| ۲۵- سوره الخاتم  | ۴۵- سوره الهو    |
| ۲۶- سوره الحل    | ۴۶- سوره العرات  |
| ۲۷- سوره الانوار | ۴۷- سوره الحجت   |
| ۲۸- سوره القراه  | ۴۸- سوره النداء  |
| ۲۹- سوره الحوریه | ۴۹- سوره الاحکام |
| ۳۰- سوره التبلیغ | ۵۰- سوره الاحکام |
| ۳۱- سوره العز    | ۵۱- سوره المجد   |
| ۳۲- سوره الحق    | ۵۲- سوره الفضل   |
| ۳۳- سوره النصر   | ۵۳- سوره الصبر   |
| ۳۴- سوره الاشاره | ۵۴- سوره الغلام  |
| ۳۵- سوره العبویه | ۵۵- سوره الرکن   |
| ۳۶- سوره العدل   | ۵۶- سوره الامر   |
| ۳۷- سوره التعبير | ۵۷- سوره الاکسیر |
| ۳۸- سوره القاطمه | ۵۸- سوره الحزن   |

۵۹ - سورة الافتدة	۷۹ - سورة الكلمه
۶۰ - سورة الذكر	۸۰ - سورة الزوال
۶۱ - سورة الحسين	۸۱ - سورة الكاف
۶۲ - سورة الاوليا	۸۲ - سورة الاعظم
۶۳ - سورة الرحمه	۸۳ - سورة الباء
۶۴ - سورة المحمد	۸۴ - سورة الاسم
۶۵ - سورة الغيب	۸۵ - سورة الحق
۶۶ - سورة الاحديه	۸۶ - سورة الطير
۶۷ - سورة الانشاء	۸۷ - سورة النباه
۶۸ - سورة الرعد	۸۸ - سورة الابلاغ
۶۹ - سورة الرجع	۸۹ - سورة الانسان
۷۰ - سورة القسط	۹۰ - سورة التثليث
۷۱ - سورة القلم	۹۱ - سورة الترميع
۷۲ - سورة البعير	۹۲ - سورة المجلل
۷۳ - سورة الكهف	۹۳ - سورة النحل
۷۴ - سورة الخليل	۹۴ - سورة الاشهاد
۷۵ - سورة الشمس	۹۵ - سورة العلم
۷۶ - سورة الورقه	۹۶ - سورة القتال
۷۷ - سورة السلام	۹۷ - سورة القتال
۷۸ - سورة الظهور	۹۸ - سورة الجهاد

۹۹ - سورة الجهاد	۱۰۶ - سورة الجمعه
۱۰۰ - سورة الجهاد	۱۰۷ - سورة الفلاح
۱۰۱ - سورة القتال	۱۰۸ - سورة الذكر
۱۰۲ - سورة القتال	۱۰۹ - سورة العبر
۱۰۳ - سورة الحج	۱۱۰ - سورة السابقين
۱۰۴ - سورة الحدود	۱۱۱ - سورة المومنين
۱۰۵ - سورة الاحكام	

عدد آیات هر سوره جهل آیه است مطابق عدد کلمه لی که  
در آیه سوره قرآن نازل شده . . . وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَايتَهُمْ  
لی ساجدین و شرح آن از قبل در ضمن لوح مبارک باعزاز  
جناب خال اعظم گذشت .

حرف

«ك»

لَانْهَا تَصَلُّى عِنْدَ طُلُوعِ نَجْمِ اسْمِهِ شَاهِدٌ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ  
 الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ اَي حَضَرَ وَ شَهِدَ عِنْدَ الْحَاكِمِ اَخْبَرُوا اللّٰهَ عَلٰى  
 كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ اَي عَلِيمٌ وَ شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ يَحْتَمِلُ  
 الْاِخْبَارَ وَالْعِلْمَ وَالشَّهَادَةَ بَيَانُ الْحَقِّ سِوَاهُ كَانَ عَلَيْهِ  
 اَوْ عَلٰى غَيْرِهِ . . . . . وَ شَهِدَ الرَّجُلُ عَلٰى كَذَا يَشْهَدُ عَلَيْهِ  
 شَهَادَةً اِذَا اَخْبَرَهُ بِقَطْعًا وَ شَهِدَ لَهُ بِكَذَا . . . . . اِذَا اَدَّى -  
 مَا عِنْدَهُ مِنَ الشَّهَادَةِ . . . . . وَالشُّهُودُ جَمْعُ شَاهِدٍ وَالْاَشْهَادُ  
 جَمْعُ شُهُودٍ . . . الخ و در مقام ديگر گفته است قوله ره :

كُلُّ شَهِيدٍ فِي الْقُرْآنِ فَهُوَ غَيْرُ الْقَتْلَى مِمَّنْ يَشْهَدُ فِي اُمُورِ  
 النَّاسِ اِلَّا وَاَدْعُوا شُهَدَاءَكُمْ فَاِنَّ الْمَعْنَى شُرَكَاءَكُمْ . انتهى  
 اينها بود معانی مختلفه شهيد و مشتقات كلمه شهد كه ذكر  
 شد و ارباب ادب و فضل را نيازى بترجمه آن به فارسى نيست  
 در كتاب بيان مبارك فارسى نيز شهداء ذكر شده و مقصود  
 از آن رتبه خاصى از مقامات و مراتب روحانيه است زيـرا  
 در شريعت بيان براى مومنين مراتب و مقامات مختلفه روحانيه  
 تعيين شده از قبيل حُرُوفِ حَى وَ مَرَايَا ( جمع مرات ) و اِدْلَه  
 وَ شُهَدَاءُ وَ صاحب اين رتبه را شهيد البيان گويند و لقب  
 شهيد در برخى از مقامات براى بعضى از نفوس نظر بهمين  
 معنى است .

در كتاب بيان فارسى باب شانزدهم از واحد ششم بوظيفه

## كَانَ اللهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدًا

بيان جمال مبارك است كه ميفرمايند خداوند بانچه  
 كه من ميگويم و هر صدق گفتار من گواهي ميدهد كلمه شهيد  
 در مقامى بمعنى شهادت دهنده و گواه است يعنى كسى  
 كه وقوع امرى را مشاهده کرده و بوقوع آن بر حسب مشاهده  
 خود گواهي ميدهد و در مقامى هم به نفسى اطلاق ميشود  
 كه به بذل جان و ايتار روح خود بر حقايت كلمه الله  
 گواهي بدهد . ابوالبقاء در كتاب كلييات در فصل الشين  
 ذيل كلمه الشهيد فرموده است : الشَّهِيدُ الشَّاهِدُ وَالْأَمِينُ  
 فِي شَهَادَةِ الَّذِي لَا يَغِيْبُ عَنْ عِلْمِهِ شَيْءٌ وَالْقَتِيلُ فِي سَبِيلِ  
 اللَّهِ لِأَنَّ مَلَائِكَةَ الرَّحْمَةِ تَشْهَدُهُ وَ لِأَنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ  
 شُهِدُوا لَهُ بِالْجَنَّةِ . . . . . قَالَ الْمُفَسِّرُونَ شَهِدَ بِمَعْنَى بَيَّنَّ  
 فِي حَقِّ اللَّهِ . . . . . وَ اَشْهَدُ ( بصيغه مجهول ) اَي قَتَلْتُ  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَأَسْتَشْهَدُ وَ الْمَشْهَدُ وَالْمَشْهَدَةُ مُحْضَرُ النَّاسِ  
 وَ الْمَشْهُودُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ اَوْ يَوْمُ عَرَفَةَ وَ الشَّاهِدُ  
 اَيْضًا يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَ صَلَاةُ الشَّاهِدِ صَلَاةُ الْمَغْرِبِ سُمِّيَتْ بِهِ

شهادای بیان اشاره فرموده اند مراجعه شود .

### كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ

این حدیث از ائمه اطهار علیهم السلام بطرق مختلفه روایت شده است يك روایت همان است که در عنوان ذکر شده و از حضرت امیرع نیز بعبارت دیگر روایت شده از جمله علامه کلینی در اصول کافی جلد اول در باب صفات الذات - از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت ابی جعفر ع شنیدم که فرمودند **كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا شَيْءٌ غَيْرُهُ . . . الخ** و در باب الکوّن و المکان از زرارہ نقل کرده که از حضرت ابی جعفر پرسیدم **أَكَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ** در جواب فرمود **نَعَمْ كَانَتْ وَلَا شَيْءٌ . . . الخ** .

جمله عنوان در اصطلاح عرفای کاملین و صوفیان واصلیین نیز موجود و در کتب خود بدان استشهاد نموده اند و مقصود شان از جمله مزبور اشاره بمقام احدیث است که عبارت از مقام تجلی ذات صرف بحت است جل جلاله بذات خود بدون شائبه اسما و صفات زیرا جلوه اسما و صفات در مقام واحدیث است که عبارت از مقام ظهور ماهیات و حقایق اشیا و

اعیان ثابتہ در حضرت علم باشد و لهذا گفته اند که چون یکی از مشایخ عظام جمله **"كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ"** را شنید فرمود **الآن كما كان** و این اشاره بمقام احدیت و تجلی ذات حق تعالی است بذاتہ لذاتہ ، حضرت عبدالبہا جل شائہ در لوح تفسیر حدیث کنز میفرمایند قوله الاحلی " از این جهت در مقام تنزیه صرف و تقدیس بحت که میفرماید **كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ** آن ذات احدیت را قدیم بالذات و الصفات مشاهده نمایند لکن منزہ از وجوه معلومات و حقایق موجودات و در این رتبه ما سوی الله را معدوم صرف و مفقود بحت شعرند . . . الخ

و نیز در همین لوح مبارک فرموده اند **قوله الاحلی " شخصی در حضور یکی از اولیای الهی حدیث **كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ** بر زبان راند چون آن واقف اسرار مکنونه استماع نمود فرمود **الآن يَكُونُ بِمَثَلِ مَا قَدْ كَانَ . . . انتهى** .**

مرحوم علامه کاشانی ملامحسین فیض علیہ الرحمہ در کلمات مکنونہ خود میفرماید قوله ره " و چون تعیین امری اعتباری است ظهور آن بواسطه نوری است که در مراتب ساری است جنید کہ حدیث **كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ** را شنید گفت **الآن كما كان** و همانا این ضمیمه در حدیث مندرج است و **كَانَ اللَّهُ** در آن از قبیل و **كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا** است .

۱۲۸۸

۳۴  
۳۳

آن کس است اهل بشارت که اشارت داند

نکته ها هست ولی محرم اسرار کجاست ؟  
 و از اینجا فرموده كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَلَمْ يَلِدْ سَبِّحَكَ  
 لِأَنَّهُ هَالِكٌ أَزَلًا وَأَبَدًا لَا يُتَصَوَّرُ إِلَّا كَذَلِكَ . . . انتهى .  
 مرحوم سید کاظم رشتی علیه الرحمه در شرح خطبه طنجیه  
 حدیث کان الله . . . را روایت فرموده قوله علیه الرحمه  
 . . . أشار الی بیانہ مولانا امیر المؤمنین علی ما فیہ کتاب  
 الأنوار لابی الحسن البکری باسنار الشہید الثانی عنہ  
 علیہ السلام انه قال " کان الله ولا شیئی معه فأول ما خلق  
 الله نور حبیبہ محمد ص قبل جاق السما والارض والکرسی  
 والسموات والأرض واللوح والقلم والجنه والنار واللائکه  
 و آدم و حواء باربعه وعشرین و أربعاه الف عام فلما خلق  
 الله نور نبیہا محمد بقی الف عام بین یدی الله تعالی واقفا  
 یسبحه و بحمده والحق تبارک و تعالی ینظر الیه ویقول  
 یا عبدی أنت المراد والمرید و أنت خیرتی من خلقی  
 و عزتی و جلالی لولاک ما خلقت الا فلاك . . . الخ .

این حدیث بسیار مفصل است برای بقیه آن به شرح خطبه  
 طنجیه مرحوم سید اعلی الله مقامه مراجعه شود .

### کافوا من المنتظرین

این بیان از جمال قدم است در کتاب ایقان پس  
 از آنکه شرحی در باره یهود و اعتراض آنان بر مسیح و سایر  
 مظاهر مقدسه ای که بعد از موسی آمده اند بیان فرموده اند  
 میفرمایند چون یهود علامات ظهور موعود را که در کتب  
 انبیای بنی اسرائیل مسطور است بظاهر مشاهده نکردند  
 و از فهم معانی حقیقه آن هم عاجز بودند لهذا به موعود  
 حضرت موسی و سایر انبیای الهی مؤمن نشدند و هنوز  
 منتظرند که موعود تورات بهمان طوری که خود خیال کرده  
 و میکنند با علامات عجیبه ظاهر شود ، سالها به انتظار  
 گذشت و كانوا من المنتظرین و هنوز هم به انتظار بسر  
 میبرند .

### کذلک أخذهم الله بذنبهم . . .

این بیان مبارک از جمال قدم است که شرحی در کتاب  
 ایقان در باره احتجاب یهود از ایمان به حضرت موعود

.....

بیان میفرمایند و میفرمایند که چگونگی به اوهام و خرافات تقلیدی از ایمان به موعود عظیم تورات محروم ماندند و بعد میفرمایند که این محرومیت یهود از ایمان به موعود بر اثر جزای اعمال سبیه و رفتارهای ناپسند آنان بود **كَذَلِكَ أَخَذَهُمْ بِيْذُنَيْهِمْ** این چنین خداوند یهود را بجزای اعمال و گناهانی که مرتکب شده بودند به بلاکت افکند **وَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ رُوحَ الْاِيْمَانِ** و براسطه اعمالی که مرتکب شده بودند خداوند روح ایمان را از یهود سلب فرمود و در ظاهر هر عیسوی مرفق به ایمان بآن حضرت نشدند **وَ عَذَّبَهُمْ بِنَارٍ كَانَتْ فِيْهَا وَاوِيْدُ الْجَحِيْمِ مَوْقُوْدًا** و بر اثر جزای اعمال آنان را به آتشی که در اعماق دوزخ افروخته است معذب فرمود یعنی در نار کثر و جحیم اعراض از مظهر امرالله گرفتار عذاب الیم و محرومیت دائمی از رحمت الهیه شدند .

**كَذَلِكَ نُنْزِلُ عَلَيْكَ حَمَامَةَ الْبَقَاءِ ...**

این بیان از جمالقدم است که برای تأکید مطلب بعد از ذکر و بیان معنی حقیقی و مقصود واقعی از قمام و ابروسما . . . میفرمایند **كَذَلِكَ نُنْزِلُ عَلَيْكَ حَمَامَةَ الْبَقَاءِ عَلَى اَنْفُسِ سِدْرَةِ الْبَهَاءِ لَعَلَّ تَكُوْنُ فِيْ مَنَاهِجِ الْعِلْمِ وَالْحِكْمَةِ بِاِذْنِ اللّٰهِ**

**سَالِكًا** مضمون بیان مبارک آنکه : این چنین که شنیدی طبر جاودانی الهی از شاخه های شجره الهیه که بنام بهیاء نامیده شده است اسرار را برای تو تغنی و با لحن خوش بیان میکند شاید بتوانی در راههای راست دانش و حکمت بیاری خداوند قدم برداری و طی منازل کنی و بسر منزل مقصود برسی .

**كَذَلِكَ نَذْكُرُ لَكُمْ مِنْ بَدَايِعِ اَمْرِ اللّٰهِ ...**

بیان جمالقدم جل کبریاء است که در خاتمه بحث از سلطنت معنویه و ذکر حضرت سیدالشهدا و مصائب و شهادت آن حضرت و سلطنت معنویه آن بزرگوار میفرمایند **كَذَلِكَ نَذْكُرُ لَكُمْ مِنْ بَدَايِعِ اَمْرِ اللّٰهِ وَ نُلْقِيْ خَلِيْمًا مِنْ نَفْسَاتِ الْفِرْدَوْسِ لَعَلَّكُمْ بِوَاقِعِ الْعِلْمِ تَهَيُّوْنَ وَ مِنْ شَعْرَاتِ الْعِلْمِ تُرْزِقُوْنَ** .

مضمون آنکه میفرمایند بدینگونه بدایع امر الهی را برای شما ذکر کردیم و نغمات فردوس را بر شما القا نمودیم شاید بحقایق علم الهی برسید و از میوه های دانش معنوی مرزوق شوید .

.....

كَذَلِكَ نَوْرُنَا أُفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ

أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَالْعُرْفَانِ ...

این بیان از قلم مطهر جمالقدم جل جلاله نازل شده است که در ضمن بحث معانی علامات ظهور میفرمایند كَذَلِكَ نَوْرُنَا أُفُقَ سَمَاءِ الْبَيَانِ مِنْ أَنْوَارِ شُمُوسِ الْحِكْمَةِ وَالْعُرْفَانِ لِيَطْمَئِنَّ لَهَا قَلْبُكَ وَتَكُونَ مِنَ الَّذِينَ طَارُوا بِأَجْنِحَتِهِ الْإِيقَانِ فِي هَوَاٍ مَحَبَّةِ رَبِّهِمُ الرَّحْمَنِ مضمون آنکه میفرمایند آسمان بیان را از انوار آفتابهای حکمت و عرفان طوری روشن و منیر ساختیم و معانی اصلیه حقیقیه علامات ظهور را بطرزی واضح و روشن ذکر نمودیم که قلب تو را مطمئن میسازد و با سایر عبار مقربین مانند طيور روحانی با بال و پر یقین در فضای محبت پروردگار بخشنده میتوانی پرواز نمایی .

.....

كَذَلِكَ بَصْدُقُ فِي شَأْنِهِ بِأَنَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ...

این بیان مبارك جمالقدم جل کبریا است که خاتمه بحث از رسیدگی بحساب خلاق فرموده اند که بدینگونه خداوند بیک چشم بر هم زدن بحساب خلاق میرسد و بمحض ارتعاع ندای مظهر ادرالله بین مؤمن و منافق و جاحد و دوقسن فصل و تمیز حاصل میگردد و از این مطلب ثابت میشود که خداوند سریع الحساب است و خداوند بدینگونه حسنات را میافزاید و سیئات مقبلین را تبدیل به حسنات میفرماید و این معنی را کسی درک میکند که در آفاق علم الهی وانفس حکمت ربانی تفرس کند و سیر نماید .

كَذَلِكَ يُولِفُ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِ الَّذِينَ هُمْ أَنْفَطَعُوا إِلَيْهِ ...

این بیان جمالبارک جل کبریا است که پس از



تشریح و تبیین آثار کلمه الله و آیات الهیه میفرمایند باین مضمون که خداوند بواسطه آیات مبارکه خود در بین قلوب مومنین که منقطع و معترف به حقانیت کلمه الله هستند ایجاب الفت و محبت میفرماید و آنها نفوس هستند که کوشش فضل الهی را از دست عزت مظهر امرالله گرفته و آشامیده اند و اینست بیان مبارک در ایقان قوله تعالی " . . . ملاحظه شد جمعی از ناس که سالها شیطان نفس تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود بسبب ایمان باین امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند کذلک یولغ الله بین قلوب . . . الخ . انتهى

كُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ  
مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ . . .

این بیان از جمال اقدس کبریائی است در کتاب ایقان شرحی در باره معنی رجعت بیان فرموده اند و اثبات فرموده اند که رجعت باوصاف ثابت میشود و میفرمایند قوله تعالی " در هر ظهور بعد انفسی که سبقت یافتند بایمان . . . و باعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل باین مراتب فائز

شده اند بر این اصحاب ظهور بعد میشود اسما و رسما و فعلا و قولا و امرا زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت . . . الخ و بعد شرحی در باره جانفشانی و قیام عاشقانه اصحاب حضرت اعلی جل زکرة بیان فرموده اند که مانند اصحاب با وفای رسول الله ص در راه آن حضرت فداکاری کردند و سپس میفرمایند قوله تعالی " . . . این انوار از یک مصباح ظاهر شده اند و این اثمار از یک شجره روئیده اند نفس الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه کُلُّ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ خَلْقِهِ . انتهى مضمون آنکه جمیع این مواهب روحانیه که نصیب مومنین فداکار شده است همانا از فضل الهی است که در باره آنان چنین موهبت و نعمتی را مبدول فرموده زیرا خداوند این مواهب را بهر یک از بندگان خود که بخواهد عطا میفرماید .

### کروبین

کروبین از جمله ملائکه و فرشتگانند که مقامی بس عالی دارند و در ذیل ملائکه مندرج است ، در کتاب ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی ، حضرت صادق در وصف کروبین میفرماید قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش .

انتهی . این حدیث که اشاره فرمودند از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت شده از طرق شیعه در مجلد چهاردهم بحار الانوار مجلسی علیه الرحمه باب پنجاه و چهارم صفحه ۲۲۹ طبع کمپانی مندرج است عن ابی عبد الله الصادق ع ان الكرویین قوم من شیعتنا من الخلق الاول جعلهم الله خلف العرش لوقسم نور واحد منهم علی اهل الارض لکفاهم مضمون آنکه کروبیان قوم هستند از شیعیان ما که در زمره خلق اول محسوبند و خداوند آنها را در خلف عرش قرار داده و اگر نور یکی از آنان بر مردم جهان قسمت شود همه را کفایت میکند در باره معنی خلف عرش در ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی از ذکر خلف عرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن و لکن در یک مقام مدلل است بر عدم وجود شیعه چنانچه در مقام دیگر میفرماید مؤمن مثل کبریت احمر است . . . . . انتهى بذیل کبریت احمر مراجعه شود .

### کعب بن اشرف

از جهودان متعصب و اعدای سر سخت حضرت رسول و مسلمین بود و آزار شدید به حضرت رسول ص و پیروان آن بزرگوار رسانید و چون جنگ بدر افتاد کعب سخت بر

آشت و از مدینه روی بمکه نهاد و بخانه مطلب بن اوس و رابحه ورود نمود و بسیار بر شهدای بدر گریست و کفار قریش را بر انتقام جوئی تحریک کرد و اشعار بسیاری در مرثیه مقتولین بدر که از مشرکین قریش بودند سرود و از جمله گفت :

طَحْنَتْ رَحَىٰ بَدْرٍ لِيَهْلِكَ أَهْلُهَا

وَلِمِثْلِ بَدْرٍ بَسْتَهْلِلُ وَيُدَمِّعُ

قَتَلَتْ سَرَاهُ النَّاسِ عِنْدَ حِيَاضِهِ

لَا تَتَّبِعُوا إِنَّ الطُّوكَ تَصَارِعُوا

و این قصیده مفصل است در جمله میگوید که آسیاب بدر آشنایان و اهل خود را هلاک ساخت و سزاوار است که پیوسته بگریید و آشک بریزد بزرگان قوم در نزدیک چاههای بدر بقتل رسیدند از اینجا دور نشوید زیرا فرمانروایان در اینجا بخاک و خون غلطیده اند .

کعب به مدینه باز گشت و چون رسول الله ص داستان سفر و مخالفت او را شنیدند فرمودند "اللهم اكفني اين الأشرف بما شئت في إعلانه الشر وقوله الأشعار"

جمعی از مسلمین چون بیان مبارک را شنیدند در صدد قتل کعب برآمدند و نقشه ای بسیار ماهرانه طرح کردند کعب جوانی بود بسیار زیبا روی و ثروت بسیار داشت این ابو نائله که از اصحاب رسول الله بود با اجازه آن حضرت

و همراهی جمعی از مسلمین بطرف منزل کعب رفت و اظهار دوستی کرد و برای گرفتن نان و غذا و اشیا دیگر بعنوان قرض با او قراری داد و برحسب گفتار کعب قرار شد که این ابوناثله سلاح خود را بعنوان گرو باو بدهد ، این ابوناثله به بهانه آوردن سلاح از منزل کعب بیرون رفت و پس از ساعتی چند با همراهان خود بطرف منزل کعب رفتند همراهان را در محلی پنهان کرد و خود نزد کعب رفته او را به بهانه سیر و گردش در ماهتاب به خارج برد زوجه کعب که احساس شری میکرد هرچه خواست کعب را از خروج از منزل مانعست کند موفق نشد ساعتی بعد مردم در دل شب فریادی شنیدند و آن فریاد کعب بود که چون محمد بن مسلمه با تیشه خود شکم کعب را شکافت فریادی زد و بقتل رسید و چون مرده قتل کعب را به رسول الله دادند روی به اصحاب با وفا فرمودند و فرمودند " اَفْلَحَتِ الْوَجُوهُ " اصحاب عرض کردند " وَوَجْهَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ " آنگاه سر کعب را خدمت رسول الله بردند و حضرت از قتل بزرگترین اعدای خود مسرور شدند ، ازیت و آزار کعب بن اشرف نسبت به رسول الله ص و اصحاب پیش از حد نگارش و بیان است قتل کعب بن الاشرف در سال سوم هجرت روز چهارم ربیع الاول بود برای تفصیل حال به کتب تواریخ اسلامی مانند ناسخ التواریخ

جلد هجرت و روضه الصفا و کامل ابن اثیر و سایر کتب مهمه تاریخیه مراجعه شود .

كُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ أَسِيرٌ  
وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ بِسِيرٍ

این بیان جمال اقدس کبریائی است که در خاتمه بحث از مسئله ختم و بند و شرح اسرار بعثت و قیامت و حشر و رجعت میفرمایند قوله تعالی " اگر این قوم بقطره از چشمه لطیف یفعل ما پشا " و یحکم ما یرید می آشامیدند هیچ اینگونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمی نمودند امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست کُلُّ شَيْءٍ فِي قَبْضَةِ قُدْرَتِهِ أَسِيرٌ وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ سَهْلٌ بِسِيرٍ انتهى . مضمون آنکه زمام اختیار اشیا و مخلوقات در کف قدرت خداوند است و این معنی بسیار برای او سهل و آسان است که هر طور بخواهد امر میکند و هرچه بخواهد میفرماید و آنچه را اراده کند بسدان عمل میکند .

كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ

این آیه قرآنیه در سوره الرحمن نازل شده و مفسرین

اسلام در باره معنی این آیه سخن بسیار گفته و تعبیرات مختلفه فرموده اند و لکن حقیقت معنی این آیه مطابق اصطلاح امرالله اینست که خداوند منان از راه لطف بعباد خود در هر یومی از ایام الله شانی خاص دارد برای هدایت و راهنمایی بشر در هر دور و عصر بوسیله یکی از مظاهر مقدسه خود شریعت و آئینی که مطابق مقتضای آن عصر و زمان است میفرستد و مردم را بتبایع از آن شریعت دعوت میفرماید و در هر یومی از ایام الله یعنی در دور ظهور هر یک از مظاهر مقدسه شانی خاص و شریعتی مخصوص بآن عصر و زمان دارد جمالقدم جل جلاله در ایقان مبارک در ضمن این مطلب میفرماید -  
 قوله تعالی " آن کینونات قدیمه . . . بر کرسی کل یوم هو فی شان ساکن از علو قدرت سلطان قدم و سمو مشیت ملک اعظم مبعوث میشوند اینست که میفرماید از آسمان نازل میشوند . . . الخ

### کوفه

جمال کبریا در ضمن بحث از معنی موت و حییات و داستان قباله بیت میفرمایند که دو نفر از اهل کوفه در صد بیع و شرای خانه ای برآمدند در این مقام مختصری در باره کوفه مینویسم :

یا قوت در معجم البلدان در ذیل کوفه چنین فرموده قوله ره ( مجلد چهارم ) الكوفة بالضم المصر المشهور بأرض بابل من سواد العراق و یسمیها قوم خذ العذاراء قال أبو بكر محمد بن القاسم سمیت الكوفة لاستدارتها . . . و قيل سمیت الكوفة لإجتماع الناس بها و طول الكوفة تسع و ستون درجة و نصف و عرضها إحدى و ثلاثون درجة و ثلثان و هی فی اقلیم الثالث . . . و اما تمصیرها و اولیتها فكانت فی ایام عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی السنه التي مضت فیها البصره و هی سنه ۱۷ و قال قوم انها مضرت بعد البصره بعامین فی سنه ۱۹ و قيل سنه ۱۸ . . . الخ .

خلاصه این گفتار بفارسی چنین است که میفرماید کوفه بضم کاف شهری است مشهور از سرزمین عراق که در منطقه بابل واقع شده است و چون شکل شهر مدور بود به کوفه موسوم گردید و ابوبکر محمد بن قاسم این معنی را گفته و دیگری گفته که چون مردم بسیار در آنجا مجتمع شدند به کوفه تسمیه شد کوفه از اقلیم سوم است و طول آن شصت و نه درجه و نیم و عرض آن سی و یک درجه و چهل دقیقه است . . . کوفه در دوران عمر بن خطاب به شهر تبدیل شد و آباد و پر جمعیت گردید در همان سال که بصره بصورت شهر معتبری درآمد کوفه نیز به شهر تبدیل شد یعنی بسال

هفدهم هجری و بعضی گویند که کوفه يك سال يا دو سال بعد از بصره به شهر تبدیل شد یعنی بسال نوزدهم یا هجدهم هجری . . . الخ ، انتهى .

حضرت امیر علیه السلام در دوران خلافت خود ( ۳۵ - ۴۰ هجری ) پایتخت امارت را از مدینه به کوفه منتقل فرمود و وقایع بسیار پیش آمد و شهادت آن حضرت هم در کوفه سه سال چهلیم هجری اتفاق افتاد و عبد الرحمن بن ملجم مراری که از خوارج بود در شب نوزدهم رمضان و به تولی در لیل هفدهم رمضان ضربتی با شمشیر مسموم بر سر آن حضرت وارد آورد و در روز بیست و یکم رمضان همان سال حضرت رحلت فرمودند و محل قبر آن حضرت بتحقیق معلوم نیست شرح آن را در تحقیق مختوم نوشته ام . ولی مدتها است که در نجف اشرف قبر آن حضرت معروف شده و زیارتگاه است جرجی زیدان در سلسله تواریخ اسلامی ضربت خوردن حضرت امیر را در شب هفدهم رمضان نوشته و کتاب مخصوص به این واقعه را هم به اسم " هفدهم رمضان " نامیده است .

مردم کوفه به بی وفائی و سُست عهدی معروف شدند زیرا با حضرت علی ع وفادار نبودند و خطبه های بسیار از آن حضرت در نهج البلاغه وارد شده که مملو از شکایت و سرزنش باهمل کوفه است و در ضمن خطبه ای خطاب به اهل کوفه فرموده

یا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَالرِّجَالُ . . . یعنی ای کسانی که شکل مردان دارید ولی از مردی و مردمی نشانی در شما نیست . مخدره زینب بنت علی ع هم که در حال اسیری با اولاد حسین بن علی از کربلا وارد کوفه شد در خطبه ای که دم دروازه کوفه در مقابل مردم که بتماشای آمده بودند ادا کرد اول جمله این بود که فرمود " یا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَيْلِ وَالغَسَدِ وَالْخَذَلِ وَالْمَكْرِ اتَّبِعُونِ فَلَا رَقَاتِ الدَّمْعَةِ وَلَا هَدَاتِ الزَّفَرَةِ إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ آيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ إِلَّا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالنَّفْثُ وَالصَّدْوُ الشَّنْفُ وَالْكَذِبُ وَمَلَقُ الْإِمَاءِ وَغَيْرُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمَرَمِي عَلَى يَمِينِهِ أَوْ كَقِصَّةِ عَلَى مَلْحُودِهِ الْأَسَاءِ مَا قَدَّمْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ . . . الخ .

این خطبه از جلائل خطب محسوب است و در تواریخ اسلام در ضمن واقعه کربلا مسطور برای اطلاع به بحار الانوار مجلسی و ناسخ التواریخ سپهر کاشانی و سایر کتب معتبره مراجعه فرمائید .

ترجمه بیانات آن حضرت را از کتاب الطراز المذهب سپهر کاشانی نقل میکنم میگوید :

ای اهل کوفه ای اهل غدر و فریب و حیلت و خدیعت که از کمال غداری و مکاری و عده نصر و یاری دهید و چون سه

فریب و نیرنگِ خویش دست یافتند عهدِ خویش را نادیده انگارید و از نصرت روی بتابید . . . اکنون که ما را بایست روزگار در آوردید بر ما گریستن گیرید هرگز چشم شما خشک نماند و سینه شما از آتش غم و اندوه و ناله آسوده نماند مثل شما مثل آن زنی است که رشتهٔ خود را بتاب آورد و چون زینت بر خویش برنهد و سست بتابد دیگر بارش و تابید بر پیشانی اش گردانید . . . چون گیاهش باشد که در دزدانان بر کشید . . . اجسام و هیاکل شما چون قیر گسید از زنده ماند همانا توشه ای ناپسندیده از بهر خود پیش فرستادید که اسباب خشم و سخط بزدان و عذاب و نکال جانوریدان شما گردید . . . الخ

### کیمیا

صاحب نقایس الفنون فرموده قرله : علم کیمیا عبارتست از معرفت کیفیت تغییر صورت جوهری با جوهری دیگر و تبدیل مزاج آن بتطهیر و تحلیل و تعقید و مانند آن و آن را اکسیر و صنعت نیز خوانند . انتهى

بسیاری از محققین منکر چنین مسئله ای هستند و لکن در الواح مبارکه نازله از قلم جمالقدم جل جلاله وجود چنین امری تصدیق شده و در آخر لوح عالی محمد سراج اصفهانی

تصریح شده که فلزات قابل تبدیل هیکدیگرند و در کتاب ایقان شریف هم بصراحت فرموده اند که حاجی کریم خان طبعی این علم است و اگر صاحب قدرتی بود که از او میخواست تا آنچه را ادعا کرده آشکار کند البته عجز او ثابت میشد و بعد از این دلتوم میخواست تا اتیان نماید و نیز میفرمایند که من چون مبتلی به پیوست شد از ترقی مقام کمال خود کسبه تمام ندهب است باز مانده و میتوان آن را با اکسیر به مقام کمالش رسانید ، الواح متعدد هم دربارهٔ اکسیر و صنعت مکتومه نازل شده که در مائده آسمانی نقل شده است و در کتاب اقدس هم ظهور صنعت مکتومه را از علامات بلوغ عالم فرموده اند و همان است که میفرمایند نزلناه فی الواح اُخری و حضرت عبدالبهاء در لوحی که در مکتوب مندرج است فرموده اند امر آخر که در کتاب اقدس اشاره شده و علامت بلوغ عالم است ظهور صنعت مکتومه است و در لوح اکسیر هم جمالقدم باین مسئله تصریح فرموده اند قوله تعالی : " سبب انکار حفظ ید مختار است که این کنز را از ابصار خائنین و آیدی سارقین حفظ فرموده و لکن عنقریب بعضی تصدیق نمایند و از عیان کنند و ظهور این کنز مستور بین هولاء علامت بلوغ دنیا است و بعد از بلوغ خطر عظیم و بلای عظیم عالم و اهل آن را از عقب مگر آنکه در رضوان الهی وارد شوند . . . "

در مقامی هم یکی از علامات بلوغ عالم را عدم قبول سلطنت تعیین فرموده اند و در لوح سلمان صریحا فرموده اند و حضرت ولی امرالله جل سلطانه هم در جواب سئوال این عبد از محضر مبارک در لوح جواب این عبد همین علامت لوح سلمان را ذکر فرموده اند ، مقصود آنکه علامات بلوغ عالم متعدد است از قبیل وحدت خط و لسان که در کتاب اقدس نازل شده و عدم قبول سلطنت که در لوح سلمان نازل و ظهور صنعت مکتومه که در لوح اکسیر نازل و در لوح حضرت عبدالبهاء نیز مصرح است . ( مکاتیب دوم لوح بدیع الله آگاه آباده ای )

در باره اصل حَجَر که در کیمیا و اکسیر و صنعت ذکر شده بین علمای این فن اختلاف است بعضی مانند صاحب رساله خالِد آن را بیضه دانسته اند و اشعاری هم در این خصوص هست که اولش اینست " سَبِيكَةُ اَهْلِ الْعِلْمِ اِنْ كُنْتَ زَاعِلِمٌ . . . " الخ است و بسیاری آن را موی گفته اند و اشعاری در این باره هست که اولش اینست " اَلَا فَاعْلَمُوا اَنْ الْاَوَائِلَ اَجْمَعُو . . . " الخ و برخی آن را گوگرد احمر و بعضی زرنیخ ابیض و برخی آن را گیاه پنداشته اند و در آن هم اختلاف است بعضی آن را گندم دانند و بعضی هم گفته اند که آن اصل شئی مفرد نیست و مرکبست و گفتار منسوب بامیرالمؤمنین ع را شاهد آورند که فرموده " اِنْ فِي الزُّجَاجِ وَالزَّجِجِ وَالزَّبِيحِ

الرُّجْرَاجِ وَ قَشْرِ بَيْضِ الدَّجَاجِ وَ الزَّنْجَارِ الْاَخْضَرِ وَ الْحَدِيدِ الْمَزْفَرِ لِكُوْزٍ لَا يُوْتَى اِلَّا لِوَلِيِّ . . . "

جمالندم جل جلاله در لوح اکسیر که بافتخار جناب ورقا نازل شده میفرمایند قوله تعالی " انبیا ذکر فرموده اند و همچنین حکما " در وجود و عدم این صنغ گفتگوهای لاتحصی بهمان آمده بعضی گفته اند اجساد غیر ذهاب بواسطه امراض از بلوغ باین مقام ممنوعند و قوت و اعتدال اکسیر رفع مینماید و باسیر و کینونت اعلی ظاهر میشوند و برخی این فتره را محال دانسته اند . . . . . ولیکن اگر صاحب فواد و بصیر در بهیاناتی که از قلم اعلی جاری شده تفکر نماید امر وجود و عدم هر او ظاهر و هویدا و آشکار شود . انتهی

و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی " بدان در اصل حَجَر اختلاف بسیار است بعضی ذهاب را دانسته اند و بعضی رُوح را و بعضی زاج را گفته اند و بعضی زهب و کبریت را دانسته اند و بعضی شَمَر و نحاس و امثال آن گفته اند و اکثری بیضه دانسته اند و کتب مشحون است باین انکار تو بعقل و درایت در این الواح تفکر نما تا بهیقین صادق مبین معدن حَجَر را بشناسی . . . " انتهی

و در لوح دیگر میفرمایند قوله تعالی " پس اول باید دانست که این سر کریم و امر عظیم را قادر حکیم و سلطان علیم در چه

شبهی قرار داده و بعد باید نفس و روح را از نفس و هوی  
 مبری و منزّه نمود تا قابل این ودیعه صمدانیه و این صنیعه  
 ربانیه شود. انتهى

و در لوح دیگر فرموده اند قوله تعالی " اَمَّا مَا سَأَلْتَعَنِ  
 الْحَجَرَ فَاعْلَمْ بِأَنَّهُ مُطْرُوحٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَفِيهِ قَدْرٌ نَا كُنُوزًا . . . "

الخ و جمیع این الواح در مائده آسمانی درج گردیده است  
 در یکی از الواح اکسیر جمالقدم جل جلاله ذکر عمل ماریه  
 را فرموده اند و این لوح در مائده آسمانی مندرج است  
 عمل ماریه عبارت از صناعت اکسیر است بعضی از نفوس قلیل  
 الاطلاع چنان پنداشته اند که مقصود از ماریه قبطیه همان  
 کنیزکی است که حاکم مصر در سال هفتم هجرت پس از دریافت  
 نامه حضرت رسول ص او را با بعضی از اشیاء دیگر مانند  
 جِماری بنام یَعْفور و اَسبی بنام دُلْدُل و پارچه های دِیپِسا  
 و غیره بحضور مبارک رسول الله تقدیم کرد و خواهر ماریه  
 نیز مَسْمَاءَ بَشَیْرین جزو آن هدایا بود و گفته اند که ماریه  
 قبطیه را رسول الله بخود اختصاص دادند و از او پسری  
 بنام ابراهیم بوجود آمد که در کودکی وفات یافت و رسول الله  
 از مرگ او گریان شدند و جمله اولادنا اکبارنا را در همین  
 حال فرمودند و شیرین خواهر ماریه را بحسان بن ثابت  
 شاعر رسول الله عنایت فرمودند و گفته اند که ماریه قبطیه

اکسیر میدانست و روزی مقداری طلا ساخت و تقدیم کرد  
 و رسول الله او را از تکرار این عمل نهی فرمودند و چون  
 از دیار مصر بود به ماریه قبطیه یعنی متعلق بسرزمین مصر  
 معروف شد ولی این نظر را صحتی نیست زیرا در اخبار بسیار  
 وارد است که آن کنیزک که اکسیر میدانست فضه خادمه امیر  
 المومنین بود که چون فقر و تنگدستی حضرت امیر و فاطمه  
 زهرا را دید مقداری طلای ناب ساخت و تقدیم کرد ولی  
 حضرت امیر ع او را نهی فرمودند و گنج بی پایان جهان  
 را که در تصرف داشتند باو نمودند ( جلد نهم بحار الانوار )  
 اما ماریه قبطیه مطابق برخی روایات و اساطیر در دوره  
 اسکندر رومی میزیسته و در درگاه او بوده و از اکسیر خبر  
 داشته است داستان او را بتفصیل حکیم نظامی گنجوی  
 در اقبال نامه خمسّه خود ذکر فرموده است از جمله میفرماید  
 قوله :

که قبطی زنی بود در ملک شام

ز میری پدر ماریهش کرده نام

بسی قلعه نامور داشته

ز بیداد بدخواه بگذاشته

بد و گشته بدخواه او چیره دست

بکارش در آورده گیتی شکست



چو کارش ز دشمن بجان آمده  
 بدرگاه شاه جهان آمده  
 بدان تا بخواهد ز شه داد خویش  
 شود خرم از ملک آباد خویش  
 بدستور شه برد خود را پناه  
 بدان داوری گشت از او داد خواه  
 خلاصه آنکه ماریه قبطیه چون برای داد خواهی و استرداد  
 املاک خود از دشمنان بدرگاه اسکندر پناهنده میشود  
 و شاه داوری او را بدستور خود وا میگذارد وزیر شاه  
 مردی دانشمند بوده و شاگردان داشته ماریه نیز  
 بشاگردان او میپیوندد و کار بجائی میرسد که از مقریان  
 وزیر میگردد و از همه کنیزکان باو نزدیک تر میشود ماریه  
 میدید که هرگاه استاد را نظر بر او میافتد چشم خود  
 را میبندد و این دلیل پرهیز کاری بود استاد بماریه  
 دانش ها میآموزد و این دستور دانا و خردمند نامش ارسطو  
 بود که همت بتربیت و تعلیم ماریه گماشت ، ارسطو دانش  
 فراوان باو بخشید و بفرمایش حکیم نظامی :  
 بسی در بر آن در ناسفته سفست  
 بسی گفتنی های نا گفته گفت  
 از آن علم کاسان نیاید بدست

یکایک خبر دادش از هر چه هست  
 زن دانش آموز دانش سرشست  
 چو لوحی زهر دانش در نیشست  
 سوی کشور خویشتن کوردزای  
 که رسم نیا را بیارد بجای  
 بدان داوری دستگاہی نداشت  
 بآئین خود برگ راهی نداشت  
 ماریه پس از فرا گرفتن دانش بسیار قصد سرزمین خویش کرد  
 تا داری خود باز ستاند و بجای پدر حکم کند ولکن برای  
 مراجعت بملک خود و تصرف املاک و فرمان خویش مصارف  
 لازمه نداشت و چون ارسطو میدانست که بی زر و سیم  
 بمرادش نخواهد شد ناچار علم اکسیر را بماریه آموخت  
 چنانچه حکیم فرموده :  
 چو دستور دانا چنین دید کار  
 که بی گنج نتوان شدن شهریار  
 بر آن جوهر انداخت اکسیر زر  
 باکسیر خود کردش اکسیر گزر  
 بدان کیمیا ماریه میر گشت  
 لقب نامه علم اکسیر گشت  
 ماریه پس از دست یافتن به اکسیر بسوی ملک خود میرو د

و بفرمانروائی میرسد .

شتابنده چون سوی کشور شتافت

با هستگی ملکات باز یافت  
چنان گشت مستغنی از ساو و باج

که برداشت از کشور خود خراج  
ماریه چون بپادشاهی ملکات خود رسید از اثر علم اکسیر  
بتدری ثروت اندوخت که نیازی بخراج و مالیات رهیت نداشت  
ولذا خراج و مالیات را بر پایای خود بخشید ماریه در اکسیر  
مهارتی عجیب یافت بقول حکیم نظامی :

باکسیر کاری چنان شد تمام

که کردی زر پخته از سیم خام  
زبس زر که آن سیم تن ساز کرد

در گنج بر خاکیان باز کرد  
چه زر در ترازوی آن گس چه سنگ

که آرد زر بی ترازو بچنگ  
زلشکر گهش کس نیامد بدست

که بر بارگی نعلی از زر نیست  
میفرماید در لشکریان ماریه کسی یافت نمیشد که نعلهای  
اسبش از طلای ناب نباشد و این اشاره به کثرت ثروت  
است و میفرماید :

بدرگاه او هر که سر داشتی

اگر خردی زمین زر داشتی  
زبس زر که بر زیور انباشتند

سگان را بهزنجیر زر داشتند  
باری جمعی از حکمای تنگ دست و دانشمندان بی بضاعت  
که شهرت ثروت و دانش اکسیر ماریه را شنیدند بدرگاه  
او شتافتند و از او خواستند که آن سر عظیم را برای آنان  
آشکار کند تا از فقر و فاقه برهند ماریه روزی را میعاد نهاد  
و بر منظره ای برآمد و خود را آراسته بود و روی و گیسوی  
را بطرزی خاص آرایش کرده بود بدین گونه که حکیم نظامی  
فردوده :

پکی منظری بود با آب و رنگ

مقرش بر آورده از خاره سنگ  
عروسانه بر شد بر آن جلوه گاه

پرندی سیه بسته بر گرد مناه  
برآمده چون نرگس و مشک بید

بموی سیه مهره های سپید  
صلیبی دو گیسوی مشکین کنند

در آن مهره آورده با پیچ و بند  
بنظارگان گفت گیسوی من

ببینید در طاق ابروی من  
 نمودار اکسیر پنهانیم  
 ببینید در صبح پیشانیم  
 ماریه چون این سخنان مرموز گفت دانشمندان هر کدام طوری  
 فهمیدند و اختلاف نظر از آنجا حاصل شد و در باره اکسیر  
 هر يك چیزی گفت :  
 نبوشندگان را در آن راوری  
 غلط شد زبان زان زبان آوری  
 یکی گفت اشارت بدان مهره بود  
 که شفاف و تابنده چون زهره بود  
 یکی راز پوشیده از موی چُست  
 که آن مهره با موی دید از نخست  
 گرفتند هر يك پی آن پیشه را  
 خلاقی پدید آمد اندیشه را  
 از آن قصه هر يك دمی میسُرد  
 بفرهنگ دانا کسی پی نیسُرد  
 روز دیگر دانشمندان مجتمع شدند و ماریه ماه پیکر بمنظره  
 برآمد و برمز و اشاره از اکسیر سخن گفت و داستانها  
 بر زبان راند :  
 سخن گفت از گنج در خواسته

چو سر بسته گنجی بر آراسته  
 حدیث سر کوه و مَرْدُم گِیا  
 که سازند از او زیرکان کیمیا  
 همان سنگ اعظم که کان زراست  
 سخن بین که چون کیمیا پر در اوست  
 بهوشیدگی گفت رمزی پدید  
 درو آهنین قفل زرین کلید  
 دانشمندان هر يك برای رفتند مردم دانا که بحقیقت  
 رسیدند بگنج رسیدند و مردم نادان که راه بجائی نبردند  
 در رنج افتادند .  
 بدانا رسید این سخن گنج یافت  
 بنادان رسید آند و رنج یافت الخ . .  
 این بود داستان ماریه قبطیه و اکسیر اعظم و از اینجا  
 صفت اکسیر بعمل ماریه معروف شد .  
 در الواح مبارکه که در مائده آسمانی نوشته شده تأکید  
 بسیار فرموده اند که افراد عباد باین گونه امور توجه نکنند  
 و باکسیر اعظم که هدایت نفوس است و نحاس قلوب را بد کعب  
 هدایت تبدیل مینماید توجه کنند و اوقات را برای کشف  
 رازی که هنوز دوره ظهور آن نرسیده بیهوده نگذرانند  
 مطالعه آن الواح مبارکه سبب روح و ریحانست .

حکیم نظامی هم در پایان داستان ماریه اکسیر را تعبیر فرموده و چون بعضی حجر اعظم را از گیاه میدانند و در ابیا قبل بدان اشاره کرده در خاتمه میفرماید :

گر آن کیمیا را گهر در گیاست

گیاه قلم گوهر کیمیاست

از آن کیمیا با همه چرب دست

دریغی نه چندان که خواهند هست

کسی را بود کیمیا در نورد

که او عشوه کیمیاگر نخورد . انتهى

یعنی از کیمیای ظاهری و اکسیر طلا اگر چه انسان خیل هم چرب دست و با دقت باشد جز افسوس و دریغ فایده ای نخواهد برد خوشا حال کسی که فریب کیمیاگران را نخورد همانا کیمیای واقعی علم و دانش است . . . گیاه قلم گوهر کیمیاست . . .

مرحوم مجلسی در مجلد چهارم بحار الانوار باب سی و پنجم صفحه ۳۳۲ چاپ کمپانی شرحی در باره کیمیا و امکان و وقوع آن بیان فرموده است و علامه محدث قمی در سفینه

البحار در ذیل کلمه کیم از او نقل فرموده است قوله :

إِعْلَمَ أَنَّ مِنَ الْمَعَادِنِ مَا يَتَوَلَّدُ الصَّنْعَةَ بِتَهْيِئَةِ الْمَوَادِّ وَتَكْمِيلِ  
الِاسْتِعْدَادِ كَالنُّوْشَادِرِ وَالْمِلْحِ وَإِنَّ مِنْهَا مَا يُعْمَلُ لَهُ شَبِيهَةٌ

يَعَسُرُ التَّمْيِيزُ فِي بَادِي النَّظَرِ كَالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَاللُّعْلَلِ  
وَكَثِيرٍ مِنَ الْأَحْجَارِ الْمَعْدِنِيَّةِ وَهَلْ يُمَكِّنُ أَنْ يُعْمَلَ حَقِيقَتُهُ  
هَذِهِ الْجَوَاهِرُ بِالصَّنْعَةِ مِنْ غَيْرِ جَهَةِ الْإِعْجَازِ قَدْ زَهَبَ كَثِيرٌ  
مِنَ الْعُقَلَاءِ إِلَى أَنْ تَكُونَ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ بِالصَّنْعَةِ وَقَبْلَ  
وَذَهَبَ ابْنُ سَيْنَا إِلَى أَنَّهُ لَمْ يَظْهَرْ لَهُ إِمْكَانٌ فَضْلًا عَنِ الْوَقُوعِ  
. . . قَالَ الْمَجْلِسِيُّ وَيَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ الْأَخْبَارِ تَحَقُّقُهُ لَكِنَّ  
عَامُ الْمَعْصُومِ بِهِ غَيْرُ مَعْلُومٍ وَمَنْ رَأَيْنَا وَسَمِعْنَا مِنْ يَدَيْهِ عِلْمٌ  
ذَلِكَ مِنْهُمْ أَصْحَابُ خَدِيدٍ وَتَدْلِيْسٍ وَكِبْرٍ وَتَلْبِيْسٍ وَلَا يَتَّبِعُهُمْ  
إِلَّا مَخْدُوعٌ وَكَسْرُ الْعُمُرِ فِيهِ لَا يُسَمِّنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ . . .  
قَالَ الشَّهِيدُ أَمَّا الْكِيمِيَا فَيَحْرِمُ الْمُسَمَّنُ بِالتَّكْلِيسِ بِالنَّزِيهِقِ  
وَالكِبْرِيَّةِ وَالزَّاجِ وَالتَّصَدِيَّةِ وَبِالشَّعْرِ وَالبَيْضِ وَالبَرَارِ وَالْأَدَهَانِ  
كَمَا يَهْتَلِ الْجُهَالُ أَمَّا سَائِرُ الْجَوَاهِرِ خَوَاصُّهَا وَإِنَادَتُهَا  
خَوَاصُّ أُخْرَى بِالدَّوَاءِ الْمُسَمِّيِّ بِالإِكْسِيرِ أَوْ بِالنَّارِ الْمَلِينِيَّةِ  
الْمُوقَدَةِ عَلَى أَصْلِ النَّزَاتِ أَوْ الدَّرَاهِمَاتِ نَسَبَهَا فِي الْحَجْمِ وَ  
الْوِزْنِ هَذَا مِمَّا لَا يُعْلَمُ مَحْتَهُ وَتَجَنَّبْ ذَلِكَ كُلَّهُ أَوْلَى وَأَخْرَى  
( چهارم بحار الانوار باب ۹۱ صفحه ۵۷۵ چاپ کمپانی )

انتهی .

در مجمع فرموده " الْكِيمِيَا شَيْءٌ مَعْرُوفٌ وَالْكِيمِيَا الْاَكْبَرُ  
الزَّرَاعَةُ " انتهى .

در الواح الهیه نازل از کلك اطهر جمال قدم جل جلاله

در باره ذهب اهریز جسد جوانی اطلاق شده در لوح جناب  
 فاضل قاینی نبیل اکبر که بلوح حکما و لوح حکمت معروف است  
 در باره سقراط حکیم فرموده اند که جسد جوانی را بی بُرد  
 و مطلع شد و در الواح اکسیر هم که در مائده آسمانی مندرج  
 است ذکر جسد جوانی آمده است و این اصطلاح علمای اکسیر  
 و صنعت است که بطلای خالص جسد جوانی میگویند و بطلای  
 مغشوش و مطلقا مانند بزرنج که فلزی است معروف و رنگ طلا  
 دارد جسد برآنی میگویند مرحوم حاجی زین العابدین شروانی  
 جهانگرد معروف دوره قاجاریه که از اهل عرفان و تصوف  
 بوده و لقب طریقتی او مست علی شاه است در کتاب سیاحت  
 نامه خود موسوم به بستان السیاحه در ذیل شرح احوال  
 ابراهیم پاشا در صفحه ۷۳ کتاب مزبور فرموده است . . . . .  
 ابراهیم پاشا ابن اسمعیل آقا . . . در فن اکسیر سازی  
 دانا و در علم حکم مکرّم توانا و در مراتب آمزجه و طبایع  
 موالید بینا بود چنانچه از زیبق و کبریت یا قوت معتزاز  
 ساختی و سیم و زر از فلزات ناقصه پرداختی و استادان  
 این فن در بلاد روم و شام و غیره قبول نمودندی و صاحبان  
 بصیرت و ارباب خبرت خریدندی روزی فقیر از آن امیر  
 سؤال نمود که جمعی از دانشمندان علم کیمیا را انکار  
 نموده اند و وجود او را چون وقای اهل زمانه و سیمرغ گفته اند .

وفا مجوی ز کس و سخن نمیشنوی  
 بهر زه طالب سیمرغ و کیمیا میباش  
 در این باب چه فرمائی و این عقده مشکل را چگونه حل نمائی  
 در جواب فرمود اشخاصی که علم کیمیا را انکار کرده اند  
 و وجود او معدوم دانسته اند از خرد تهی و از اهل علم  
 پر و در عقل و هوش پسان لرند دیگر باره فقیر گفت که منکران  
 گویند قلب ماهیت محال است زیرا که ماهیت شمس و قمر غیر  
 از مشتری است جواب فرمود اشخاصی که کیمیا سازند و زهره  
 و مریخ را شمس پردازند ایشان دعوی تجویز قلب ماهیت  
 نکنند و دم از محالات نزنند شعر :  
 زمره انبیا غلط نروند  
 اولیا از پس سقراط نروند  
 کار این آبکار بازی نیست  
 شهرتی این چنین مجازی نیست  
 همه معروف و قائلند باین  
 بگرفت این سخن زمان و زمین  
 ارباب این فن گویند طبایع و امزجه موالید ثلاثه و عناصر  
 اربعه مشخص و معین و حد و بر طبایع آنها هر ضایع  
 اصحاب بینش و ارباب دانش روشن است بعضی گرم و خشک  
 و بعضی گرم و تر و بعضی سرد و خشک و بعضی سرد و تر

بعضی را حرارت غالب و برخی را یبوست و درجه هر یک در حرارت و رطوبت و برودت و یبوست معلومست و مزاج طلا باعتدال قریباً و فضا بسردی مایل است و فلزات ناقصه استعداد دارند که بکمال ذهاب و فضا برسند و چون علت مانع در میان عایق شده و امزجه فلزات علت یافته و مریض گشته پس اگر طبیب حاذق و حکیم فائق بتدبیر لایق دفع علل آنها کند و بفکر صائب امراض فلزات را بصحت مبدل گرداند هر آینه فلزات ناقصه معلومه صحیح المزاج گشته بمقام بلند و مرتبه ارجمند که عبارت از مقام شمس و قمری باشد و اصل شوند در این سخن شکی و شبهه ای نیست چنانکه مکرر در عالم سیاحت دیده و مشاهده گردیده است و اول کسی که باین علم ملهم شد حضرت آدم بود و بعضی گویند که جبرئیل بوی تعلیم فرمود و بعد از آدم شیث و ادریس هر دو از انبیای عظام بودند و این فن شریف را در جهان آشکار نمودند و حضرت موسی علی نبینتاً و علیه السلام علانیه ساخت چه که من جمله معجزات آن حضرت بود و چون جمعی از کفره عمل برانی میکردند حضرت موسی ع بالهام ربانی جهت تمیز برانی از جوانی نیز آب را پدید آورد تا رسیه روی شود هر که در او غش باشد.

اخباری که بر وجود کیمیا دلالت دارد از سرور اولیا و ائمه

هدی بسیار است منجمله جناب ولایت مآب فرمود مَن حَلَّ الطَّلَقَ فَقَدْ اسْتَفْنَى عَنِ الخَلْقِ و محققان گفته اند که آیه و شجره تَخْرُجُ مِنْ طَوْرِ سَيْنَا وَ تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ وَ صَمِغٌ لِلآكِلِينَ در بیان علم کیمیاست و قصه ساختن فضا کنیز سرور اولیا و آوردن بخدمت آن حضرت و فرمودن آنحضرت که این فلان عیب دارد بنفایت مشهور است . . . حکما، کیمیا را اُخْتُ النُّبُوَّةِ و سِرُّ الْوَلَايَةِ وَ مَثَلُ الْكِيَانِ وَ مَرْبَعُ الْكَيْفِيَّةِ گفته اند . . . الخ ، انتهى .

و بعد از این شرحی مبسوط در باره شرح اصطلاحات اکسیر و صنعت مکتومه و طریقه عمل و سایر امور مربوط بآن نوشته و فرموده است ، برای اطلاع بصفحات ۷۴ تا ۷۶ بستان السیاحه مراجعه شود . حاجی شیروانی کتب دیگر نیز با اسم ریاض السیاحه و غیره دارد که همه بطبع رسیده است . این مطلب را هم بعنوان لطیفه مینویسم که در قزوین بسال ۱۳۱۷ هـ ش در منزل جناب آرد شیر هزاری که از احبای مخلص و خالص است مجلدی چند از آثار یحیی ازل دیدم که پیره زنی آنها را برای فروش نزد هزاری آورده بود من آن کتب را دقیقاً بررسی کردم و ضمن یکی از آنها نوشته ای دیدم از یحیی ازل که در جواب یکی از مریدانش که از او راجع به اکسیر سؤال کرده بود جواب نوشته بود

و طریقه عمل صنعت مکتومه را با و دستور داده بود از جمله این عبارت عجیبه بود **خُذ الرَّهِيحَ وَالْعَقَابَ عِدْلَيْنِ ثُمَّ اعْمِضْهُمَا بِالتَّكْلِيسِ بَعْدَ التَّقْطِيرِ ثُمَّ اجْمَعْهُ عَلَى كَهْدِ السَّمَاءِ وَأَحْرِقْهُ بِالنَّارِ الطَّيْنَةِ لِلتَّشْمِيعِ . . . الخ** البته تطلع نظیر از معنی این جملات که سرسر عجایب است نفهمیدم مقصود از رهیح و عقارب چیست که باید بمقدار هم آنها را دریافت کرده و خمیر نماید رهیح ابریه باران است و عقارب کوزدها<sup>ی</sup> بی آمان را گویند چگونه میشود ابریه باران را بچندنگ آورد ؟

در رسائل شیخ اکبر احمد احسانی و رسائل سید کاظم رشتی درباره اکسیر سخنان بسیار که همه مرموز و معماست موجود است و قسمتی از نوشته های شیخ را میتوان در جوامع الکلم که مطبوع و منتشر است یافت حاجی کریمخان کرمانی هم مدعی دانستن اکسیر بوده و در کتب خود از جمله در **ارشاد العوام بتلویح علم آن رادمعی** شده و میگوید اگر کسی بخواهد بحقیقت معراج رسول الله برسد باید زیاده از بیست علم و از جمله علم صنعت و کیمیا را بداند و جمالقدم جل جلاله در ایقان شریف باین مطلب تصریح فرموده اند مشارالیه کتابی مخصوص در این زمینه تألیف کرده است و جمیع سخنانش غیر مفهوم است ولی آیا خود

ایشان هم میفهمیده اند چه مینویسند یا نه ؟ **العلم عند الله والراسخين في العلم .**  
جناب حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در کتاب بهجه الصدر باین مضمون فرموده که حاجی مدعی علم اکسیر بود و بدانستن آن تظاهر میکرد و در خلوت کوره و دم داشت و هر شش ماه مقداری طلای ناب را در آتش میسوزانید شاید بتواند بسیر اکسیر پی برد و چون بحاجی که در آن وقت جوانی بالوغ بوده اطمینان داشته او را وادار بدیدن کوره و دم میکرده برای تفصیل به بهجت الصدر مراجعه شود .

شیخ احمد احسانی در آثار خود درباره کیمیا و علوم غریبه سخن بسیار فرموده است و در چند رساله درباره اکسیر و علم صنعت شرح و بسط بسیار داده و به رموز و اشارات درباره اکسیر و طرز عمل آن سخن گفته است و آن رساله ها در کتاب جوامع الکلم طبع و نشر شده است و نیز درباره علوم غریبه بیاناتی دارد و از جمله در شرح الزیارة در ذیل جمله **المؤمنون المقربون** چنین فرموده است قوله . . . **فانسه عز وجل دل عبادته على علم الصنع في الاشياء على حسب قابليتهم فيه . . . . . و يطلعون على ما غاب عنهم و ما سيكون من علم الجفر و النجوم و الرمل و زجر الطير و الاوضاع الكونية من العلوم و من اعجبها العلوم الخمسة المكنونة**

الْكِيمِيَاءُ وَاللَّيْعِيَاءُ وَالرِّيمِيَاءُ وَالْهَيْمِيَاءُ وَالسِّيمِيَاءُ الَّتِي أَخْفَاهَا  
الْحُكْمَاءُ أَشَدَّ الْخَفَاءِ عَلَىٰ أَنَّهُمْ اسْتَعْمَلُوا فِي ذِكْرِهَا الْأَشَارَاتِ  
وَالرُّمُوزَ بِاللُّوْزِمِ الْبَحِيدَةِ فَعَلِمَ الْكِيمِيَاءُ زُرْعَةَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ  
وَالجَوَاهِرِ النَّفِيسَةِ مِنَ الْأَذْيَانِ وَالْيَاقُوتِ وَاللَّهِمْلِ وَالزُّمُّرَدِ  
وَالنِّيرُوزِ وَاللُّؤْلُؤِ وَغَيْرِ ذَلِكَ عَلَىٰ وَجْهِ أَغْلَىٰ مِنَ السَّمْدِ وَأَصْبَحَ  
رِيسَ اللَّيْمِيَاءِ عِلْمِ الطَّلِيسَمَاتِ وَمِنْهُ مَا يَعْمَلُ بِطَبَائِعِ الْعَتَاقِيرِ  
وَعِلْمِ الرِّيمِيَاءِ عِلْمِ الشَّعْبَدَاتِ وَعِلْمِ الْهَيْمِيَاءِ عِلْمِ التَّسْخِيرَاتِ  
وَعِلْمِ السِّيمِيَاءِ عِلْمِ التَّخِيلَاتِ وَهُوَ مِنَ التَّسْخِيرَاتِ وَمِنِ الطَّلِيسَمَاتِ  
وَالْعَتَاقِيرِ فَيَعْمَلُونَ بِهَا الْأُمُورَ الْعَجِيبَةَ الْخَارِقَةَ لِلْعَادَةِ مِنْهَا  
الْجَائِزُ وَمِنْهَا الْمَحْرَمُ . . . الخ انتهى



حرف

«ل»

جمال کبریا در ایقان مبارک بعد از ذکر بیان مزبور و ترجمه فارسی آن میفرمایند قوله تعالی " خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعثت و ورود در جنات محبت الهیه میشود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است میشود . انتهى

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ  
وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

این آیه در قرآن مجید در سوره انعام نازل شده و مضمون اینست که خداوند جهان را چشمهای ظاهری نمیتواند به بیند و خداوند تعالی است که به نوایسای قلوب و ابصار آگاه و مدرك است و همانا خداوند مهربان و داناست ، جمالقدم جل کبریا در ایقان مبارک در بحث مقامات مظاهر مقدسه این آیه را ذکر فرموده اند و اشاره باین است که عرفان ذات غیب محال و ممتنع است و عقول و افکار بشری بکنه ذات او پی نخواهد برد و در این مقام در ایقان فرموده اند قوله تعالی : " غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج

## لَا بُدَّ لَكُمْ بِأَنْ تُؤَلِّدُوا مَرَّةً أُخْرَى

این بیان حضرت مسیح علیه السلام است که چون قیام بدعوت خلق فرمود و آسرار الهیه را بیان میکرد جمعی از خلق در حجاب ماندند و لسان اعتراض گشودند و بیانات حضرتش را انکار نمودند حضرت مسیح ع در جواب آنان فرمود که اگر بخواهید حقایق را بفهمید و بمعنی اصلی کلمات پی ببرید باید تولد جدید بیابید و از نو متولد شوید یعنی باید از اوهام و تقالید قبل بکلی صرف نظر کنید و با قلب پاک و نیت خالص و بصیرت بسخنان من گوش بدهید تا معنی کلمات مرا بفهمید و در جای دیگر فرمودند تا کسی از روح متولد نشود وارد ملکوت الهی نمیشود زیرا فقط روح وارد ملکوت میشود متولد شده از جسد نمیتواند به ملکوت الهی وارد شود زیرا متولد از جسد جسد است و متولد از روح همانا روح است . این بیان مبارک حضرت مسیح در انجیل یوحنا فصل سوم آیه سوم بیحد مندرج است که مسیح در جواب نيقوديموس فرمود اگر کسی از سر نو مولود نشود ملکوت خدا را نمیتواند دید .

بوده و متعالی است از وصف هر و اوصی و ادراک هر مدركی  
لم یزل در ذات غیر خود بوده و هست و لایزال به کینونت  
خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود لا تدركه الابصار  
و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير . انتهى .

### لَارْطَبِ وَلَا يَابِسِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتاب  
مبین موجود است . جمالقدم جل جلاله بعد از آنکه آیات  
قرآنیّه نازل در سوره السدخان را ذکر کردند و مصداق  
کامل آن آیات را حاجی کریم خان کرمانی معرفی فرمودند  
آیه مبارکه لا رطب ولا یابس را که در سوره الانعام نازل  
شده ذکر کرده اند و میفرمایند از مشاهده ظهور مصداق  
کامل آیات سوره دخان یعنی حاجی کریم خان بخوبی آشکار  
میشود که مقصود الهی از آیه لا رطب ولا یابس الا فی  
کتاب مبین چیست میفرمایند " تفکر در آیه مبارکه ان شجرة  
الزقوم طعام الاثیم . . . کذی انک انت العزیز الکریم  
نموده تا معنی لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین درست  
در لوح قلب ثبت شود . انتهى  
این آیه چنانچه ذکر شد در سوره الانعام نازل شده است

و تمام آن آیه اینست قوله تعالی " آیه ۵۹ " وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ  
الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ  
مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ  
وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ " یعنی در نزد خداست کلیدها  
امور پنهانی که جز او کسی دیگر آگاه نیست و میداند خدا  
آنچه را که در خشکی و دریاست و نمی افتد برگی مگر اینکه  
آن را میداند و نیست دانه در تاریکیهای زمین و نیست  
تر و خشکی مگر آنکه در کتاب روشن و آشکار است .

در باره کتاب مبین اقوال مختلفه بین محققین و مفسرین  
موجود است بعضی گویند مقصود از کتاب مبین علم الهی  
است بقرینه کلمه یعلّمها که در اول آیه ذکر شده است و بعضی  
کتاب مبین را لوح محفوظ دانسته اند و علمای ظاهر لوح  
محفوظ را موجود مستقل دانند بشکل لوحی که در آسمان  
است و در آن همه امور جزئی و کلی ثبت شده و سخنانی  
عجیب در این باره گفته اند که در کتب تفسیر ضبط است  
و در اصطلاح حکما لوح محفوظ عبارت از نفس کلیه فلکیه  
است زیرا آنچه در جهان ساری و جاری شود مکتوب و ثابت  
و مرتسم در نفس کلیه فلکیه است با لوازم و حرکات و حالات  
خود و همانطوریکه بواسطه قلم در لوح حسی نقوش حسیته  
مرتسم میشود از عالم عقل صور معلومه و مضبوطه بر وجه کلی

در نفوس کلیه فلکیه که قلب عالمند مرتسم میشود از آن حیث لوح محفوظ گویند که صور فائضه بر آن همواره محفوظ و مصون از تغییر و تبدیل است و مستمر است بر نسق واحد ۱۵، صاحب اسفار ملا صدرا فرموده قوله (لوح محفوظ) : *عِبَارَةٌ عَنِ النَّفْسِ الْفَلَكِيَّةِ سَيِّمًا الْفَلَكَ الْأَقْصَىٰ إِذْ كُلُّ مَا جَرَى اللَّهُ نَبِيَّ الْعَالَمِ أَوْ سَيَجْرِي مَكْتُوبٌ ثَابِتٌ فِي النَّفْسِ الْفَلَكِيَّةِ فَإِنَّهَا عَالِمَةٌ بِلَوَازِمِهَا* . . . و در شرح منظومه حاجی سبزواری نیز در این خصوص شرحی موجود است قوله " *نَفْسٌ سَمَا كَلِيَّةٌ لَوْحٌ حَافِظٌ* " ( فرهنگ علوم عقلی ) .

برای اطلاع به اسفار ملا صدرا جلد سوم و منظومه حاجی سبزواری مراجعه شود .

ملاحظه فرمائید اینها حکمائی هستند که خود را عالیـم بحقایق اشیا میدانند و چه سخنانی عجیب مانند *نَفْسٌ فَلَكَ . . .* و . . . از خود درست کرده و فرموده اند در باره مقصود از *رَطْبٌ* و یا *بَسٌّ* هم سخن بسیار است بعضی گویند تر و خشک است یعنی هر چیز از جسمانیات زیرا که *جِسْمٌ* دارای رطوبت و *يُبُوسَةٌ* است و بعضی گویند که *رَطْبٌ* اشاره است به روحانیات و یا *بَسٌّ* بمادیات و نیز گویند *رَطْبٌ* زمینی است که گیاه از آن برآید و یا *بَسٌّ* زمینی است که گیاه از آن برآید و نیز گویند *رَطْبٌ* زبان *مُؤْمِنٍ* است که ذکر خداوند

کند و یا *بَسٌّ* لسان کافر است که از ذکر خداوند *خَشَكٌ* شده یعنی ذکر خدا نمیگوید و گویند *رَطْبٌ* قطره باران است و *بَسٌّ* محلی که قطره باران در آن بیفتد و در این مقام حدیثی عجیب نقل کرده اند از حضرت رسول ص که فرمود در شبی *مِعْرَاجٌ* در آسمان فرشته ای دیدم که او را هزار هزار دست بود و بهر دستی هزار هزار انگشت که با آنها مشغول محاسبه بود از جبرئیل پرسیدم که این فرشته کیست گفت *مُوكَلٌّ* *بِسْرِ* قطرات باران است و حساب قطره های باران را نگاه میدارد و میداند که چند قطره باران باریده و خواهد بارید رسول الله از او پرسیدند آیا میدانی از اول عالم تا کنون چند قطره باران بزمین باریده ؟ عرض کرد یا رسول الله *قَسَمٌ* بخدا میدانم که از اول آفرینش تا کنون چند قطره باران باریده است و میدانم که چند قطره بزمین و چند قطره بدریا و چند قطره به آبادی و چند قطره باران بخرابه ها باریده ولی ای رسول الله *يَا كَسْبًا* را عاجزم و نمیتوانم بشمارم فرمود آن کدام است عرض کرد اگر *أُمَّتٌ* تو چند نفر در جمعی باشند و هر تو *صَلَوَاتٍ* فرستند و بگویند *اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ* من از نگاه داشتن ثواب این عمل عاجزم و نگاه داشتن حساب ثواب آنها از عهد من بیرونست و نیز در تفاسیر از ائمه اطهار روایاتی است در باره

معنی این آیه مورد بحث از جمله حضرت صادق ع میفرمایند مقصود از ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقِهِ بجه ای است که سَقَطُ میشود و مقصود از حَبِّهِ بجه ایست که صحیح و سالم بدنیا میآید و مقصود از ظُلُمَاتِ اَرْضِ رَحْمٍ وَ مَشِيَمِهِ است و مقصود از رَطْبِ بجه زنده است و مقصود از نِيبِ بجه ایست که مرده باشد . . . و از این قبیل روایات بسیار است و بعضی گفته اند مُرَاد از کتابِ مبینِ قرآنِ مجید است که همه چیز در آن مذکور است و لکن جز خدای و راسخون در علم کسی بدان اطلاع ندارند و برای اطلاع بیشتر به تفسیر منهج الصادقین و صافی و کشاف و بیضاوی و مجمع البیان و روح البیان و تفسیر کبیر فخر رازی و امثالها مراجعه شود .

### لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ . . .

این يك فقره از دعای حضرت حجة بن الحسن است که مخصوص ایام ماه رَجَب بنا بتصریح علمای شیعه از ناحیه مقدسه ساوَره به شیعیان ابلاغ شده است . مرحوم مجلسی علیه الرجعه در مجلد بیستم کتاب بحار الانوار در باب اعمال مطابق ایام شهر رَجَب ( صفحه ۳۳۳ طبع کمپانی ) این دعا را نقل کرده میفرماید قوله ره : " خَرَجَ عَلَيَّ يَدِ الشَّيْخِ

الْكَبِيرِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ مِنَ النَّاحِيَةِ الْمُقَدَّسَةِ . . . بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ بِمَعَانِیْ جَمِیْعِ مَا یَدْعُوْكَ بِهٖ وَاِلٰهَ اَمْرِكَ الْعَامُوْنُوْنَ عَلٰی سِیْرِكَ الْمُسْتَنْشَرُوْنَ بِاَمْرِكَ الْوَاصِفُوْنَ لِقَدْرَتِكَ الْمُعْلَنُوْنَ لِعَظَمَتِكَ اَسْئَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِیْهِمْ مِنْ مَّشِیْتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَارِدِنَ كَلِمَاتِكَ وَاَرْكَانًا لِتَوْحِیْدِكَ وَاٰیَاتِكَ وِمَقَامَاتِكَ الَّتِیْ لَا تَعْطِیْلُ لَهَا فِیْ كُلِّ مَكَانٍ یَعْرِفُكَ بِهَا مِنْ عَرَفِكَ لَا فَرْقَ بَیْنَكَ وَبَیْنَهُمْ ) بَیْنَهَا لِاَنَّهِنَّ عِبَادَتٌ وَخَلْقٌ فَتَقَبَّلْهَا وَرَتَقْهَا بِیَدِكَ بِدَعْوَاهَا مِنْكَ وَ— عَوْدُهَا اِلَیْكَ . . . و این دعا نسبتاً مفصل است و جمله آخر آن اینست " اللّٰهُمَّ وَاَسْئَلُكَ بِمَسْأَلِكَ الشَّرِیْفَةِ وَرَسَائِلِكَ الْعُنِیْقَةِ اَنْ تَتَّقَمَدَّنِیْ فِیْ هَذَا الشَّهْرِ بِرَحْمَتِهِ مِنْكَ وَاَسْعَفَةِ وَنِعْمِهِ وَاَرْعَهُ وَنَفْسِیْ بِمَا رَزَقْتَهَا قَانِعَةً اِلِیْ نَزْوِلِ الْخَافِرَةِ وَمَحَلِّ الْاٰخِرَةِ وَاَمَهِیْ اِلَیْهَا صَاحِرَةً . انتهى .

این فقره در دعای ماه رجب وارد شده است که از حضرت حجة بن الحسن علمای شیعه روایت کرده اند و در کتب ادعیه مأثوره این دعا مذکور شده از جمله حضرت شیخ اجل احمد احسائی در شرح الزیارة و در جوامع الکلم روایت کرده و ذکر فرموده است و در رساله رشتیه که در جوامع الکلم مندرج است ( ص ۱۰۳ ) اشاره باین دعا فرموده است : بقوله " وَایْضًا اِلِیْ هَذَا الْمَعْنٰی اَشَارَ الْحَجَّةُ فِیْ دَعْوَاهُ

رَجَبٌ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . . . . . وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلَ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مِنْ عَرَفِكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ . . . . .

در شرح عرشیه نیز شیخ مرحوم اشاره باین جمله که در ایمن دعا وارد شده است فرموده اند برای اطلاع بتمام دعا به کتب ادعیه مراجعه شود .

و در این دعا اشاره باین مطلب است که مظاهر مقدسه الهیه و مصادیق الهام ربانیه از جنبه بشری مخلوق و عبادند و از جهت تجلی انوار غیبیه مظاهر مقدسه الهیه هستند و باین معنی در مواضع دیگر این کتاب تصریح شده مراجعه شود .

### لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ

آیه قرآنی است که در سوره آل عمران نازل شده آیه

هفتاد و هشتم قوله تعالی " قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ "

یعنی بگو که ما ایمان داریم بخداوند و آنچه بها از قرآن

مجید نازل شده و ایمان داریم بآنچه بر حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و قبایل بنی اسرائیل نازل شده و ایمان داریم بآنچه بر حضرت موسی و عیسی و سایر انبیاء از طرف پروردگار نازل شده و هیچ فرقی بین هیچیک از آنان نمی گذاریم و ما بخداوند اطاعت داریم و مُنْقَادِ أَوْامِرِ او هستیم . جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مبارک این آیه قرآنی را ذکر فرموده اند برای اثبات وحدت حقیقه انبیای الهی که کل از طرف او هستند و از این جهت فرقی در میان آنان نیست که فرموده لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مضمون این آیه که در سوره آل عمران نازل شده در آیه ۲۸۵ سوره البقره نیز نازل شده و در آنجا میفرمایند . . . . . لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ . . . . . و در همین سوره البقره آیه ۱۳۰ نیز فرموده . . . . . لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و این مقام که ذکر شد عبارت از " مقام توحید و رتبه تفرید " است .

### لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا

مضمون آنست که کفار هرچه بیشتر در کفر خود پافشاری کنند ضرر و خسران معنوی آنان زیادتیر خواهد شد این آیه قرآن مجید است و در سوره الفاطر نازل شده است .

يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ باز این مردم بآفعال خداوندی اعتراض میکنند و مظهر امرالله را که به اراده الهیه قیام فرموده و بدعوت خلق بسوی خدا اقدام کرده کافر میشوند و با این عمل منکسر خود اعتراض خویش را بر افعال و اراده الله وارد میسازند جمال اقدس کبریا در این مقام بعد از نقل آیات قرآنیه میفرماید <sup>بند</sup> قوله تعالی \* آیا نشنیده اید که میفرماید لَا يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ و با این بیانات چگونه میتوان جسارت نمود و پزخارف قول مشغول شد سبحان الله جهل و نادانی عباد بمقام و حدی رسیده که بعلم و اراده خود مقبل شده از علم و اراده حق جَلَّ وَعَزَّ معرض گشته اند . . . . . انتهی .

### لَا يَسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ عَنْ شَأْنٍ

یعنی مظاهر مقدسه الهیه نمایندگان نفس حق تعالی در عالم امکان هستند . دارای علم الهی میباشند که محیط بر حقایق کاینات است و هیچ امری آنان را از احاطه بامر دیگر باز نمیدارد و مانند سایر مردم نیستند که اگر بکاری مخصوص توجه کنند از توجه بسایر امور باز مانند .

.....

### لَا يُسْتَلُّ عَمَّا يَفْعَلُ

این آیه در قرآن مجید سوره الانبیاء نازل شده و مضمون آنست که خداوند آنچه را بخواهد و اراده کند انجام میدهد و در افعال خویش مسئول احدی نیست و کسی حق ندارد که بکارهای خدا و اراده خدا اعتراض کند و چون و چرا نماید ، جمال اقدس کبریا در ایقان پس از شرح ختم و بد و رجعت و قیامت میفرماید که با وجود این دلائل واضح که ذکر شد و حقیقت احوال بعث و ختم و بد از هر جهت آشکار گردید باز مردم از عرفان حقیقت خودداری مینمایند و مؤمن نمیشوند و به بهانه های مختلفه متمسک شده و بسبحات مجلله خاتم النبیین و پیروی علمای دین خود را از عرفان رب العالمین و موهبت لقا الله که اعلی مراتب ترقی انسان است محروم میسازند و در حقیقت بکار خدا و اراده خدا اعتراض میکنند با آنکه در قرآن مجید در موارد متعدده نازل شده که حق یفعل ما یشاء است و یحکم ما یرید و کل شیئی فی قبضه قدرته اسیر و من قال لم و بيم فقد كفر و با آنکه بصراحت در قرآن مجید فرموده لا

راسخین در علم میدانند چنانچه در قرآن مجید سوره آل عمران فرموده " لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ " ولى چون مردم در حين ظهور مظاهر مقدسه الهيه از حقايق معاني علامات و ارده در كتب آسماني اطلاعي نداشتند و پيشوايان آنان هم از اين اسرار و رموز بي خبر بودند چون از راسخين در علم الهى نبودند لهذا بحقيقت پي نبردند و گمراه شدند و اگر مردم معاني علامات و آيات متشابهه را از راسخ در علم مظهر امر الله سؤال ميکردند بحقيقت معاني واقف ميشدند و بهدايت كبرى ميرسيدند .

آيه مبارکه قرآن که در عنوان مذکور است در سوره آل عمران نازل شده قوله تعالى " هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَلَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ... الخ

ترجمه اين آيات در اول بحث اين عنوان نوشته شد .

لَعَلَّكُمْ أَنْتُمْ لِنَفْسِكُمْ تَعْبَهُونَ

جمال اقدس كبريا در ايقان مبارك ميفرمايند که در

لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ

فِي الْعِلْمِ ...

اين آيه در سوره آل عمران نازل شده است در مقدمه آيه ميفرمايد که خداوند قرآن را به محمد رسول الله نازل کرد و آيات قرآنيه به دو قسم منقسم است آيات مُحْكَمَاتٌ كَسَهُ أُمُّ الْكِتَابِ است و آيات مُتَشَابِهَاتٌ بعد ميفرمايد آن كسانى كه فتنه جو هستند و طالبِ فساد و قلوبشان تيره و تاريك است همواره به آيات مُتَشَابِهَاتٌ مُتَشَبِّهٌ ميشوند كه بدان وسيله فتنه و فسادی برانگيزند و آيات مُتَشَابِهَاتٌ را از پيش خودشان تأويل و معنى به باطن ميكنند با آنكه تأويل و معنى باطنى آيات متشابهه را هيچكس نميداند بغير از خداوند و آنان كه راسخ در علم هستند يعنى مظاهر مقدسه و اولياي الهى كه ملهم به الهامات غيبيه هستند تأويل و باطن آيات متشابهه را ميدانند و ساير مردم خبرى از آن ندارند ، جمالقدم جل جلاله در كتاب ايقان ميفرمايند كه علامات ظهور مظاهر مقدسه كه در كتب سماويه نازل شده از آيات مُتَشَابِهَاتٌ و داراى معاني باطنيه است كه آن معاني را فقط خدا و



دوره حضرت نقطه اولی مسلمین به آن حضرت همان اعتراضاتی را وارد ساختند که یهود و نصاری در دوره حضرت رسول ص بر آن حضرت آن ایرادات را وارد مینمودند و بعد میفرمایند که چقدر مناسب است آنچه را که خداوند در باره این گونه مردمان معترض نازل فرموده است در قرآن مجید در سوره الحجز میفرماید "لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ" یعنی قسم بجان تو ای رسول الله که این معرضین نادان در سکرتهای هوی و مستی غفلت و جهل خود گرفتار و اسیرند و دست و پا میزنند و از مشاهده حقیقت محروم و قادر بدیدن حقیقت نیستند . . . .

### لقاء الله

در قرآن مجید ذکر لقاء الله در مواضع متعدده شده و خلق را به لقاء الهی وعده فرموده و منکرین لقاء الله را محروم از فیض الهی و محبوب از عرفان نامیده است . در باره معنی واقعی آیات قرآن در باره لقاء الله بیست و نه مفسرین اختلاف است و هر یک طوری معنی کرده اند و متکلمین اسلام نیز در باره لقاء الله عقاید مختلفه اظهار نموده اند بعضی گویند مقصود از لقاء الله لقاء معنوی است نه

لقاءی ظاهری زیرا در قرآن فرموده لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَخَدَّوْنِدْ بِه مُوسَى كَلِيمٍ وَتَقَضَى رُؤْيَتَكَ فَرَمُودَ لَنْ تَرَانِي يَا مُوسَى ، فرقه امامیه دارای همین عقیده هستند و از احادیث و اخبار مرویه از ائمه اطهار ع در اثبات عقیده خود استدلال کرده اند مانند حدیث بِغَلْبٍ که بسیار مشهور است و در نهج البلاغه وارد شده که . . . سَأَلَهُ بِغَلْبٍ الْيَمَانِيُّ فَقَالَ هَلْ رَأَيْتَ رَبِّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَاقِبُ عَبْدٍ مَا لَا أَرَى قَالَ وَكَيْفَ تَرَاهُ قَالَ عَ لَا تُدْرِكُهُ الْعْيُونَ بِعَشَاهِدٍ الْعَيَانِ وَلَكِنْ تُدْرِكُهُ الْعُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ قَرِيبٌ عَنِ الْأَشْيَاءِ غَيْرِ مُلَامِسٍ بَعِيدٌ مِنْهَا غَيْرُ مُبَايِنٍ مَتَكَلِّمٌ لِابْرَوِيهِ . . . الخ .

از این قبیل روایات و کلمات ائمه اطهار ع بسیار است و مرحوم مجلسی در مجلد ثانی بحار الانوار در باب نفوس الرویه . . . آنها را مفصلاً نقل فرموده است . بعضی از متکلمین و فِرَقِ اسلام معتقدند که رؤیت و لقاء الهی بر حسب ظاهر است زیرا در قرآن مجید آیاتی در باره لقاء الله و نظر کردن بخدا وارد شده مانند قوله تعالی وَجْوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلْوَانُهُمْ نَضْرَةٌ وَهُمْ فِي رُؤْيَى رَبِّهِمْ أَكْبَرُ و لقاء در يوم قیامت است زیرا قوای ادراک انسان در دار فنا و دنیا ضعیف است و در نشأه آخرت که دار بقاست قوی

میشود و قابل نظر بر وجه پروردگار است و این عقیده اهل سنت است و معتزله و مرجئه و خوارج منکر آنند مرحوم مجلسی در مجلد ثانی بحار الانوار در خاتمه باب نقی الروییه در ذیل عنوان "تذییل عقاید مختلفه مسلمین را در باره رویت و لقاء الهی باختصار نوشته و خلاصه آن بفارسی چنین است که میفرماید :

بدانکه امت اسلامیه در باره رویت خداوند ( لقاء الله ) اختلاف نظر دارند و هر کدام سخنی گفته اند امامیه و معتزله میگویند که دیدن خدا و لقاء الهی در دنیا و آخرت متمتع و محال است ( و آیاتی را که بظاهر دلالت بر رویت دارد تأویل میکنند و تأویل آن آیات را مجلسی مرحوم در همین باب نقی الرویه مجلد ثانی ذکر کرده است ) طائفه مشبهه و کرامیه میگویند چون خداوند جسم است دیدن او در مکان و جهت معین جائز است زیرا هر موجود جسمانی قابل رویت است . اشاعره میگویند خداوند جسم نیست که در مکان و جهت معین رویت شود ولیکن رویت خداوند در غیر مکان و جهت جایز است در کتاب اكمال از اشاعره نقل کرده که میگویند خدا را میتوان در دنیا دید و دلیل عقلی بر امتناع آن نیست در باره وقوع رویت یعنی آیا کسی تا کنون خدا را دیده یا نه نیز اختلاف دارند و در اینکه

آیا حضرت رسول ص در شب معراج خدا را دیده یا ندیده اختلاف عقیده در بین آنان حکم فرماست ، عایشه زوجه پیغمبر و جمعی از اصحاب رسول ص و تابعین ( یعنی آنان که رسول الله را ندیدند ولی اصحاب آن حضرت را ملاقات کرده اند ) و متکلمین گویند که رسول الله در معراج خدا را ندید و رویت تحقق نیافت ولیکن ابن عباس عقیده دارد که در معراج رویت برای رسول الله حاصل شده و میگویند خداوند هر یک از انبیا را بامری خاص اختصاص داده چنانچه رویت خداوند مخصوص حضرت رسول است و تکلم کردن خدا مخصوص بموسی است و دوستی و محبت مخصوص به ابراهیم است که خلیل الله بود همانطور که موسی کلیم الله بود و جمعی از سابقین و اشعری و جمعی از اصحاب رسول الله و ابن حنبل بر این عقیده اند که ابن عباس فرموده است حسن اشعری قسم میخورد که رسول الله در معراج خدا را دیده ولی بعضی منکر این مطلب هستند .

آنچه ذکر شد در باره جواز رویت الهی در دنیا بود که بعضی معتقدند و بعضی منکر بودند و اما رویت الهی را در نشأه آخرت و قیامت اغلب معتقدند و دلیل عقلی بر امتناع آن موجود نیست اهل سنت بر وقوع رویت در آخرت

اجماع دارند و معتقد ولی معتزله و مرجئه و خوارج منکر هستند . . . . . مرحوم مجلسی بعد از این گفتار میفرماید از آنچه که از احادیث و اخبار مذکور در قبل معلوم شد آشکار میشود که مذهب و عقیده اهل البیت علیهم السلام آنست که رویت و لقای الهی در دنیا و آخرت محال و منتزع است و اجماع شیعه در این باره تحقق دارد و آیات قرآن و احادیث و اخبار اهل البیت دلیل کافی بر اثبات ائمتنا رویت در دنیا و آخرت است و هر که اطلاع بیشتری بخواهد بکتاب کلامیه مراجعه کند . انتهى .

( گفتار مجلسی مرحوم در مجلد ثانی بحار الانوار )

ملاحظه فرمودید که اختلاف عقاید در باره لقا الله در بهمن مسلمین و متکلمین تا چه درجه است و در عین حال هیچک را بر حقیقت واقع آگاهی نیست و حقیقت واقع و معنی حقیقی لقا الله که بشارت آن در قرآن مجید مکرر داده شده در این امر اعظم مشروح و مبین گردیده است قطع نظر از قرآن مجید که بشارت به لقا الله داده در عهد عتیق و جدید در کتاب اشعیا و مکاشفات یوحنا نیز مژده ظهور خداوند و اینکه مردم او را می بینند و بروی او نگاه میکنند مکرر داده شده است از جمله در مکاشفات یوحنا باب بیست و دوم آیه چهارم فرموده است " تخت خدا و بره در آن خواهد بود

و بندگانش او را عبادت خواهند کرد و چهره او را خواهند دید . . . . . و احتیاج بجراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنی می بخشد . . . . . در باب بیست و یکم نیز همین سخنان مسطور است .

جمال کبریا در ایقان شریف میفرمایند که مقصود از لقا الله موعود در کتب آسمانی همانا لقای مظهر امرالله و عسرفان شمس حقیقت است که لقای او عین لقا الله و عرفان او عین عرفان ذات حق است قوله تعالی . . . . . منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقا الله و عرفان اوست که کل به آن وعده داده شده اند . . . . . الی قوله تعالی معرفت مبداء و وصول باو حاصل نمیشود مگر بمعرفت و وصول ایسن کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقا این انوار مقدسه لقا الله حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجردة ثابت میشود از برای آن شمس حقیقت پانه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء عالییه و صفات متعالیه لهذا هر نفسی که باین انوار مضمین شده متمتع و شمس مشرقه لایحه در هر ظهور موفق و فائز شد او بلقا الله فائز است . . . . . انتهى .

در سایر الواح مبارکه نیز این موضوع مهم نازل شده است

و حضرت رَبِّ اعْلَى جَل اسْمه نیز باین معنی تصریح فرموده اند در بیان فارسی واحدِ سَوْم با بزهفتم میفرمایند قوله تعالی "فِي أَنْ مَا قَدْ نَزَلَ اللَّهُ ذِكْرَ لِقَائِهِ أَوْ لِقَاءِ الرَّبِّ إِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ مَنْ يُظَهِّرُهُ اللَّهُ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَرَى بِذَاتِهِ . . . آنچه که در کتب سماویه ذکر لِقَاء او شده ذکر لِقَاءِ ظاهِرِ بظهورِ اوست که مراد نقطه حقیقت که مشیتِ اولیه بوده و هست و آنچه در قرآن ذکر لِقَاءِ اللَّهِ و لِقَاءِ رَبِّ شده بحقیقتِ اولیه مراد لِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ بوده و هست . . . الخ . انتهى

### لِقَائِ او که عین لِقَاءِ الله است

عرفان خداوند بر همه مردم لازم و واجب است و ثمره و نتیجه خلیقِ افرادِ بشر و وصول بسر منزلِ عرفانِ الهی است و چون عرفانِ ذاتِ غیبِ محال و معتنع است زیرا حق تعالی قدیم بالذات است و حکیم علی الإطلاق و محیط بر عوالمِ غیب و شهر و افرادِ انسان همه حادثِ ذاتی و مسبوق به عَدَم و مُحَاط و محدودند لهذا مقرر شده که عرفانِ مظاهرِ مقدسه الهیه عینِ عرفانِ الله و لِقَائِ آن نفوسِ زکیه عینِ لِقَاءِ اللَّهِ باشد زیرا مظاهرِ مقدسه الهیه در عالمِ امر و خلق قائم مقام حق تعالی هستند و در آغاز کتاب

اقدس این مطلب را تصریح فرموده و در سایر الواح مبارکه نیز باین مطلب مهم تصریح شده و در ایقان شریف هم آیهاتِ لِقَاءِ را که در کتب آسمانی نازل شده به لِقَائِ مظهرِ مقدسِ امرالله تعبیر فرموده اند در ایقان مبارک میفرمایند قوله تعالی : "مَنْتَهَى فَيْضُ الْهَيْهِ كَمَا بِرَأْيِ عِبَادٍ مُقَدَّرٌ شَدِيدٌ لِقَاءِ اللَّهِ وَعِرْفَانِ أَوْسَطٌ كَمَا كُلُّ بَعْضٍ بِأَن وَعَدَهُ دَارَهُ شَدِيدٌ أَنْدُ وَأَيْنِ نَهَائِثِ فَيْضِ فَيَاضِ قَدَمِ اسْتِ بِرَأْيِ عِبَادٍ وَكَمَالِ فَيْضِ مُطْلَقِ اسْتِ بِرَأْيِ خَلْقِ او . . . ایشانند محال و مظاهرِ جمیع صفاتِ اَزَلِیه و اسما الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت مینمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه بحضرتِ ظاهرِ مستور راجع و معرفت مبد و وصول با و حاصل نمیشود مگر به معرفت و وصول باین کینوناتِ مشرقه از شمس حقیقت پس از لِقَاءِ این انوارِ مقدسه لِقَاءِ اللَّهِ حاصل میشود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله . . . هر نفسی که باین انوارِ مُضِیئه مُتَمَتِع و شمسِ مشرقه لایحه در هر ظهورِ موفق و فائز شد او به لِقَاءِ اللَّهِ فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد و این لِقَاءِ میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است . . . انتهى .

حضرت اعلی جَل ذکره در کتابُ البیان فارسی باب سابع از واحد سادس فرموده اند قوله تعالی "إِنْ مَا قَدْ نَزَلَ اللَّهُ

مِنْ ذِكْرِ لِقَائِهِ أَوْ لِقَاءِ الرَّبِّ إِنَّمَا الْمُرَادُ بِهِ مَنْ يُظَاهِرُهُ اللَّهُ لِأَنَّ  
 اللَّهَ لَا يُرَى بِذَاتِهِ " مُلَخَّصًا فِي بَابِ أَنْكَه زَاتِ أَزَلْ بِذَاتِهِ  
 لَنْ يُدْرَكَ وَلَنْ يُوصَفَ وَلَنْ يُنْعَتَ وَلَنْ يُعْجَدَ وَلَنْ يُرَى بِسُودِهِ  
 وَ إِنْ جَاءَ كُلُّ بَأْوَادِرَاكُ كَرْدِهِ وَ وَصْفُ كَرْدِهِ وَ نِعْمَتُ كَرْدِهِ وَ مَجْدُ  
 كَرْدِهِ وَ دِيدَهُ مِشُورُ وَ أَنْجَبَهُ كَرْدُ كِتَابِ سَمَاوِيهِ ذِكْرُ لِقَاءِ  
 أَوْ شَدَهُ ذِكْرُ لِقَاءِ ظَاهِرِ بَظَهْرٍ أَوْ سَتِ كَهْ مَرَادُ نَقْطَةُ حَقِيقَتِ  
 كَهْ مَشِيَّتِ أَوْلِيهِ بُوْدِهِ وَ هَسْتِ وَ أَنْجَبَهُ دَرِ قُرْآنِ ذِكْرُ لِقَاءِ اللَّهِ  
 وَ لِقَاءِ رَبِّ شَدَهُ بِحَقِيقَتِ أَوْلِيهِ مَرَادُ لِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ بُوْدِهِ وَ  
 هَسْتِ . . . هَرَكْسِ لِقَائِ مَنْ يُظَاهِرُهُ اللَّهُ رَا مَقْتَرِنَ بِهِ لِقَائِ  
 نَعَائِدِ يَا أَنْكَه اَزِ بَرَايِ أَوْ عِدْلِ يَمَا كُفُوِ يَا شِبْهِ يَا قَرِينِ وَ مِثَالِي  
 دَرِ لِقَاءِ أَوْ يَا أَنْجَبَهُ مَا يُوصَفُ بِهِ اسْتِ زَهْدِ أَوْ رَا نَشْنَاخْتَهُ  
 وَ لَائِقِ ذِكْرِ نَبَاشْدِ وَ هَرَكْسِ هَرَجِهِ عُرُوجِ نَعَائِدِ اَزِ امْكَانِ خُودِ  
 تَجَاوُزِ نَعْمُوْدِهِ كَهْ تَوَانْدِ أَوْ رَا شَنْاَخْتِ جَائِي كَهْ عَرْفَانِ أَوْ مَمْكَنِ  
 نَبَاشْدِ عَرْفَانِ زَاتِ اَزَلِ چِگونَه مَمْكَنِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَقُولُ  
 الْقَائِلُونَ سُبْحَانَ عَظِيمًا . . . اَنْتَهِي .  
 جَمَالِ قَدَمِ دَرِ لُوحِ حَمْدِ مَقْدَسِ مِيفَرْمَايَنْدِ قَوْلُهُ تَعَالَى " . . . . .  
 چُونِ ابْوَابِ عَرْفَانِ وَ وَصُولِ بَانَ زَاتِ قَدَمِ مَسْدُوْدِ وَ مَمْنُوعِ  
 شَدِ مَحْضِ جُودِ وَ فَضْلِ دَرِ هَرِ عَهْدِ وَ عَصْرِ اقْتَابِ عِنَايَتِ خُودِ  
 رَا اَزِ مَشْرِقِ جُودِ وَ كَرَمِ بَرِ هَمَهْ اَشْيَاءِ مَسْتَشْرِقِ فَرْمُوْدِهِ وَ آن -  
 جَمَالِ عَزِ اَحْدِيَه رَا اَزِ مَابِيْنِ بَرِيَهْ خُودِ مُنْتَخَبِ نَمُوْدِ وَ يَخْلَعْتِ

تَخْصِيصِ مَخْصُوصِ فَرْمُوْدِهِ لِأَجْلِ رَسَالَتِ تَا هِدَايَتِ فَرْمَايَنْدِ  
 تَعَامِ مَوْجُوْدَاتِ رَا بِه سَلْسَالِ كُوْثَرِ بِي زُوَالِ وَ تَسْنِيْمِ قُدْسِ بَسِي  
 مِثَالِ تَا جَمِيْعِ ذَرَاتِ اَشْيَاءِ اَزِ كَدِ وَرَاتِ قَفَلَتْ وَ هَوِيْ يَاكُ وَ مَقْدَسِ  
 شَدِهِ بِجَبْرُوْتِ عَزِ لِقَاءِ كَهْ مَقَامِ قُدْسِ بَقَاسْتِ دَرِ آيَنْدِ اَوْ سَتِ مَرَاتِ  
 اَوْلِيهِ وَ طِرَازِ قَدَمِيَهْ وَ جِلْوَهْ غَيْبِيَهْ وَ كَلْمَهْ تَامَهْ وَ تَعَامِ ظَهْرِ  
 وَ بَطُوْنِ سُلْطَانِ اَحْدِيَهْ وَ جَمِيْعِ خَلْقِ خُودِ رَا بِه اطَاعَتِ اَوْ كَهْ  
 عِيْنِ اطَاعَتِ اللَّهِ اسْتِ مَأْمُوْرِ فَرْمُوْدِهِ . . . الخ .

لِكُلِّ وَجْهَةٍ هُوْمَوْلِيهَا . . .

این آیه در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۴۳ نازل شده و مضمون آن بفارسی اینست که میفرمایند برای هر کسی مقصود و منظوری است که بجانب آن رو میکند و بطرف آن منظور و مقصود توجه مینماید و در طلب آن ساعی و جاهد است . کلمه مَوْلِيْ بمعنی توجه کننده و روی بطرف مقصود آورنده است و ضمیر مَوْلِيْهَا بکلمه وَجْهَةٍ بر میگردد یعنی هر کس صورت خود را بطرف مقصود و منظور خود بر میگردد و همیشه متوجه باوست .

.....

..... چندر از لسانی به شمار که ناسفته در صف قلب مانده  
 و چه مقدار از حوريات معانی که در فرقه های حکمت مستور  
 گشته که احدی من آنها ننورده " لَمْ يَطْمِئِنِّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ  
 وَلَا جَانٌّ اَنْتَهُمْ " .

لَا اَنْتَهُمْ بِالْبَصِيْرِ الْعَلِيِّدِ ...

بیان جمالبارک است جل جلاله و مضمونش اینست  
 که ... اگر خدا با چشم تیز بین نظر کنید و در راه رضای  
 الهی سالك شوید باین مطلب مهم بی خواهید بود که انبار  
 امراض و مخالفت اعداء هرگز نمیتواند آتش امر الهی را خاموش  
 کند ...

لَا اَنْتَهُمْ بِالْبَصِيْرِ الْعَلِيِّدِ ...

این بیان جمالبارک است بعد از آنکه در ایام مبارک  
 آیات قرآنی را در باره اهل الکتاب نقل فرموده اند  
 میفرمایند که مقصود از اهل الکتاب که مخاطب آیات مبارک است

لَمْ يَطْمِئِنِّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ

این آیه در سوره الرحمن قرآن مجید است و در وصف  
 حوران بهشتی است که میفرماید پیش از اهل ایمان کسی  
 وارد بهشت میشوند و این حوريات مخصوص آنها میشود  
 هیچکس از جن و انس بآن حوريات بهشتی دست درازی نکرده  
 و از آنان تمنع نیافته است مفسرین اسلام همواره این آیه  
 را بهشت موعود و حوريات آن تفسیر کرده اند و در اوصاف  
 حوريات چیزها نوشته اند که موجب حیرت است حتی طول  
 و عرض اعضاء و اجزاء بدن حوريات بهشتی را نیز نوشته اند  
 و لکن حقیقت معنی این آیه و امثال آن و حقیقت مقصود از  
 حوران بهشتی که قبل از اهل ایمان کسی بآنها دست  
 نیافته است در الواح و کلمات حق تعالی در این ظهور اعظم  
 ذکر شده که مهارت از معارف و حقایق عالیه است که در الواح  
 مبارکه نازل و قبل از مؤمنین باین امر مبارک دیگران از سایر  
 ملل و طوائف باین حقایق مستوره و معارف لطیفه دست  
 نیافته اند جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان فرموده اند

قرآنیه هستند همانا علمای یهود و پیشوایان مسیحی هستند که اتباع و پیروان خود را و مسلمین را از توجه بحق و ایمان برسول الله مانع میشوند و منحرف میساختند و بعد میفرمایند معنی حقیقی آیات مزبوره اینست لَوَ اَنْتُمْ بِطَرْفِ اللّٰهِ تَنْظُرُونَ اگر شما با چشم خداوندی بحقایق امور ناظر باشید اقرار خواهد کرد که مخاطب اصلی آیات قرآنیه که فرموده یَا اَهْلَ الْكِتَابِ . . . علمای عصر بوده اند نه عموم یهود و نصاری بطوری که مفسرین اسلامی گفته اند زیرا عموم افراد قوم و ملت تابع اقوال و دستورات پیشوایان خود بوده و هستند .

### لَوَ اَنْتُمْ فِي آيَاتِ اللّٰهِ تَتَفَكَّرُونَ

بیان مبارك جمالقدم جل جلاله است که پس از اثبات حجّت بودن آیات الهیه بر صدق ادعای مظاهر صادقیه رهانیه میفرمایند این مطلب مهم یعنی حجّت آیات الهیه را کسی میتواند ادراک کند که در آیات الهیه تفکر نماید و از روی دقت و انصاف کلمات مبارکه رهانیه را بخواند و در اطراف آن اندیشه کند .

.....

### لَوَ اَنْتُمْ فِي اسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ

این بیان مبارك جمالقدم جل جلاله است که بعد از ذکر معانی حقیقیه شمس و قمر و نجوم و ارض و سموات و اشاره بمعنی حقیقی تبدیل ارض و سما شرحی در باره تبدیل اراضی جزیره قلوب ناس در ظل ایمان بعظمه امرالله به اراضی طیبه که منابها سنبلات علم و حکمت شده است بیان فرموده و بعد میفرمایند که در ظل آثار ظهور اقدس الهی زمین ظاهر هم بحسب ظاهر تبدیل یافته و اختراعات و صنایع بدیعه در سایه ظهور مکلم طور در عالم ظاهر شده و زمین را قطعه واحده کرده و شئون و صفات ارض تبدیل یافته و اینهمه از اسرار ظهور الله لَوَ اَنْتُمْ فِي اسْرَارِ الظُّهُورِ تَتَفَكَّرُونَ .

### لَوَ اَنْتُمْ فِي جَزَائِرِ عِلْمِ الْفُرْقَانِ تَتَفَكَّرُونَ

این بیان از جمالقدم جل جلاله است که میفرمایند اگر شما در جزائر علم قرآن سیر و سیاحت نمائید و بحقایق

معانی آیات قرآنیه آگاه شوید تصدیق خواهید کرد که اکثر آیات که مشعر بر تحریف است در باره یهود نازل شده ( انتهى )

### لوح فاطمه

راوی لوح فاطمه جابر بن عبد الله انصاری است که شرح احوالش در ذیل عنوان جابر از قبل مسطور شده این حدیث شریف در کتاب اصول کافی ثقة الاسلام کلینی علیه الرحمه در قسمت کتاب الحجّه باب ما جاء فی الاثنی عشر . . . روایت شده است و سایر علمای متبّع شیعه نیز در کتب خود آنرا روایت فرموده اند علامه مجلسی نیز در کتاب بحار الانوار مجلد غیبت ( جلد سیزدهم ) در باب انتظار فرج و سایر ابواب آن نقل فرموده است و حضرت شیخ احمد احمائی در شرح الزیاره در نقاط مختلفه کتاب از قبیل ذیل جمله زیارت جامعه که فرموده " و اوصیاء نبی الله " و در ذیل جمله " نُزِیةُ رَسُولِ اللّهِ " و غیره این حدیث جابر را که بلوح فاطمه معروفست نقل فرموده و میتوان گفت همه علمای شیعه در کتب خود که در باره غیبت و قائم المهدی تألیف کرده اند این حدیث را نقل فرموده اند و اصل این حدیث

بشرحی که در اصول کافی وارد شده از این قرار است که . . . ابو بصیر از حضرت ابو عبد الله صادق بن محمد روایت کرده که آنحضرت فرمودند قَالَ ابی جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّهِ الْأَنْصَارِیِّ إِنَّ لَیَّ السَّكِّ حَاحَةً فَمَتَّ سَخْفًا عَلَیْكَ إِنَّ أَخْلَمُكَ فَأَسْأَلُكَ عَنْهَا فَقَالَ لَهُ جَابِرٌ أَرَأَى الْأَوْقَاتِ أَحَبَّهُ فَخَلَوُ بِیْهِ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ فَقَالَ لَهُ یَا جَابِرُ أَخْبِرْنِی عَنِ اللُّوحِ السَّیِّدِ وَرَأِیْتَهُ فِی یَدِی فَاطْمَئَنَّا عَلَیْهَا السَّلَامُ بِنَبِیِّ رَسُولِ اللّهِ مِنْ وَصَلَا أَخْبَرْتَكُ بِهِ أَى إِنَّهُ فِی ذَلِكِ اللُّوحِ مَكْتُوبٌ ، مضمون آنکه حضرت صادق فرمودند بدرم ( حضرت محمد بن علی الباقر ) بجابر بن عبد الله الانصاری فرمود مرا با تو نیاز می است هر زمان که برای تو زحمتی نباشد میخواهم آن را با تو در میان بگذارم و در باره آن از تو پرسش نمایم ، جابری عرض کرد که هر زمان اراده فرمائی من راضی هستم امام باقر ع روزی با جابر در خلوت ملاقات فرمود و گفت ای جابری میخواهم در باره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه زهرا دختر پیغمبر خدا در یمن خیر دهی و بمن بگوئی که حضرت فاطمه در باره مندرجات آن لوح بتوجه فرمود ؟ فَقَالَ جَابِرٌ أَشْهَدُ بِاللّهِ إِنَّی دَخَلْتُ عَلَیْ أُمِّكَ فَاطْمَئَنَّا عِ فِی حَیَاتِ رَسُولِ اللّهِ فَهَنَيْتُمَا بِوَلَادَةِ الْحُسَیْنِ وَرَأِیْتُمَا فِی یَدِهَا لَوْحًا أَخْضَرَ ظَنَنْتُ إِنَّهُ مِنْ زَمْرُودٍ وَرَأِیْتُمَا



فیه کتابا ابیض شبه لون الشمس فقلت لها یا بنی وانی یا بنت رسول  
 اللهم ما هذا اللوح فقالت هذا لوح اهدا الله الی رسولہ فیه  
 اسم ابی و اسم بعلی و اسم ابنی و اسم الاوصیاء من ولدی و اعطانی  
 ابی لبشرتی بذلك . جابر عرض کرد خدا گواهاست که من روزی  
 بحضور مادر بزرگوارت فاطمه زهرا مشرف شدم و هنوز رسول الله  
 ص در قید حیات بودند و بحضور دختر پینهمبر که رسیدم تولد  
 فرزندش حسین را با تبریک و تهنیت گفتم و مشاهده کردم که  
 در دست فاطمه لوح سبزرنگی است و گمان بردم از زمرد است  
 و در آن لوح کتاب سفید رنگی بود مانند رنگ آفتاب عرض کردم  
 پدر و مادرم فدای تو باد این لوح چیست فاطمه ع فرمود این  
 لوح را خداوند به پدر رسول الله عنایت فرموده و در این لوح  
 اسم پدرم و نام شوهرم و نام دو فرزندم (حسن و حسین) و اسم  
 اوصیاء رسول الله که از اولاد من هستند نوشته شده و پدرم  
 این لوح را بمن عنایت فرموده که مرا باین موهبت الهی بشارت  
 بدهد . قال جابر فاعطتني أمك فاطمه ع فقراتہ و استنسخته فقال  
 له أبي فهل لك يا جابر ان تعرض علي قال نعم فمشي معه أبي الي  
 منزل جابر فاخرج صحيفه من رق فقال يا جابر انظر في  
 كتابك لا قره عليك فنظر جابر في نسخته فقرأ أبي فمس له  
 خالف حرفا فقال جابر فاشهد بالله انني  
 هكذا رأيتہ في اللوح مكتوبا جابر گفست سپس

فاطمه ع آن لوح را بمن دادند من آنرا خواندم و از روی آن  
 استنساخ کردم پدرم ( حضرت باقر ) جابر فرمود آیا ممکن  
 است آن لوح را بمن نشان بدهی ؟ جابر عرض کرد آری و  
 پدرم با جابر بطرف منزل جابر روان شد ، جابر صفحه ای  
 از کاغذ بیرون آورد ، پدرم فرمود ای جابر تو در نسخه خود  
 نگاه کن تا من بخوانم ( یعنی دو نسخه را با هم مقابله  
 کنیم ) جابر بنسخه خود نظر میکرد و پدرم قرائت فرمود  
 هر دو نسخه با هم مطابق بود و حتی يك حرف هم بایکدیگر  
 اختلاف نداشت جابر عرض کرد خدا شاهد است که من همین  
 این لوح را در لوح فاطمه دیدم که نوشته شده بود ، بعد  
 از این مقدمه اصل لوح را نقل کرده بقرار ذیل :

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ هٰذَا كِتَابٌ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَكِیْمِ  
 لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّهِ وَ نُوْرِهِ وَ سَفِیْرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ دَلِیْلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ  
 الْاَمِیْنُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ عَظُمَ بِهَا مُحَمَّدٌ اَسْمًا وَّ اشْكُرْ  
 نِعْمٰتِیْ وَ لَا تَجْحَدُ الْاِیُّ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا قَاصِمُ  
 الْجَبَّارِیْنَ وَ مُدِیْلُ الْمَظْلُوْمِیْنَ وَ دِیَانُ الدِّیْنِ اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ  
 لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا فَمَنْ رَجَا غَیْرَ فَضْلِیْ اَوْ خَافَ غَیْرَ عَدْلِیْ عَذَّبْتُه  
 عَذَابًا لَا اَعْزَبُ بِهِ اَحَدًا مِنَ الْعٰلَمِیْنَ فَاِیَّیْ فَاعْبُدْ وَ عَلَیَّ  
 فَتَوَكَّلْ اِنِّیْ لَمْ اُبْعَثْ نَبِیًّا فَاكَمَلْتُ اَیَّامَهُ وَ اِنْقَضَتْ مُدَّتُهُ اِلَّا  
 جَعَلْتُ لَهُ وَصِیًّا وَ اِنِّیْ فَضَّلْتُكَ عَلَی الْاَنْبِیَاءِ وَ فَضَّلْتُ وَصِیَّتَكَ

عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَأَكْرَمْتَكَ شَبْلِيكَ وَسَبْطِيكَ حَسَنَ وَحُسَيْنَ فُجِعَلَتْ  
 حَسَنًا مَعْدِنَ عَلِيٍّ بَعْدَ انْقِضَاءِ مِدَّةِ أَبِيهِ وَجَعَلْتُمْ حُسَيْنًا  
 خَازِنَ وَحَبِيبِي وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ وَخَتَمْتَ لَهُ بِالسَّمَاعَةِ فَهُوَ  
 أَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ وَأَرْفَعُ الشَّهَادَةُ دَرَجَةً جَعَلْتُمْ كَلِمَتِي  
 التَّامَةَ مَعَهُ وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ بِمِثْرَتِهِ أُحِبُّ وَأُحِبُّ سَبَبِ  
 أَوْلِيَائِهِمْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ وَرَبُّ الْأَوْلِيَاءِ الْمَاضِينَ وَابْنُ سَبَبِهِ  
 شَيْبَةَ بَدِيَّةِ الْمُحْمُودِ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ عَلِيِّ وَالْمَعْدِنِ لِحِكْمَتِي سَيِّدِي  
 الرَّتَابُونَ فِي جَعْفَرِ الرَّابِّ حَلِيدِ كَالرَّابِّ عَلِيٍّ مَقِّ الْقَوْلِ بِنَفْسِي  
 لَا كَرُونَ مَثْوَى جَعْفَرٍ وَلَا سَرْنَةَ فِي أَشْيَاعِهِ وَأَنْصَارِهِ وَأَوْلِيَائِهِ  
 أُتِيحَتْ بَعْدَهُ مَوْسَى فَتَنَهُ عَمِيَاءُ حِنْدِسٍ لِأَنَّهُ خَيْطٌ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ  
 وَحُجَّتِي لَا تَخْفَى وَإِنَّ أَوْلِيَاءِي يُصَقُّونَ بِالْكَأْسِ الْأَوْثَى مَنِ  
 جَحَدَ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَحَدَ نِعْمَتِي وَمَنْ غَيَّرَ آيَةً مِنْ كِتَابِي  
 فَقَدْ اقْتَرَى عَلَيَّ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ عِنْدَ انْقِضَاءِ مُدَّةِ  
 مَوْسَى عَبْدِي وَحَبِيبِي وَخَيْرَتِي فِي عَلِيٍّ وَلَيْسِي وَنَاصِرِي وَمَنْ  
 أَضَعَّ عَلَيْهِ أَعْيَاءَ النَّبُوَّةِ وَأَمْتَحَنَهُ بِالْإِضْطِلَاعِ بِهَا يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتُكَ  
 مُسْتَكْبِرَةٌ يُدْفَنُ فِي الْمَدِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ (مقصود  
 اسکندر ذوالقرنین است که شهر طوس را بنا نهاد و در  
 روایات این موضوع بصراحت ذکر شده است و طوس مدفن  
 حضرت علی بن موسی الرضا امام هشتم شیعیان است) إِلَى  
 جَنْبِ شَرِّ خَلْقِي (مقصود هارون الرشید خلیفه عباسی است

که در طوس مدفون است و قبر حضرت رضاء پهلوی قبر  
 هارون قرار گرفته است) حَقُّ الْقَوْلِ مِنْي لِأَسْرَنَهُ بِمُحَمَّدٍ  
 ابْنِهِ وَخَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَوَارِثِ عِلْمِهِ (مقصود امام جواد محمد  
 بن علی الرضاء است که ملقب بتقی است) فَهُوَ مَعْدِنُ عَلْمِي  
 وَمَوْضِعُ سِرِّي وَحُجَّتِي عَلِيٌّ خَلْقِي لِأَيُّوْمِنَ عَبْدٌ بِهِ الْأَجْعَلْتُ  
 الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ وَشَقَعْتُهُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ كُلِّهِمْ قَدْ  
 اسْتَوْجَبُوا النَّارَ وَأَخْتَمُ بِالسَّمَاعَةِ لِابْنِهِ عَلِيٍّ (مقصود امام  
 علی النقی امام دهم است) وَلَيْسِي وَنَاصِرِي وَالشَّاهِدِ  
 فِي خَلْقِي وَآمِنِي عَلِيٌّ وَحَبِيبِي وَأُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي  
 وَالْخَازِنَ لِعَلِيٍّ الْحَمَنَ (مقصود امام حسن عسکری است  
 که امام یازدهم شیعه است) أَكْمَلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً  
 لِلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مَوْسَى وَبِهَاءُ عَيْسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذَلُّ  
 أَوْلِيَاءِي فِي زَمَانِهِ وَتَتَهَادَى رُغُوسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُوسُ  
 التُّرْكِ وَالِدِيَّاسِمُ فَيَتَلَوْنَ وَيَحْرَقُونَ وَيَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ  
 وَجِلِينَ تُصْبِعُ الْأَرْضُ بَدَائِهِمْ وَيَغْشُوا الرُّيْلُ وَالرَّنَّةُ فِي نِسَائِهِمْ  
 أَوْلِيَاكَ أَوْلِيَاءِي حَتَّى يَهْمُ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءِ حِنْدِسٍ وَبِهِمْ أَكْشِفُ  
 الزَّلَازِلَ وَأُدْفَعُ الْأَصَارَ وَالْأَغْلَالَ أَوْلِيَاكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ  
 رَحْمَةٌ وَأَوْلِيَاكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ (کتاب الحجة اصول کافی)  
 این حدیث مطابق نسخه اصول کافی نقل شد و در سایر  
 کتب در برخی الفاظ و جمعات اختلاف موجود است و نسخه

بدنهای بسیار از الفاظ و کلمات بچشم میخورد ابتدا در لوح فاطمه خطاب بحضرت رسول ص مطالبی فرموده و سپس اسامی آنچه اطهار علیهم السلام یکی بعد از دیگری ذکر شده و پس از نام حضرت امام حسن عسکری میفرماید که پسر او محمد حجت الهیه و تکمیل اراده روحانیه است و آن حضرت یعنی قائم موعود دارای کمال موسی و نورانیت و بهاء حضرت عیسی و صبر و شکیبائی ایوب است دوستان و اولیای خدا در زمان او ذلیل و خوار میشوند و سرهای اولیای من مانند سرهای ترک و دایلم بهدیّه فرستاده میشود کشته میشوند و سوزانیده میشوند و گرفتار بیم و هراس و خوف هستند زمین از خونشان رنگین میشود و ناله و فریاد زنان آنها بلند میگردد اینها هستند که در حقیقت واقع دوستان منند و بواسطه آنان هر فتنه و گرفتاری سخت و هراسناک و تاریکی را بر طرف خواهم کرد و اضطرابات و مشکلات و قید و بندها را بواسطه آنان از بین خواهم برد آنان هستند که رحمت پروردگارشان بر ایشان نازل میشود و در روز خداوند بآنان میرسد و آنان هستند که راه راست را یافته اند و بصراط مستقیم هدایت شده اند . انتهى

این بیانات را ملاحظه میفرمائید که فقط در باره قائم محمد و اصحاب آنحضرت فرموده اند مضمون بیانات مبارکه

در باره اصحاب حضرت نقطه اولی جل ذکره کاملاً بوقوع پیوست اصحاب آن بزرگوار در دوره آنحضرت ذلیل و خوار شدند و منسوب و مقتول گشتند و باتش بیداد سوزانده شدند و سرهای شهدای نیریز را بر سر نیزه ها کردند و از شیراز بطرف طهران بردند و چون به آهاده رسیدند فرمان شاه رسید که در همانجا دفن کنند و لهذا سرها را از نیزه ها گرفتند و در حدیقه الرحمن آهاده دفن کردند و در هنزای یزد یکی از مؤمنات صالحات را پس از ازیت و آزار بسیار در آتش افکندند و سوزانیدند . پیروان آن بزرگوار همه حال از کید و ظلم اعداء در خوف و هراس بودند زنها را اسیر کردند و فریاد و فغان زنان اصحاب بعنان آسمان رسید زمینی از خون شهدای امر الهی رنگین شد و آنچه را که در لوح مزبور فرموده بودند در دوره ظهور حضرت قائم محمد نقطه اولی جل ذکره الاعلی واضح و آشکار گردید و بشرحی که در متن کتاب ایقان از قلم حضرت رحمن نازل شده جمیع مندرجات لوح فاطمه بوقوع پیوست . ولکن بهانه جوئیان همه این وقوعات را که مانند آفتاب روشن و واضح است نادیده گرفته و اعتراضاتی غیر وارد را بهانه کرده اند و در کتب ردیه خود نوشته اند از جمله آنکه در لوح مزبور بعضی از ذکر امام عسکری فرموده باینه محمّد و میگویند این جمله

دلالت دارد که باید موعود منتظر فرزند بلا فصل حسن  
عسکری باشد و در این مقام بمناسبت سخنی چند در این  
خصوص نگاشته میشود تا طالبان را راه نماید و متبصران  
را بحقایق آشنا سازد .

کله ابنه محمد <sup>رضی الله عنه</sup> وقتی دلالت بر فرزند بلا فصل امام حسن  
عسکری دارد که برای آن حضرت فرزندی بوجود آمده باشد  
اگر حقیقتاً آنحضرت را فرزندی بود چرا شیعیان بعد از آن  
حضرت به بیست ( ۲۰ ) فرقه تقسیم شدند و هر یک براهی  
رفتند شرح این مطلب عجیب در کتب احادیث و تواریخ  
اسلامی مسطور است علامه شهرستانی در ملل و نحل و کتاب  
فرق الشیعه نویختی و غیبت طوسی و بحار الانوار علامه مجلسی  
و غیرها شرح این فرقه های شیعه را نوشته اند مرحوم عباس  
اقبال آشتیانی در کتاب مفید خاندان نویختی شرح مفصلی  
در این باره نوشته است و من قسمتی از گفتار او را که در آخر  
مقاله خود خلاصه کرده است از کتاب مزبور عیناً در اینجا  
نقل میکنم . ( خاندان نویختی اقبال آشتیانی ص ۱۶۲ -  
۱۶۵ ) قوله ره : اینک فهرست فرق شیعه بعد از رحلت  
امام یازدهم و اشاره بمنابعی که در آنها زکری از ایشان  
هست :

۱- امامیه اثنی عشریه ( فرقه ۱ عیون و مساسن و فرقنه

۱۲ فرق الشیعه )

- ۲- طرفداران زنده بودن امام یازدهم و غیبت و رجعت  
آنحضرت بعنوان مهدی ( فرق ۶ عیون ۲ شهرستانی ) غیبت  
طوسی صفحه ( ۱۴ ) کمال الدین ص ۲۴ )
- ۳- معتقدین برحلت امام یازدهم و قیام آنحضرت بعد  
از رحلت ( فرق ۲ عیون ۳ شهرستانی ۲ غیبت طوسی صفحه  
۶۲ و ۱۴۲ )
- ۴- بگروه از جعفریه معتقد برحلت امام یازدهم و امامت  
جعفر برادر آنحضرت بنص از طرف امام یازدهم ( فسوق ۳  
عیون ۴ شهرستانی ۳ غیبت طوسی ص ۱۴۳ )
- ۵- فرقه دیگر از جعفریه طرفدار امامت جعفر بنص از طرف  
امام دهم و معتقد ببطال امامت امام یازدهم ( فرق ۶ عیون  
۵ شهرستانی ۴ )
- ۶- محمدیه : یعنی طرفداران امامت محمد بن الامام علی  
الهادی که در حیات پدر فوت کرده بود و معتقد بمدعی  
بودن امام یازدهم و جعفر در باب امامت و منتظر قیام محمد  
بعنوان مهدی و قائم ( فرق ۵ عیون ۶ شهرستانی ۵ غیبت  
طوسی ص ۶۰ و ۱۲۹ کمال الدین ص ۶۳ )
- ۷- طرفداران امامت فرزندی از امام یازدهم بنام محمد  
( شیخ مفید بنقل از نویختی این فرزند را علی بنامند )

- که دو سال قبل از رحلت امام یازدهم متولد و از خوف جعفر و دشمنان دیگر مستور شده ( فرق ۶ عیون ۷ شهرستانی ۶ )
- ۸- منکرین فرزند داشتن امام یازدهم در حیات خود و طرفداری پسری از آن حضرت که هشت ماه بعد از رحلت امام یازدهم متولد یافته و ادعای غیبت و انتظار رجعت او ( فرق ۷ عیون ۸ شهرستانی ۷ )
- ۹- منکرین فرزند داشتن امام یازدهم اصلاً و معتقدند بحامله بودن یکی از کنیزکان آنحضرت پسری که با ادعای ایشان هر وقت آن کنیزک آن پسر را بدنیا بیاورد ولو پس از صد سال دیگر باشد بعد از امام یازدهم مقام امامت دارد ( فرق ۸ عیون ۹ غیبت طوسی ص ۶۱ شهرستانی این فرقه را در ضمن فرقه ۸ دارد )
- ۱۰- طرفداران انقطاع امامت پس از رحلت امام یازدهم بعلمت معصیت مردم و غضب خدا بر ایشان ( فرق ۹ عیون ۱۰ شهرستانی ۸ غیبت ص ۵۱ و ۶۳ و ۱۴۵ )
- ۱۱- نفیسیه - طرفدار امامت محمد پسر امام دهم در حیات آنحضرت و معتقد با امامت جعفر بعد از محمد بنص از طرف محمد بوسیله نفیس غلام امام دهم و منکر امامت امام یازدهم ( فرق ۱۱ عیون ۱۱ شهرستانی و غیبت طوسی این فرقه را ندارند )

- ۱۲- مشکوین در باب امامت - معتقد بر رحلت امام یازدهم و خالی نماندن زمین از حجت ولی منتظر روشن شدن مسئله امامت ( فرق ۱۱ - عیون ۱۲ - شهرستانی ۱۰ - غیبت ص ۱۶۳ )
- ۱۳- طرفداران پسر منتظر امام یازدهم بنام محمد ولی معتقد بر رحلت و رستاخیز او ( فرق ندارد عیون ۱۳ - شهرستانی ندارد غیبت طوسی ص ۶۰ )
- ۱۴- طرفداران رحلت امام یازدهم و منتظر قیام فرزند غائب آن حضرت و معتقد بخالی نماندن زمین از حجت ولی مشکوک در اینکه این فرزند قبل از رحلت امام یازدهم متولد یافته یا بعد از آن ( شهرستانی فقط ۹ )
- ۱۵- فطحیه - طرفدار رحلت امام یازدهم و امامت جعفر بعد از آن حضرت ( فرق ۱۳ عیون ۱۴ شهرستانی ندارد غیبت ص ۶۲ - ۱۴۵ )
- ۱۶- کسانی که در باب فرزند داشتن یا نداشتن امام یازدهم در شبهه بوده اند و در انتظار آنکه مسئله روشن شود فرزند داشتن امام یازدهم را فعلاً پذیرفته بودند ( غیبت طوسی ص ۱۶ و ۱۴۴ )
- ۱۷- واقفیه در مسئله امامت که میگویند حقیقت حال بر ما مجهول است و مادر هر مورد که در میان شیعه اختلافی

بروز کند بیکی از آل محمد ( الرضا من آل محمد ) مراجعه  
میکنیم تا آنکه خداوند حجت خود را بر خلق ظاهر کند  
و چنین کسی هر وقت ظاهر شود در قبول امامت او احتیاجی  
بمعجزه و کرامت نیست بلکه گرویدن جمیع مردم با او بهر منازعه  
و بلا مانع معجزاوست ( شهرستانی ۱۱ )

( این کلمه رضا یا الرضا من آل محمد را طرفداران علویین  
و قتیکه کس معینی از ایشان را در نظر نداشتند بکار میبردند  
چنانکه حلاج در اول امر مردم را با امامت شخصی بهمین  
عنوان میخواند و نام او را نمیبرد . . . برای شاهد استعما  
این کلمه بکتاب کمال الدین صدوق رجوع کنید )

۱۸ - طرفداران سیزده امام یعنی قائلین بر حلت امام -  
دوازدهم و معتقد به امامت پسری از آن حضرت ( غیبت  
طوسی ص ۱۴۷ ) این فرقه غیر از کسانی هستند که مشمل  
ابونصر هبه الدین محمد ائمه را سیزده میدانستند و زید بن  
علی را نیز در عداد ایشان میآوردند .

۱۹ - طرفداران حلاج یعنی معتقدین بختم امامت پس  
از امام دوازدهم و نزدیک بودن قیام قیامت ( حسین بن  
منصور حلاج صوفی معروف بدوازده امام بیشتر عقیده  
داشت و میگفت که امام دوازدهم وفات یافته و دیگر امامی  
ظاهر نخواهد شد و قیام قیامت نزدیکست ) خاندان نوختی

ص ۱۱۰ ( )

۲۰ - پیروان عقیده ای که آن را صاحب الفهرست یا بوسهل  
نوختی نسبت داده ( ابن الندیم در الفهرست در باب  
غیبت بابوسهل رای خاصی که هیچکس قبل از او باظهار آن  
نبردخته بود نسبت میدهد و آن اینکه ابوسهل میگفته است  
که من با امامت فرزند امام یازدهم یعنی حضرت قائم معتقد  
ولی میگویم که امام دوازدهم در حال غیبت رحلت یافته و فرزند  
او در حال غیبت جانشین او گردیده و این ترتیب یعنی  
انتقال امامت از پدر بفرزند در غیبت دوام خواهد داشت  
تا آنکه مشیت الهی باظهار امام غایب قرار بگیرد . . . خاندان

نوختی ص ۱۱۰-۱۱۱ ( )

مرحوم اقبال بعد از ذکر فرقه های بیست گانه شیعه در باره  
غیبت امام میگوید : مقالات این بیست فرقه بعضی ببعضی  
دیگر خیلی شبیه است و بهمین جهت هم مؤلفین قدیم  
زیاد بین ایشان تفصاوت نمی گذاشتند . . . الخ ، انتهى

ملاحظه فرمودید که بعد از رحلت امام حسن عسکری ع چه  
اختلافی بین شیعه پیدا شد و اگر حضرت عسکری ع فرزند  
داشت و امام وقت و حجت ظاهر الهیه بود هیچوقت  
اینهمه اختلاف در بین شیعه پیدا نمیشد زیرا امام ع لازم  
است که در صورت بروز چنین اختلافی عجیب فوراً آشکار شود

و خود را بخلق معرفی کند و رفع اختلاف فرماید و آنچه را که در کتب غیبیه در باره تولد امام غایب و غیبتش در سرداب سامرا و رحلتش بشهر جابلقا و جاهلصا و عمر طولانی او نوشته اند عقل سلیم از قبول آن امتناع دارد محمد بن یعقوب کلینی ثقة الاسلام در اصول کافی در باب رحلت امام حسن عسکری ع داستانی را نوشته و روایت فرموده است مشعر بر اینک که حضرت عسکری ع فرزند ی نداشتند و خلیفه وقت در این خصوص تحقیق کرد و یکی از کنیزکان عسکری ع مدعی حاصل شد و او را بحکم خلیفه تحت نظر قرار دادند تا آنکه کذب ادعای او بثبوت رسید و پس از تحقیق کامل ترک کذب عسکری را بین مادرش و برادرش جعفر تقسیم کردند زیرا فرزند ی برای آن حضرت نبود و این موضوع صریح بیان صاحب اصول کافی است بعضی کلمه پاینه محمد را که در لوح فاطمه ذکر شده در این ایام و قبل از این نیز دلیل میآوردند که باید موعود فرزند هلافصل حضرت عسکری ع باشد ولی این موضوع وقتی مسلم است که آن حضرت فرزند ی داشته باشد و چنانچه گفته شد دلائل مدعیان فرزند داشتن امام عسکری ع بسیار علیل است و قابل قبول نیست بشرحی که خواهم نوشت و بنابراین کلمه این در حدیث اشاره بانست که حضرت موعود از آل محمد و خاندان رسالت

و نبوت است و نسب شریفش برسول الله می پیوندد و این همان تعبیری است که شیخ صدوق در کتاب الغیبیه در چند جا بهمین بیان جواب مخالفین و شکاکین زمان خود را داده است و تفصیل آن موقوف به مراجعه کتاب الغیبیه طوسی است ، اگر محقق منصف در مسائلی که طرفداران فرزند عسکری ع برای اثبات منظور خود بدان تمسک جسته اند مراجعه کند بقدری مطالب عجیبه و امور غریبه مشاهده مینماید که موجب شگفتی او میشود اصل داستان تولد قائم و داستان مادرش نرجس دختر برادر قیصر روم و داستان تولد فرزند ی از او بروایت حکیمه عمه امام عسکری ع و غیره بقدری مخشوش و مضطرب است که عقل سلیم از قبول آن صرفنظر مینماید .  
 در اینجا بطور اجمال اختلاف اخبار را در باره مسائلی مزبوره ذکر مینمایم :  
 ۱- اختلاف در باره اسم مادر محمد بن الحسن المصکری ع علامه مجلسی ره بنقل از کتب معتبره شیعه در مجلس غیبت بحار الانوار نام مادر محمد بن الحسن ع را مختلف ذکر کرده است از اینقرار : نرجس ، صقیل ، ملیکه ، ریحانه ، صقیل ، سوسن ، (جاریه حکیمه) ، راوی گوید بمن خبر داد محمد بن موسی طوسی و گفت خبر داد بها اہوسکین از بعضی از اصحاب تاریخ که نام مادر منتظر

حکیمه است ( با آنکه حکیمه را دختر امام محمد تقی و همسر  
 امام حسن مسکری ع معرفی کرده است ) و نیز در همین  
 کتاب مرحوم مجلسی از این خلکان روایت کرده که در وفیات  
 الامیاء فرموده است که نام مادر صاحب فرمود ابی انعم  
 است و باز فرموده که نام مادر حجه بن الحسن فریم بنت  
 زینب قلوبه است . و این روایت چنانچه ملاحظه میفرمائید  
 بکلی اساس داستان نرجس دختر برادر قیصر روم و پاینده  
 آن افسانه عجیب را متزلزل میسازد و مسیحی بودن او را از  
 بین میبرد و او را فریب خالص معرفی میکند و در مقام دیگر  
 از فیهت بحار فرموده که امام فایز از کنیزی سیاه متولد شد  
 باین شرح که زینب الکتابی روایت کرده از حضرت امام محمد  
 باقر ع که فرمود صاحب این امر در فیهت شبیه بهیوست  
 است و از کنیز سیاه متولد خواهد شد و از همه عجیب تر  
 آنستکه در روایتی از قول حکیمه تصریح میکند که مادر  
 محمد بن الحسن کنیز حکیمه بوده است که حضرت مسکری  
 او را در خانه حکیمه می بیند و نظر تندی با او میاندازد  
 و بالاخره از شرح و تفصیل بسیار حکیمه کنیز خود را با امام  
 حسن مسکری ع می بخشد از این روایت معلوم است که  
 داستان قیصر روم بکلی بی اساس است یا للمجبب اگر  
 اینطور است پس داستان طولانی بشر بن سلیمان نخاس

( برده فروشی ) که در کتب فیهت از آن با آب و تاب بسیار  
 تلمیح کرده اند چیست؟ این جمله که ذکر شد از مجلد  
 فیهت بحار الانوار مجلسی " جلد سیزدهم " باب تولد قائم  
 نقل شد و در کتب فیهت طوسی و کمال الدین صدوق و امالی  
 شیخ طوسی و فیهت نعمانی و کمال الدین صدوق و امالی  
 صدوق و نوادر الاخبار فی کاشانی و امثال آن که اینک  
 در نزد نگارنده موجود است از این قبیل اقوال بسیار است .  
 ۲- اختلاف روایات در باره تولد آنحضرت و سال وقوع آن و  
 سایر امور مجریه ای که اتفاق افتاده است ؛  
 این موضوع هم در کتب مهیه شبیه امامیه بتفصیل و اختلاف  
 بسیار نقل شده است راوی تولد حجه بن الحسن که از صفای  
 مشاهده میکند " حکیمه خاتون " یا " حلیمه خاتون " است  
 ( کلمه خاتون را مولفین معاصر بنام او افزوده اند ) میگویند  
 حکیمه یا حلیمه دختر حضرت امام محمد تقی و خواهر امام  
 علی نقی و همه امام حسن مسکری است ولی در تواتر شیخ  
 مشهوره برای حضرت امام محمد تقی دختر بنام حکیمه یا  
 حلیمه ثبت نشده است و این همه بزرگوار فضل در دوره امام  
 حسن مسکری پیدا میشود و داستان تولد محمد بن الحسن  
 را بطور عجیبی نقل میفرماید .  
 صاحب کتاب جنات الخلود که از کتب معتبره شبیه و در سال



هزار و یکصد و بیست و پنج هجری قمری تألیف شده و نام آن کتاب شامل تاریخ تألیف اوست در ضمن احوال حضرت امام محمد تقی ع در جدول عدل اولاد آنحضرت میگوید بقول اصح دو پسر و دو دختر داشت پسران یکی علی بن محمد ملقب بنقی است که امام دهم است و دیگری موسی و از دختران یکی فاطمه و دیگری امامه و بهیچوجه زکری از حلیه یا حکیمه نشده ولی در این اواخر علمای شیعه در تألیفات خود نام حکیمه را جزو اولاد حضرت امام محمد تقی ع آورده اند که شاید بتوانند بنیان داستان تولد موعود را سر و سامانی ببخشند .

باری تاریخ تولد محمد بن الحسن در اخبار و احادیث باختلاف ذکر شده است و چون بحار الانوار مجلد غیبت و سایر کتب غیبت مراجعه شود سبب تعجب میگردد در باب ولادت حجه بن الحسن در غیبت بحار الانوار فرموده است که تولد آن طفل در نیمه شعبان سال ۲۵۵ هـ ق بود و نیز سال ۲۵۶ و لیله هشتم شعبان سال ۲۵۶ و نیز روز جمعه و شب جمعه و نیز شب جمعه ماه رمضان سال ۲۵۴ هـ ق و نیز رمضان سال ۲۵۵ و ۲۵۶ و نیز بیست و سیم رمضان سال ۲۵۱ و نیز روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ و نیز جمعه سوم شعبان سال ۲۵۲ و ۲۵۶ و امثال آن بسیار

است .

ملاحظه فرمائید که داستان سرا و روایت کننده زنی مجهول الحال و سال تولد طفل تا این درجه مورد اختلاف آیات میشود بچنین اساس متزلزلی بنای معتقدات مذهبی قرار داشته باشد ؟ اختلافات و تناقض ها که در داستان نرجس برادر زاده قیصر روم و در داستان تولد محمد بن الحسن موجود است بینهایت در نوع خود عجیب و غریب است و عقل سلیم را متعجب میسازد که چگونه ممکنست چنین وقایعی اتفاق افتاده باشد ، این داستانها در کتب غیبت طوسی و نعمانی و بحار الانوار و اکمال الدین صدوق و نوادر الاخبار فیض کاشانی و اصول کافی و نجم الثاقب نوری و منتهی الامال قمی محدث معاصر و غیرهم با اختلاف بسیار نقل شده و ذیلا بنکات عجیبه آن اشاره میکنم :

مرحوم مجلسی در بحار الانوار مجلد غیبت که جلد سیزدهم است بیانی مفصل درباره پسر بن سلیمان نخاس ( پسرده فروش ) آورده است که خلاصه آن اینست : پسر بن سلیمان گفت که کافر غلام و خادم حضرت امام علی النقی الهادی ع مرا بخدمت حضرتش احضار کرد و آن حضرت پس از عنایات بسیار مرا برای خریدن کنیزی مأمور ساخت که بیفدا بروم و او را از علامات مخصوصه اش بشناسم و برای حضرتش

خریداری نمایم و امام هادی ع مکتوبی ببلغت و لسان رومی  
نگاشتند که آنرا بکنیزك بد هم من حَسَبِ الْاِمَامِ اَبِي اَبِيهِمْ د  
مطابق دستور آنحضرت کنیزك را یافتم و خریداری کردم  
و از حالش جوینا شدم کنیزك شرح حال خود را برای من بیان  
کرد و گفت من ملیکه دختر پشوما پسر قیصر روم هستم و مادرم  
از اولاد شمعون صفا ( پطرس حواری ) بزرگترین حواریان  
حضرت عیسی است قیصر میخواست مرا به پسر برادرش تزویج  
کند و من آنوقت سیزده ساله بودم پس سیزده نفر کشیش  
و رهبان و هفتصد نفر اشراف و اعیان و چهارهزار نفر عساکر  
در مجلس حاضر کرد و مرا بر تختی مُکَلَّل با اصناف جواهر  
نشانید علمای نصاری در پیشبت هائی که روی تخت بودند  
با احترام صف کشیده اسفار انجیل را گشودند ناگاه بتها همه  
ریختند و پایه های تخت شکست و پسر برادر جَدَم قیصر  
بزیر افتاد و غش کرد من شب در خواب حضرت مسیح را دیدم  
که بخدمت حضرت رسول عرض کرد که من تزویج میکنم دختر  
وصی خود شمعون را به پسر وصی تو که نامش حَسَن عسکری  
است من از خواب بیدار شدم و از عشق حَسَن عسکری بهیصار  
شدم . . . ( در شبهای دیگر خوابهای متعدد دیگری  
می بیند و او را در خواب پس از قبول دین اسلام به امام  
حسن عسکری عقد می بندد ) میگوید امام حسن عسکری

هر شب در خواب نزد من می آمد و آخر کار بمن دستور داد و  
گفت که مطابق دستورش عمل کنم فرمود که جد تو قیصر  
عسکری بقتال ضلعین میفرستد تو تفسیر صورت بد و بایشان  
داخق شو و چند کبیر با خود بردار . . . ملیکه میگوید حسن  
مطابق دستور شوهرم که در خواب بمن داده بود عمل کردم  
و بالاخره در جنگ جزو اسیران گرفتار شدم و کسی ندانست  
که من دختر ملیک روم . . . پسر بن سلیمان میگردد  
از آنکه به حضور امام هادی مشرف شدم و کبیر را تقدیم گسردیم  
امام ع پندرجس فرمود ( در اینجا معلوم نیست چرا پس  
جهت نام کنیزك از ملیکه به نرجس تبدیل شده است ؟ ) پسر  
مژده بد هم که از تو پسری متولد میشود که عالم را بر از ملک  
و داد خواهد کرد و امام نرجس را بخوهر خود حکیم  
میسپارد تا او را آداب و سنن دین بیاموزد .  
این جمله که ذکر شد خلاصه داستان عجیب پسر بن سلیمان  
بود که حشو و زواید آن را نقل نکردم و این داستان از چند  
وجه دلیل و مستقیم است :  
اول آنکه در آنزمان بین روم و عرب جنگی اتفاق نیفتاده تا  
منجر به اسیری ملیکه یا نرجس بشود .  
دوم ، پشوما یا پشوما پسر قیصر روم در آن ایام نبوده است .  
سوم ، داخل شدن دختر نسا ز پرورد های مانند ملیکه یا نرجس

که در مجلس جشن وی چندین هزار نفر حاضر باشند در لشکرگاه  
 با تغییر هیئت و صورت معقول نیست .  
 چهارم ، پطرس حواری ( شمعون صفا ) اصلاً فرزندی  
 نداشت که ملیکه مادر خود را از نسل او معرفی میکند ، پطرس  
 رسول بشرحی که در کتب تاریخ مسطور است با برادرش و زن  
 و مادر زنش بوده و پس از مرگ زنش مادر زنش با او بود و در  
 هیچ تاریخی فرزندی برای او نوشته نشده .  
 پنجم ، مسیحیان بت پرست نیستند که در بالای تخت  
 عروس بندها را بگذارند و در آن مجلس بندها سرنگون شود .  
 ششم ، اول میگوید که من دختر یسوعا پسر قیصر هستم  
 و بعد میگوید کسی ندانست که من دختر ملک روم .  
 هفتم ، اول اسمش ملیکه بود و غلطاً تبدیل به نرجس شد .  
 هشتم ، بشرحی که در اوراق قبیل ذکر شد بجز نام  
 ملیکه و نرجس اسامی مختلف دیگری هم با او داده شده و این  
 زن عجیب گاهی رومی و زمانی عرب ، گاهی شاهزاده و زمانی  
 کنیز حلیمه و گاهی کنیز سیاه و امثالها میشود .  
 این بود بنحو اجمال داستان بشر بن سلیمان نخاس و هویت  
 ملیکه یا نرجس .  
 داستان تولد طفل مزبور هم از داستان مادرش عجیب تر  
 است . راوی تولد که ادعای مشاهده میکند همان حکیمه

یا حلیمه معلوم الحال است ، مشارالیه را در کتب فیثیت  
 و کتاب بحار الانوار دختر امام محمد تقی امام نهم شیعه  
 اثنی عشریه معرفی کرده است که خواهر امام علی نقی و عمه  
 حضرت امام حسن مسکری می شود . داستانی را که حکیمه  
 نقل کرده بسیار مخشوش و مضطرب است ، در اینجا از روی -  
 ترجمه فارسی کتاب فیثیت بحار الانوار مجلسی که موثق و معتقد  
 شیعه امامیه است مطالب از داستان حکیمه با قید صفحه و  
 سطر ذکر میشود ، این کتاب الان موجود است در سال  
 ۱۳۲۲ طبع و نشر شده است ، عدد صفحات از روی این  
 نسخه تمیین میگردد و خوانندگان میتوانند باسانی از چاپها  
 دیگر همی و فارسی آن این مطالب را پیدا کنند .  
 از جمله حکیمه میگوید : در وقت تولد فرزند نرجس من با  
 نرجس بخواب رفتم و نفهمیدم چطور طفل بد دنیا آمد ( ص ۳ )  
 و نیز میگوید : چون طفل از شکم مادرش بیرون آمد بزمین  
 افتاد و سجده کرد ( ص ۴ ) و این دو گفتار با هم  
 نطبق است . و در صفحه ۷ میگوید شنیدم که مولود در شکم  
 مادرش سوره آتی امرالله را میخواند من ترسیدم امام حسن  
 مسکری فرمود که از کار خداوند تمجب مکن که خدا ما را در  
 حال کوچکی بحکمت ناطق و در بزرگی حجت خود میگرداند .  
 اولاً - در جای دیگر گفته که من هرچه نگاه کردم آشکار

حمل در نرجس در آن شب ندیدم و شك كردم تا آنکه امام  
عسکری بمن فرمود عمه جان شك مکن زیرا ما اهل البیت تا  
حين تولد آثار حمل در مادرمان آشکار نمیشود .

ثانیا - اگر حکیمه دختر امام و عمه امام و خواهر امام بود  
و زمان و دوره سه امام را درك کرده بود دیگر نباید از عدم  
ظهور آثار حمل و از استماع ذکر بچه در شکم مادرش بترسد  
و تعجب کند زیرا سابقه باین احوال داشته شك و تردید  
و اضطراب و پریشانی از مشاهده این احوال مخصوص  
بیگانگان است و حکیمه که از اهل البیت بوده و دوران سه  
امام را درك کرده نباید تعجب کند و مضطرب شود تا آنکه  
امام حسن عسکری مجبور شود او را باین نکات تذکره دهد  
زیرا گفته اند **أَهْلُ الْبَيْتِ أَذْرَى بِمَا فِي الْبَيْتِ** .

و نیز در صفحه ۱۲ میگوید که نزد نرجس رفتیم و او را تجسس  
کردم آثار حمل ندیدم و تعجب کردم و شبهه نمودم امام  
حسن عسکری بمن فرمودند ما جماعت اوصیاء آثار حمل  
نداریم و از ران راست مادر خود خارج میشویم ( ص ۱۲ سطر  
۹ ) اینجمله با آنچه گفت ذکر بچه را در شکم مادرش -  
میشنیدم منافات دارد و نیز اگر حکیمه از اهل البیت بود  
نباید تعجب کند . در صفحه ۷ میگوید بعد از چهل روز از  
تولد طفل بمنزل امام عسکری رفتیم و آن طفل را دو ساله

یافتیم و تعجب کردم امام فرمود " ای عمه تعجب مکن ما اوصیاء  
هر ماه بقدر یکسال دیگران رشد میکنیم . . . . " تعجب حکیمه  
با آنکه از اهل البیت بوده از این مطلب باهت تعجب است  
و انگهی در خصوص رشد ائمه اقوال حکیمه مختلف و مضطرب  
است . در ص ۹ سطر آخر میگوید بعد از چهل روز او را دیدم  
در صحن خانه راه میرفت و این مطلب بعینه در ص ۱۲ سطر  
۲۲ نیز مذکور است و در ص ۷ میگوید او را نشناختم و از امام  
عسکری پرسیدم این فرد کیست فرمود فرزند نرجس است  
و در ص ۹ سطر ۱۵ حکیمه میگوید در روز سوم که رفتیم بچه  
را دیگر تا آخر هر ندیدم . و تعجب اینجاست که در همین  
ص ۹ سطر ۲۵ میگوید در روز سوم تولد رفتیم و بچه را دیدم و  
در جایی گفته که حکیمه بچه را ندیده بود ص ۱۴۰ .

در باره رشد ائمه نیز اقوال حکیمه بسیار مضطرب است بقرار  
ذیل : هر ماه بقدر یکسال ( در ص ۷ ) و در صفحه ۱۰ سطر  
۲ هر روز بقدر یکسال و در صفحه ۱۲ سطر ۲۳ هر روز بقدر  
یک جمعه ( یعنی یک هفته ) و هر جمعه بقدر یکسال و از این  
قبیل . . . این مسئله رشد و نمو در باره حضرت فاطمه  
نیز روایت شده و در کتاب معتبره شیمه مندرجست ( آمالسی  
شیخ صدوق مجلس ۸۷ حدیث اول ) در احادیث رشده  
و نمو گفتار امام ع با اختلاف ذکر شده در ص ۷ ، اولاد انبیاء

واصفیا . . . . و نیز طفل یکماهه از ما . . . . و از ایمن  
قبیل بسیار است داستان غیبت آن طفل هم که فرع بر تولد  
اوست حالش معلوم است .

در باره فرزند عسکری در اخبار ذکر موت هم شده است  
و مشهور بر این است که آن طفل در دوره حیات حضرت عسکری  
وفات یافته است ، در کتب غیبت عموماً و در بحار الانوار مجلد  
غیبت از این احادیث روایت شده ، مجلسی در غیبت  
بحار الانوار از ابراهیم بن ادریس روایت کرده که امام حسن  
عسکری برای من گوشت حقیقه فرستاد بجهت تولد پسرش  
و فرمود بخور و به اهلش بده بعد از چندی بخد متوجه

رسیدم فرمود که پسر من وفات کرد ( بحار فارسی ص ۱۱ )

و نیز در بحار الانوار از حکیمه روایت کرده که گفت من قابله  
آنحضرت بودم پس از چندی که بخد متشر رسیدم و از احوال  
طفل پرسیدم جواب فرمودند که او را نزد خدا و دیهیمه  
گذاشتم و در صفحه ۳ مذکور است که حکیمه گفت سه روز بعد  
از تولد طفل آنجا رفتم و او را ندیدم تا آخر عمر "

در ضمن داستان تولد مطالب عجیبه بسیار است مانند  
اینکه امام عسکری طفل تازه متولد شده را بر کف دستش  
نشانید و آن طفل لب بسخن گشود و جمیع کتب آسمانی  
را از آدم تا خاتم همه را خواند و باجداد و آباء طاهریین

خود تحیت و درود فرستاد و امام علیه السلام زبان خود  
را در دهان او فرو برد و مرغی عظیم که جبرئیل بود آمد  
و امام آن طفل را بمنقار آن پرندۀ عجیب سپرد که به آسمانها  
ببرد و ملائکه هفت آسمان او را زیارت کنند . . . و از ایمن  
قبیل بسیار است که در کتب غیبت عموماً مسطور است .

شیعیان میگویند که جمله **بَابِنْدِه مُحَمَّدٌ رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِیْنَ** که در  
لوح فاطمه مسطور است مقصود فرزندِ بلا فصلِ امام حسن  
عسکری ع است که شرح تولد و سایر امورش را نوشتیم و  
خواندید آیا با اینهمه مسائل عجیبه میتوان قول و عقیده

شیعه امامیه را تصدیق کرد ؟ **فَاعْتَمِرُوا يَا اُولِيَ الْاَبْصَارِ**

مخفی نماند که اسامی ائمه را یکی بعد از دیگری در حدیث  
لوح فاطمه ظمای شیعه در دوره غیبت کبری بر اصل حدیث  
افزوده اند که بخیال خود مطلبها تشریح نمایند و در اصل  
حدیث مزبور اسامی ائمه ع موجود نبوده و این مطلبها مرحوم  
شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه  
ذکر فرموده است در صفحه ( ۱۶۴ ) **جلد اول کمال الدین**  
**صدوق در آنجا که صدوق علیه الرحمه جواب ایراد طایفه**  
**زیدیه را بر حدیثی که ذکر ائمه اثنی عشر در آن داده شده**  
**بیان میکند میفرماید قوله ره " اَنَا لَمْ نَدْعَ اَنْ جَمِيعَ الشَّيْعَةِ**  
**عَرَفَ فِي ذَلِكَ الْعَصْرِ الْاِثْنَةَ الْاِثْنَى عَشَرَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ**

بِأَسْمَائِهِمْ وَإِنَّمَا فَلْنَا أَن رَسُولَ اللَّهِ ص أَخْبَرَ أَنَّ الْأئِمَّةَ بَعْدَهُ  
الْإِثْنَى عَشَرَ الَّذِينَ هُمْ خُلَفَاؤُهُ وَإِنَّ عُلَمَاءَ الشَّيْعَةِ قَد رَوَوْا  
هَذَا الْحَدِيثَ بِأَسْمَائِهِمْ . . . " و آیت الله کمره ای در ترجمه  
این بیان صدوق در ذیل همان کتاب و همان صفحه چنین  
فرموده قوله " ما مدعی نیستیم همه در آن عصر دوازده امام  
را بنام میشناختند همانا گفتیم که رسول خدا ص خَبَرَنَا  
داده که امامان بعد از او دوازده کس اند و علمای شیعه  
این حدیث را با نام ائمه روایت کرده اند . " انتهى

( صفحه ۱۶۴ جلد اول کمال الدین طبع اسلامیة بسال  
۱۳۲۸ هجری قمری در طهران )

احبای عزیز در اینجا مناسب بنظر میرسد که در باره چند  
موضوع که مربوط بهمین بحث است گفتگو شود ، موضوع اول -  
مسئله غیبت است و موضوع دیگر اقرار حضرت رب اعلی جَل  
ذکره بوجود حجة بن الحسن است که مکابرهین شیعه در کتب  
ردیة خود بسیار در این باره سخن گفته اند .

اینک در باره هر یک ببحث و تحقیق میپردازیم :

( اما مسئله غیبت امام )

شیعیان اثنی عشری میگویند که امام محمد بن الحسن  
در سن پنجسالگی در سرداب منزل پدرش غیبت اختیار  
فرموده و از آنجا به بلاد جابلسا و جابلقا توجه نمود و اینک

در همان اقالیم زنده و باقیست و منتظر امر الهی است که  
ظهور کند و جهانرا پُر از عدل و داد فرماید و برای اثبات  
عقیده خود به کتب علمای شیعه مانند کتاب بحار الانوار و کتب  
غیبت و کتاب نجم الثاقب محدث نوری و غیرها استناد میکنند  
و مرحوم مجلسی در بحار الانوار در مسئله غیبت داد سخن  
داده و برای هر یک از انبیا غیبتی قائل شده که شرح آن  
موجب اطناست و مقصود از غیبت را چنین میدانند که محمد  
بن الحسن وفات نکرده بلکه بهمان بدن عنصری جسمانی  
زنده و پاینده است و بشکل جوانی آراسته است و در اقالیم  
ماورای جبل قاف دارای زنان و فرزندان بیشمار است که هر  
یک از فرزندانش حاکم یکی از بلاد اقالیم واقعه در ماورای -  
جبل قاف است و محدث نوری در نجم الثاقب اسامی فرزندان  
امام غایب را که هر کدام حاکم شهر است نگاشته است برای  
اطلاع بکتاب نجم الثاقب مراجعه شود .

اما معنی حقیقی و مقصود واقعی از غیبت مطابق بیانات  
الهیة مطلب دیگریست و ربطی بمعنی مخصوصی که شیعه  
میکند ندارد و آن بطور خلاصه اینست که مظاهر مقدسه  
الهیة و شمس حقیقت مانند شمس ظاهری که خیات و نشو  
و نما و انتعاش عالم ماده است همانا سبب حیات جاودانی  
و سعادت ابدی افراد بشر هستند و همانطور که شمس

ظاهری را طلوع و غروبی و ظهور و غیبتی است برای آن شمس حقیقی نیز طلوع و غروب و ظهور و غیبتی است هر چند جسم و شئون جسمانی آنان دوام و ثبات ندارد و هر کدام بعد از طی دوره عمری که برای آنان تعیین شده از این جهان میروند ولی روح حقیقی که در آن متجلی بود هرگز فنا و زوال نمی پذیرد و چون از افق غروب کرد از افق دیگر طالع میشود و لهذا رسول اکرم ص فرموده "أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَّا" روح الهی فی المثل که از برج موسوی طالع بود چون غروب کرد از برج عیسوی طالع شد و همچنین هر ظهور بعدی به منزله افقی است که شمس حقیقت بعد از غروب در افق قبیل از افق بعد طالع میشود و از این جهت که برای روح الهی که در مظاهر مقدسه متجلی است مرگ و فنائی نیست در دوره بطون و غروب شمس حقیقت میگویند دوره غیبت و دوره غروب است و چون از افق جدید طالع شود آنرا دوره ظهور و طلوع دانند و اطلاق مرگ و فنا و وفات را در باره مظاهر مقدسه در دوره بطون جایز نمی شمارند و میگویند شمس حقیقت غروب کرد و یا میگویند غیبت کرد و نمیگویند وفات کرد یا مرد زیرا روح الهی هیچوقت نمی میرد و از بین نمی رود و وفات و مرگ بر او عارض نمیشود ولی کوتاه نظران را گمان چنانست که مقصود از غیبت پنهان شدن از انظار هر حسب ظاهر است

در دوره امامت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام که بعد از صعود پدر بزرگوارش بعوالم الهی بمنصب امامت رسید جمعی از شیعیان پدر آنحضرت را با امامت قبول نکردند و گفتند که پدر تو یعنی موسی الکاظم ع نمرده بلکه غیبت کرده و از انظار مختفی گردیده و لهذا ما ترا امام نمیدانیم آنحضرت در جواب نفوس مذکوره فرمودند وَاللَّهِ إِنَّ ابْنِ قَدَمَاتٍ وَقَسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَأَنْكَحْنَا أَزْوَاجَهُ یعنی قسم بخدا که پدر من موسی الکاظم وفات کرد و میراث او را تقسیم کردیم و ازواج او را بشوهر دادیم و در این بیان مبارک تصریح شده که مقصود از غیبت که کوتاه نظران در باره امام قائل بودند همانا ترك جسد عنصری و صعود بعوالم الهی است نه آنکه مقصود پنهان شدن از انظار و ادامه حیات جسمانی در استتار باشد این جمع که منکر امامت حضرت رضا ع شدند بواسطه معروف شدند و شرح آنان در ملل و نحل شهرستانی و بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و دوازدهم و کتاب خاندان نوبختی مرحوم اقبال آشتیانی و غیره مندرجست و جناب افشار هم شرحی در این خصوص در بحر العرفان نوشته است رؤسای واقفیه سه نفر بودند بنام علی بن حمزه بطائنی و زیاد بن مروان القندی و عثمان بن عیسی و در نزد این سه نفر که امانی آنحضرت بودند مقداری حقوق الله

که شیعیان بآنان که اُمّایِ حقوق بودند پرداخته بودند جمع شده بود از جمله در نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار موجود بود و در نزد علی بن حمزه سی هزار دینار جمع شده بود و در نزد عثمان سی هزار دینار و پنج کنیز موجود بود .

حضرت امام موسی الکاظم در حبس بغداد بحکم هارون محبوب بودند و شیعیان حقوق الله را بامّای مزبور میپرداختند و چون هارون حضرت موسی الکاظم را مسموم کرد و حضرت از عالم رفتند و شمس حقیقت از برج موسوی غروب کرد آن سه نفر اُمّایِ حقوق بقولِ مرحوم مجلسی طَمَعُوا فِي الدُّنْيَا وَمَالُوا إِلَى حُطَامِهَا اعلان کردند که حضرت کاظم نمرد بلکه غیبت فرموده و از انظار مستور شده و لهذا پسرش علی بن موسی حق ادعای امامت ندارد و هر کدام آنچه از حقوق الله را که در تصرفش بود اختصاص بخود داد و چون حضرت رضا از آنها حقوق الله را که در نزد ایشان بود مطالبه فرمود چیزی بآن حضرت ندادند و گفتند که پدرت نمرد بلکه غیبت کرده و لهذا این اموال باید در نزد ما که نماینده او هستیم باقی بماند اِنَّ اَبَاكَ لَمْ يَمُتْ وَ هُوَ حَيٌّ قَائِمٌ حضرت رضا در جواب فرمودند اِنَّ اَبِي قَدَمَاتٌ وَاَقْسَمْنَا مِيرَاثَهُ وَاَنْكَحْنَا اَزْوَاجَهُ ولی آن سه نفر گفتند که پدر تو

نمرد بلکه غیبت فرموده حضرت فرمودند که پدر من جَسَدِ عنصری را رها کرده و وفات یافته آنها گفتند بر فرض که وفات کرده باشد در باره تو بما وصیتی نفرموده که بعد از او آنچه نزد ما موجود است بتو بدیم و باین طریق همه را خوردند و دنیا آنان را فریب داد و چون این سه نفر مسئله غیبت امام هفتم را منتشر کردند جمعی از اصحاب خدمت حضرت رسیدند و درباره غیبت امام موسی الکاظم از آن حضرت سؤال کردند که مسئله غیبت چگونه است و آن حضرت همه جا غیبت را بهرگ طبعی تفسیر فرمود ، احادیث بسیار در این خصوص در بحار الانوار مجلسی مجلد یازدهم و سایر مجلدات و در اصول کافی و کتب معتبره دیگر موجود است که شامل بیان حضرت رضا ع در جواب سائلین موضوع غیبت است و جناب افشار چند فقره از آن احادیث را در کتاب خود نوشته اند از جمله آن احادیث یکی آنست که در اصول کافی در باب الامام متی يعلم ان الامر قد صار اليه چنین فرموده است عن ابي جرير القمي قال قلت لابي الحسن ( حضرت رضا ع ) جُعِلَتْ فِدَاكَ قَدْ عَرَفْتَ اِنْقِطَاعِي اِلَى اَبِيكَ ثُمَّ اِلَيْكَ ثُمَّ خَلَقْتَ لَهُ وَحَقِّ رَسُولِ اللهِ وَحَقِّ فُلَانٍ وَفُلَانٍ حَتَّى اُنْتَهَيْتُ اِلَيْهِ بِأَنَّهُ لَا يَخْرُجُ مِنِّي مَا تَخْبِرُنِي بِهِ اِلَى اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَسَأَلْتَهُ



عَنْ أَبِيهِ أَحَىٰ هُوَ أَمَّ مَيِّتٌ فَقَالَ وَاللَّهِ قَدَمَاتٌ وَقُلْتُ جُعِلْتُ  
 فِدَاكَ إِنْ شِيعَتِكَ يَرَوُونَ أَنَّ فِيهِ سُنَّةَ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ قَالَ قَدْ وَاللَّهِ  
 الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ هَلَكَ فَقُلْتُ هَلَكَ غَيْبَتِهِ، أَوْ هَلَكَ مَوْتِ  
 قَالَ هَلَكَ مَوْتِ فَقُلْتُ لَعَلَّكَ مَنِّي فِي تَبْقِيَةٍ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ...  
 مضمون آنکه ابو جریر قتی میگوید خدمت حضرت ابو الحسن  
 الرضا ع رسیدم و عرض کردم که تو میدانی من چقدر نسبت  
 به اجداد بزرگوارت و نسبت بشخص تو با وفا و دوستدار  
 و با علاقه هستم و سپس او را قسم دادم بیکیک از اجداد  
 بزرگوارش و پدر و بخود آنحضرت و گفتم که مطمئن باش آنچه  
 را بمن بفرمائی به هیچکس نخواهم گفت و از تو سؤال میکنم  
 که آیا پدر تو حضرت امام موسی الکاظم زنده است یا مُرده  
 فرمود وفات کرده و عرض کردم شیعیان تو میگویند که در  
 آنحضرت چهار علامت از انبیا بوده فرمود قسم بخداوند  
 یکتا که پدرم مُرده گفتم آیا غیبت کبری مُرده، فرمود مُرده گفتم  
 یا بن رسول الله شاید از من ملاحظه میفرمائی و از راه تَقِیَّه  
 حقیقت را نمیفرمائی فرخود سبحان الله چگونه چنین چیزی  
 ممکنست ملاحظه بفرمائید که آن حضرت همه جا غیبت را به  
 وفات تفسیر میفرماید تا مردم گمراه نشوند که ائمه و انبیاء  
 از جنبه جسمانی همه میمیرند إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و آنچه  
 باقی و برقرار است همان روح الهی است که در آنان متجلی

بوده و البته برای روح الهی فنا و مرگ نیست و لهذا از آن -  
 تمسیر بغیبت کرده اند در اصول کافی حدیث دیگر در  
 این باره از اهل بیت بن اسباط روایت کرده که حضرت رضاع  
 فرموده سُبْحَانَ اللَّهِ بِمَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا بِمَوْتِ مُوسَى قَدْ وَاللَّهِ  
 مَنِّي كَمَا مَنِّي رَسُولُ اللَّهِ مِنْ بَارِيٍّ إِيَّيْهِ حَقِيقَتِي  
 فَبَيْتٌ كَمَا فِي بَارِيٍّ مَظَاهِرٌ مَقْدَسَةٌ مُطْلَقًا مُشَاهِدَةٌ  
 لِزِيَارَةِ رُوحِ اللَّهِ فِيهِ كَمَا فِي مَظَاهِرِ مَقْدَسَةٍ مُشَاهِدَةٌ  
 لِلرُّوحِ وَفَنَاءٌ نَيْبٌ بَلْكَ ظَهْرٌ وَفَرِيقٌ أَمَّتْ وَدَرُ كِتَابِ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ  
 كُنَّا فَرَمُودَةٌ إِنْ فِي ظَهْرِي لِحِكْمَةٍ وَفِي فَيْتِي حِكْمَةٌ آخِرِي  
 وَنَيْبٌ فَرَمُودَةٌ لِذَاتِهَا بَلْكَ ظَهْرِي وَ سَكَّتْ أَمْوَاجُ بَحْرِ  
 بَهَائِي .

و اما راجع باینکه حضرت اعلی جل ذکره وجود محمد بن  
 الحسن را اقرار فرموده اند مسئله ای بسیار واضح است  
 زیرا مقصود از محمد بن الحسن همان لطیفه فییه الهیه  
 است که در همه انبیا و اصفیا و اولیا متجلی بود و در -  
 حدیث وارد شده که أَوْلَانَا مُحَمَّدٌ أَوْ سَطْنَا مُحَمَّدٌ آخِرُنَا  
 مُحَمَّدٌ و در قرآن فرموده لَا تَنفِرُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ بِنَابِ  
 اقرار بوجود محمد بن الحسن هجرت از اقرار بجلوه الهیه  
 و تجلی روح الهی در مظاهر مقدسه است که در آن دوره در  
 هیکل حضرت رب اعلی جل ذکره متجلی بود و مقصود از این

که فرموده تفسیر سوره یوسف از نزیر محمد بن الحسن بهمن  
 داده شده همانا روح الهی است که متجلی در آن مظهر  
 حقیقت بوده است و چون آن روح الهی در آن دوره با اصطلاح  
 شعبه بمحمد بن الحسن نامیده میشد لهذا وجود او را اقرار  
 کرده و خود را باب او دانسته همانطور که در صلوات اسلام  
 هست که اشهد ان محمد اعبده و رسوله و حضرت رسول می  
 خوردشان این جمله را میفرمودند حضرت اعلی هم خود  
 را مظهر آن نقطه حقیقت الهیه معرفی فرموده که در هر  
 دوره با اسمی معروف بوده است جمالقدم و اسم اعظم جل  
 جلاله در لوح مبارک معروف بجواهر الاسرار در این خصوص  
 در جواب سائل چنین فرموده اند قوله تعالی \*  
 وَكَلَّمَا سَمِعْتَنِي فِي ذِكْرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحٌ مِّنْ فِي الْجَحْمِجِ  
 الْاَرْوَاحِ فِدَاؤُ حَقٌّ لِّرَبِّ فِيهِ وَاِنَا كُلُّ بِهٖ مُوقِنُونَ وَلٰكِنْ ذَكَرُوا  
 اَعْمَ الدِّينِ بِاَنَّهُ كَانَ فِي مَدِيْنَةِ جَابَلْقَا وَصَفُوا نَدَّ الْمَدِيْنَةِ  
 بِاَنَّا قَرِيْبُهُ وَاَمَّا هَجِيْبُهُ وَاِنَّكَ لَوْ تَرَيْتَ اَنْ تَفْسِّرَ هٰذِهِ  
 الْمَدِيْنَةَ عَلٰی ظَاهِرِ الْحَدِيْثِ لَنْ تَقْدِرُوْا لَنْ تَجِدَ هَا اَيْدِيَ الْاِنْسَانِ  
 لَوْ تَفَسَّرَ فِيْ اَقْطَارِ الْعَالَمِ وَاَطْرَافِ الْبِلَادِ لَسُنَّ تَجِدَهَا  
 بِاَوْصَافِ التِّي وَصَفُوْهَا مِنْ قَبْلُ وَلَوْ تَسْمَعُ فِي الْاَرْضِ بِدَوَامِ اَزْلِيَّةِ  
 اللّٰهِ وَبِقَاءِ سُلْطَنَتِهِ لِاَنَّ الْاَرْضَ بِتَمَامِهَا لَنْ تَسْمَعَهَا وَلَسُنَّ  
 تَحْمِلَهَا وَاِنَّكَ لَوْ تَدَلَّنِي اِلَى هٰذِهِ الْمَدِيْنَةِ اَنَا اَدُلُّكَ اِلَى

هٰذِهِ النَّفْسِ الْقُدْسِيَّةِ الَّتِي عَرَفُوهُ النَّاسُ بِمَا عِنْدَهُمْ لَا بِمَا عِنْدَهُ  
 وَلَكِنَّا اَنْتَ لَنْ تَقْدِرَ عَلٰی ذٰلِكَ لِاَبْدَلِكَ مِنَ التَّوْبِيلِ فِي هٰذَا  
 الْاَحَادِيْثِ وَاَلَا خَبَارِ الصَّرِيْحَةِ عَنْ هٰؤُلَاءِ الْاَنْوَارِ وَلَمَّا اَلَسِي  
 التَّوْبِيلِ فِي هٰذَا لَاحَادِيْثِ الصَّرِيْحَةِ فِي ذِكْرِ هٰذِهِ الْمَدِيْنَةِ كَذٰلِكَ  
 تَحْتَاجُ اِلَى التَّفْسِيْرِ فِي هٰذِهِ النَّفْسِ الْقُدْسِيَّةِ وَلَمَّا عَرَفْتِ  
 هٰذَا التَّوْبِيلَ لَنْ تَحْتَاجُ اِلَى التَّبْدِيْلِ وَاَلَا غَيْرِهِ ثُمَّ اَعْلَمَ بِاَنَّهُ  
 لَمَّا كَانَ الْاَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ رُوحٌ وَنَفْسٌ وَاِسْمٌ وَرَسْمٌ وَاِحَدٌ وَاِنَّكَ  
 بِهٰذِهِ الْعَيْنِ لَتَرِيْ كُلَّ الظُّهُوْرَاتِ اِسْمُهُمْ مُحَمَّدٌ وَاَبَاؤُهُمْ حَسَنٌ  
 وَظَهَرُوا مِنْ جَابَلْقَا قُدْرَةَ اللّٰهِ وَيَظْهَرُوْنَ مِنْ جَابَلْقَا  
 رَحْمَةَ اللّٰهِ وَجَابَلْقَا لَمْ يَكُنْ الْاَخْرَافُ الْبَقَاءُ فِي جَبْرُوتِ الْمَصْأَ  
 وَمَدَائِنِ الْغَيْبِ فِي لَاهُوتِ الْعِلَاقِ وَتَشْهَدُ بِاَنَّ مُحَمَّدٌ بِنُّ  
 الْحَسَنِ كَانَ فِي جَابَلْقَا وَظَهَرَ مِنْهَا وَمَنْ يُظْهِرُ اللّٰهُ يَكُوْنُ  
 فِيْهَا اِلَى اَنْ يُظْهِرُ اللّٰهُ عَلٰی مَقَامِ سُلْطَنَتِهِ وَاِنَّا بِذٰلِكَ مُقَرَّرُونَ  
 وَبِكَلِمَتِهِمْ مُؤْمِنُونَ وَاِنَّا اَخْتَصَرْنَا فِي مَعَانِي جَابَلْقَا فِي هٰذَا الْمَقَامِ  
 وَلٰكِنْ تَعْرِفُ كُلَّ الْمَعَانِي فِي اَسْرَارِ هٰذِهِ الْاَلْوَاحِ لِتَكُوْنَ مِنْ  
 الْمَوْقِنِيْنَ وَلٰكِنْ الَّذِيْ ظَهَرَ فِي السِّيْتِيْنَ لَا تَحْتَاجُ فِي حَقِيْقَتِهِ  
 لَا التَّبْدِيْلَ وَلَا التَّوْبِيلَ كَانَ اِسْمُهُ مُحَمَّدًا وَكَانَ مِنْ اَبْنَاءِ  
 اَعْمَ الدِّينِ اِذَنْ يَصْدُقُ فِي حَقِّهِ بِاَنَّهُ ابْنُ الْحَسَنِ وَهٰذَا  
 مَعْلُومٌ عِنْدَ جَنَابِكَ وَمَشْهُورٌ لِّذِي حَضْرَتِكَ بَلْ اِنَّهُ خَالِصُ  
 الْاِسْمِ وَمُبْدَعُهُ لِنَفْسِهِ لَوْ اَنْتُمْ بِطَرْفِ اللّٰهِ تَنْظُرُونَ انتهى .

احسانی و مؤلفات حاجی کریم خان کرمانی و غیره مطالب بسیار مندرج است که نقل آن در اینجا زائد مینماید طالبین بکتاب مزبوره مراجعه فرمایند .

لوح محفوظ در اصطلاح فلاسفه عبارت از نفس کلّیه فلکیه است زیرا آنچه در جهان ساری و جاری شود مکتوب و ثابت و مرتسم در نفس کلّیه فلکیه است با لوازم و حرکات و حالات خود و همانطوری که بواسطه قلم در لوح حسّی نقوش حسّیه مرتسم میشود از عالم عقل ( لوح قضا ) صور معلومه و مطهره بر وجه کلی در نفوس کلّیه فلکیه که قلب عالمند مرتسم میشود و از آن جهت لوح محفوظ گویند که صور فائضه در آن همواره محفوظ و مصون از تغییر و تبدیل است و مستقر است بر نسق

واحد حکیم متّله ملاصدرا در اسفار فرموده ( ج سوم )  
فَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ النَّفْسِ الْكَلْبِيَّةِ سَيِّمًا الْفَلَكَ الْأَقْصَىٰ إِذْ كَانَا اجْتَرِي  
اللَّهُ فِي الْعَالَمِ أَوْ سَيَجْرِي مَكْتُوبًا ثَابِتًا فِي النَّفْسِ الْفَلَكَسِي  
فَانْهَاهَا عَالِمَةٌ بِلُؤَازِمِهَا . ( فرهنگ علوم عقلی )

و اما لوح محو و اثبات نفوس منطبعه فلکی را لوح محو اثبات خوانند که محل ارتسام صور جزئیه موجودات عالم است به اشکال و هیئات خاص آنها ، ملاصدرا در اسفار جلد سوم در تعقیب بیان قبل که ذکر شد فرموده " ثُمَّ يَنْتَقِشُ فِي النَّفْسِ الْمُنْطَبِعَةِ الْفَلَكَسِيَّةِ صُورَ جُزْئِيَّةٍ مُشَخَّصَةٍ بِأَشْكَالِهَا وَ هَيْئَاتِهَا "

## لوح محفوظ الهی

مقصود از لوح محفوظ الهی در این مقام علم الهی است که اسامی کل نفوس مومنّه به حضرت امّلی از علمای متّقین در دفتر علم خداوند ثبت شده است . در باره لوح محفوظ سخن در بین علمای اسلام و عرفا و حکما بسیار است مشرّحین و علمای ظاهر با استناد احادیث واردّه از ائمه اطهار و اخبار مرفّعه از حضرت رسول ص لوح محفوظ را در آسمان میدانند که بصورت صفحه ای است که جمیع وقایع ماکان و ما یکون الی یوم القیامه در آن بوسیله قلم ثبت شده است و محفوظ از هر گونه تغییر و تبدیلی است و آنچه در آن نوشته شده قضای مهّم الهی است که تغییر نمیکند و در مقابل آن لوح محو و اثبات قرار دارد که در آسمان است و تغییر و تبدیل در آن حاصل میشود ولی جمیع تغییرات و تبدیلات که در لوح محو و اثبات حاصل میشود قبلاً در لوح محفوظ الهی ثبت شده است . در باره لوح و قلم و لوح محفوظ و محو و اثبات در صحیح بخاری و مسلم و اصول کافی و بحار الانوار مرحوم مجلسی و عقاید الشیعه و کتب مرحوم شیخ

مقدرة مقارنه لا وقايتها الممينة . . . فهذه النفوس هي  
 الواح قدرية فيها المحو والاثبات والملك الخيالي  
 الكافي ( فرهنگ علوم عقلی ) از این قبیل تحقیقات مجرب  
 لا یؤمن ولا یبغی در کتب فلسفه اسلامی بسیار است و در کتب  
 متقدمین به شمار و در اصطلاح صوفیه فراوان و در کتب مرفیفا  
 خیالی زیاد تر میتوان یافت که همه ناشی از اوهام و تخیلات  
 و قیاس بر روی افلاک و نفوس فکریه و مقول اولیه و هرفرفیه  
 و افعالیه است که جمالبارک جل جلاله به لطف و نهایت خیر  
 صفحاتی قلوب بندگان خود را از این نقوش موهوم پاک ساخته  
 و آنچه را نوشته فقط از راه خالی بودن این ناموس جامعی  
 از این اصطلاحات و اطلاق احیای الهی بر این مواضع است  
 در کتاب اصطلاح مرفیفا در این باره چنین مسطور است " لوح  
 محفوظ نزد اهل شرع جسم فوق سماء هفتم است و نزد حکما  
 دقل فعال است که در آن صور کاینات طی ما هی علییه  
 منتقش شود و نزد فلاسفه متأخر نفس مجرب افلاک است که  
 نفس کلی است و فلک اعظم است که یرتسم فیہ الکتایبات مانند  
 ارتسام معلوم فی العالم و نزد صوفیه مہارت از نور الهی  
 است . انتهى

در کتاب فرهنگ علوم عقلی آمده که میر سید شریف گویند  
 الواح بر سه قسم اند یکی لوح قضا سابق بر مجردات و آن -

لوح عقلی است و دیگر لوح قدر یعنی لوح نفس ناطقه کلیه  
 که مرتبت تفصیل لوح اول یعنی لوح قضا است و این لوح را محفوظ  
 گویند و سه دیگر لوح نفوس جزئیہ ساویہ که محل انتقال کلیه  
 موجوداتی است که در این عالم هست با شکل و هیئات و مقادیر  
 آنها این لوح را سماء دنیا هم میگویند و آن مانند خیال  
 عالم است چنانکه لوح قضا بمثابة روح عالم است و لوح قدر  
 بمثابة قلب عالم است و ناصر خسرو گوید نفس را منزلت لوح  
 است و عقل را منزلت قلم که قلم بر لوح مطلع باشد چنانکه  
 عقل بر نفس ، انتهى

چون نگارش این اصطلاحات برای فهم مطالب ایقان شریف  
 لازم بود لهذا به نقل آن مہارت نمودم . در امر مبارک  
 لوح قضا و قدر و محو و اثبات و امثال آن همه از شیون و -  
 مراتب مختلفه ولم الهی است که مہارت از علم مظهر امرالله  
 است و گاهی هم لوح محفوظ به صفاة نفس و روح انسان  
 اطلاق شده چنانچه در مناجات از قلم حضرت عبدالبہاء  
 نازل " . . . گناه این عاصیان را در لوح محفوظ ثبت مفرسا  
 و ازرق منشور محو کن " انتهى

در ذیل آیه " یمحو اللہ ما یشاء الخ " نیز شرحی در این بار  
 نوشته ام . مراجعه شود .

## لوقا

در قاموس کتاب مقدس چنین مسطور است :

لوقا کاتب مَصْنَف یکی از اناجیل و بعید نیست که این همان لوقا باشد که بولس او را طبیب محبوب مینامد و از اهـل خِتنه اش امتیاز میدهد ( کو ۴ - ۱۱ و ۱۴ ) انجیلی بنام او مسمی است و مصنف کتاب اعمال رسولان نیز اوست در اغلب سفرهائی که در اعمال رسولان ذکر میکند با بولس همسـراه بود . . . . در فیلی پی مفارقت موقت در میان ایشان اتفاق افتاد ولی باز در هنگامی که بولس بعزم اورشلیم بگشتن مینشست هر دو مجدداً در فیلی پی با هم مصاحبت داشتند . . . و در جمیع اسفار و مصائب تا زمانی که بولس در رومیـه محبوس شد همراه و شریک بودند ( ۱ع فصل ۱۲-۱ و فصل ۲۰ آیه ۵ و ۶ و ۱۳-۱۶ ) و ( فصل ۲۱ آیه ۱-۲۸ ) تاریخ زندگانی و حیاتش پیش از مصاحبت با بولس و بعد از آن معلوم نیست . . . گویند این شخص انجیل خود را بهدایت بولس که در سفرها با او مصاحب بود نگاشته است . . . و چنانکه معلوم است بـرای تیوفیلس که یکی از اشراف یونان و یا از اعیان روم بود .

است نگاشته تاریخ نگارش آن بزعم عمومی تقریباً سال ۶۳ (شصت و سه ) میلادی میباشد انتهی ملخصاً ( قاموس کتاب مقدس ص ۷۷۲ )

( بذیل انجیل در این کتاب مراجعه شود )

## لَوْكَانَ النَّاسُ فِي آيَاتِ رَبِّهِمْ يَتَفَرِّسُونَ

این بیان جمالِ قَدَمِ جَلَّ جلاله است که در باب حجیت آیات الهیه پس از آنکه شرحی میفرمایند و به آیه قرآن مجید استشهاد میکنند و معنی آیه قرآن را هم ذکر میکنند میفرمایند  
قوله تعالی :

" هَمِينِ آيَةِ كُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَا كِفَايَتِ مَيَكْنِدُ لَوْكَانَ النَّاسُ فِي آيَاتِ رَبِّهِمْ يَتَفَرِّسُونَ " اگر مردم در باره آیات الهیه تفرس کنند و با کمال دقت به معانی مندرجه در آیات مبارکه تعمق و دقت نمایند .

با تو نیستند آن ملائکه ها که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد چنانچه رَبِّ الْعِزَّةِ از لسان ایشان خبر داده لَوْ لَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا که مضمون آن اینست که چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بهم دهند و ترساننده مردمان را . . .  
انتهی .

لَوْلَا لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ ...

این حدیث در باره حضرت رسول ص است که از طرف ذات غیب مخاطب بخطاب لَوْلَا ك شد یعنی ای محمد اگر تو نبودی من هرگز آفلاک را خلق نمی کردم . این حدیث بسیار مشهور است و از جمله ابوالحسن البکری به اسناد شهبذ ثانی این حدیث را در کتاب الانوار نقل فرموده از این قرار که حضرت امیر ع فرمودند : " كَانَ اللَّهُ وَلَا شَيْءٌ مَعَهُ قَائِلٌ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ حَبِيبِهِ مُحَمَّدٍ ص قَبْلَ خَلْقِ الْمَاءِ وَالْعَرْشِ وَالْكَرْسِيِّ وَالسَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللُّوحِ وَالْقَلَمِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْمَلَائِكَةِ وَأَدَمَ وَحَوَا بِأَرْبَعَةِ وَعِشْرِينَ وَأَرْبَعِيَاةَ أَلْفٍ

لَوْ كَانَ النَّاسُ فِي أَسْرَارِ الْأَمْرِ  
يَتَفَكَّرُونَ

این بیان از جمال قدم است میفرمایند فداکاری و جانفشانی و انقطاع اصحاب حضرت نقطه اولی جل زکوره بهترین دلیل و محکمترین برهان بر حقانیت امر اعظم الهی است اگر مردم در اسرار امر الله و وقایع عجیبه ای که در دور ظهور مبارک اتفاق افتاده تفکر نمایند بحقانیت شریعت الله اعتراف میکنند و به امر الهی ایمان بیاورند .

لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ  
مَعَهُ نَذِيرًا

این آیه قرآنی در سوره فرقان نازل شده و جمال قدم جل کبریا که در بحث معانی علامات ظهور بدین آیه مبارکه اشاره فرموده اند قَوْلُهُ تَعَالَى " نَظَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ أَعْيُنِنَا وَرَضِيَ اللَّهُ بِنُوحٍ إِذْ أَسْرَأَ وَرَضِيَ اللَّهُ بِنُوحٍ إِذْ أَسْرَأَ وَرَضِيَ اللَّهُ بِنُوحٍ إِذْ أَسْرَأَ " نظر بعد از این معانی بود که جمعی از علمای نصاری بآن حضرت (حضرت محمد ص) معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا

عَامَ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْفَتَامِ بَيْنَ يَدَيْ  
 اللَّهُ تَعَالَى وَأَقْبًا يَسْبِغُهُ وَيَحْمَدُهُ وَالْحَقُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى  
 يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ يَا عَهْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَالْمَرْهُدُ وَأَنْتَ خَيْرَتِي  
 مِنْ خَلْقِي وَعِزَّتِي وَجَلَالِي لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْآفَلَكَ مَنْ أَحَبَّكَ  
 أَحَبَّهُتُهُ وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتُهُ فَتَلَا نُورُهُ وَارْتَفَعَ شِعَاعُهُ فَخَلَقَ  
 اللَّهُ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَ حِجَابًا أَوْلَهَا حِجَابُ الْقُدْرَةِ ثُمَّ حِجَابُ  
 الْعِظَمَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْهَيْبَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْجَبْرُوتِ . . . . .

این حدیث بسیار مفصل و طولانی است و حضرت سید رشتی هم آن را شرح خطبه طنتجیه نقل فرموده است .

جمالقدم جل کبریا که در کتاب ایقان در ضمن تشریح مقام عظیم مظاهر مقدسه این حدیث را روایت فرموده اند بقوله تعالی " ما سوی ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان لولا که لما خلقت الافلاك " انتهى .

لَوْلَا لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُ فِي الْمَلِكِ

بیمان مبارک جمال قدم جل جلاله است که در ضمن تشریح معنی سلطنت اشاره به حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام و سلطنت معنویه آن حضرت فرموده و در وصف

آن بزرگوار میفرمایند " لَوْلَا لَمْ يَكُنْ مِثْلَهُ فِي الْمَلِكِ يَعْنِي اِكْبَرِ  
 حَضْرَتِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عِندَ دَرِ عَالَمٍ وَجُودِ نَبُودِ كَسِّ دِيْغَرِي دَرِ -  
 عَالَمِ وَجُودِ دَرِ خِطَّةِ مُلْكِ هَسْتِي قَادِرِ نَبُودِ جَايِ اَوْرَا بِكِيْمَرِ  
 وَهَرِ كُرْسِي جَلَالِ اَوْ بَجَايِ اَوْ مُسْتَقَرِّ شُودِ .

لَوْلَا مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيهِ . . .

این بیان مبارک را جمالقدم جل جلاله در باره جناب ملاحسین بشرویه ای اول من آمن بحضرت نقطه اولی جل ذکره فرموده اند و مضمون آنکه اگر ملاحسین در آن شب معین مخصوص که لیله بعثت بود بمحضر مبارک نمیرسید و مشرف نمیشد همگی مبارک اظهار امر نمیفرمودند و هر عرش رحمانیت که مقام اظهار امر است مستقر نمیشدند و هر کرسی صمدانیت که مقام مظهریت و رتبه ربوبیت است جالس نمیکشند زیرا ملاحسین اول من آمن بود یعنی تنها نفسی بود که در آن ساعت مبین بتنهائی استعداد قبول کلمه را داشت و در آن ساعت معین و وقت معین در شرق و غرب عالم کس دیگری نبود که مستعد قبول کلمه باشد و اگر ملاحسین فرضاً در آن ساعت مشرف نبود همانا اظهار امر بتعمیر سبق

می افتاد و حق خود را معرفی نمی فرمود زیرا صاحب استعدادی برای قبول کلمه الهیه جز او در آن ساعت بخصوص موجود نبود اراده الله قرار گرفته که اظهار امر و قیام مظهر او در وقتی که اراده الله قرار گرفته تحقق یابد و در همان حین صاحب استعداد قبول کلمه را خلق میفرماید و یک نانیسه تکمیلیم و تأخیر نمیشود حضرت رب اعلی جل زکرة در کتاب بیان " باب سابع از واحد ثانی " در این باره چنین فرموده ماند قوله تعالی " و از حین ظهور شجره بیان الی ما یفخر ربی قیامت رسول الله است که در قرآن خداوند وعده فرموده که اول آن بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و شصت که سنه هزار و دویست و هفتاد از هشت میشود . . . " و در باب هفتم از واحد سادس در باره اول من آمن میفرمایند قوله تعالی " چنانچه جوهر کلی وجود در حین استماع مؤمن گشت با آن مناعت و ارتفاعی که در کینونت او بود که مقتدرین با کل نتوان ذکر کرد " انتهى ملاحظه فرمائید که اول من آمن را میفرمایند جوهر کلی وجود بود و او را با دیگران نمیتوان مقایسه کرد زیرا در کینونت او مناعت و ارتفاع خاصی بود و این همان استعداد قبول کلمه است که در آن ساعت معین فقط در او موجود بود و لهذا با او القاء کلمه شد و اگر او نبود همانا

در القای کلمه تأخیر میشد زیرا صاحب استعداد که کینونتش دارای مناعت و ارتفاع باشد وجود نداشت و اینست مقصود جمالقدم جل جلاله از بیان مبارک که فرموده " لَوْلَاهُ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَه . . . الخ

و در این خصوص که هر وقت صاحب استعدادی یافت شود امر الله را اظهار میفرمایند صریحاً در کتاب بیان باب عاشم از واحد سابع میفرمایند قوله تعالی " شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که ببیند استعداد ظهور را در مریای افتده مسبحین میشناساند خود را بکل باذن الله عز و جل . . . انتهى

با توجه باین بیان مبارک ذکر شد مقصود حق تعالی از جمله " لَوْلَاهُ مَا اسْتَوَى اللَّهُ عَلَى عَرْشِ رَحْمَانِيَه . . . بخوبی واضح و آشکار گردید .

### لَمَّا دَارَ السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِمْ . . .

این آیه مبارکه در سوره انعام قرآن مجید نازل شده است میفرماید که خداوند مدینه الله بغداد را دارالسلام را وعده گاه بندگان خود قرار داده که در دارالسلام بمحضر



مقدس ربِّ بزرگوار مشرف میشوند وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ وَ آن ربِّ بزرگوار ولی و مولی و پیشوای آنان بود بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ یعنی جمیع اعمالی را که مرتکب میشوند مطابق دستور و امر مولی و پیشوای آسمانی آنهاست و از پیش خودشان بعملی اقدام نمیکند و همه رفتار و کردار آنان مطابق دستورات پروردگار بزرگوار است .

برای اطلاع بیشتر در این کتاب به ذیل وَاللَّهُ يَدْعُو وَ ذِيْلٍ اٰخِطُمُ الْقَوْلِ وَ ذِيْلٍ وَلٰكِنْ لَا يَعْرِفُ وَ ذِيْلٍ دَارُ السَّلَامِ وَ ذِيْلٍ سَكُوْنٍ وَ اسْتِقْرَارٍ وَ ذِيْلٍ بَغْدَادٍ مراجعه شود .

### لَهُمْ قُلُوْبٌ لَا يَفْقَهُوْنَ بِهَا ...

این آیه در سوره اعراف قرآن مجید در باره منکرین و جاحدین آیات الهیه نازل شده میفرمایند منکران و مخالفان که از آیات الهیه اعراض مینمایند و حقانیت دعوت مظهر امرالله را انکار میکنند گرچه بظاهر انسانند ولی در حقیقت و معنی حیوانند قلبهای آنها درك حقایق نمیکند آنها چشم دارند ولی نمی بینند و گوش دارند ولی نمی شنوند و در حقیقت آنها انسان نیستند بلکه

از جمله چهار پایان و حیوان محسوبند بلکه از حیوان هم پست تر هستند زیرا حیوان لا اقل مقام حیوانی خود را حفظ میکند و آنها از دست نمیدهد ولی این نفوس که مقام انسانیت خود را از دست داده اند و از کسب فضائل و صفات راقیه عالم انسانی و عرفان و ایمان و تحصیل کمالات و اجتناب از زنازل بی بهره و نصیب هستند در حقیقت انسانیت خود را از دست داده اند و به مقام حیوان تدنی و هبوط کرده اند و از این جهت است که از حیوان پست تر هستند لَهُمْ قُلُوْبٌ لَا يَفْقَهُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ اٰمِيْنَ لَا يَبْصُرُوْنَ بِهَا وَ لَهُمْ اٰذَانٌ لَا يَسْمَعُوْنَ بِهَا اُولٰٓئِكَ كَالْاَنْعَامِ هَلْ هُمْ اَضَلُّ سَبِيْلًا .

### لِيَسْأَلُوْكُمْ اَنْتُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ...

این آیه در قرآن مجید سوره الملك نازل شده و مضمون آن اینست که خداوند خلق خود را امتحان میفرماید تا آشکار گردد که کدامیک بهتر رفتار میکنند و اعمال کدام یک پسندیده تر است ، جمالقدم جل کبریا در ایقان شریف میفرماید که شمس و قمر در مقامی اطلاق به صلات و صیام شده است و در هر عصری صلات و صیام فرض و واجب بوده

و در هر زمانی آرکان خاصی و شرایط مخصوصی داشته که چون مظهر جدید امرالله ظاهر میشد آن را تفسیر میداد و صورت دیگری برای صلات تعیین میفرمود تا آنکه خلق را بایسن وسیله امتحان فرماید که چه کسی او را میشناسد و او را و بهتر از دیگران انجام میدهد و به مناسبت مقام استشهاد به آیه مبارکه قرآنیّه مذکور در عنوان این بحث فرموده اند .

### لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ ...

این آیه مبارکه در قرآن مجید سوره بقره نازل شده است و مضمونش آنست که میفرماید حَسَنِ عَمَلٍ و نیکوکاری آن نیست که روی خود را به طرف مشرق و مغرب بگردانید و بخدا پرستی تظاهر کنید بلکه فعل نیکوکار نافع آنست که خدا را بشناسید و با او ایمان بیاورید و به روز جزا معتترف باشید ، جمالقدم جل کبریا به پس از آنکه اهل بیان را بلرزوم معرفت حق و توجه بخداوند متعال متذکر فرموده اند و از تمسک بذیل هوی و هوس و افکار باطله تحدیر نمودند این آیه قرآن را شاهد مثال و تأکید در اثبات مقام ذکر فرموده اند میفرمایند قوله تعالی " ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی

بایمان او و ادراك ايام و لقاء او میشود لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ . انتهى

### لَيْسَ هَذَا الْفَضْلُ عَلَى الْعَالَمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

در کتاب ایقان مبارک پس از آنکه آیات قرآنیّه نازل شده در سوره یونس و سوره الأنعام را که ذکر دارالسلام در آنها نقل فرموده اند و بیان کرده اند که دارالسلام محل استقرار مظهر امرالله است و از قبل بشارت آن در قرآن مجید نازل شده و اشاره فرموده اند که این نکته بدیع و رمز مخزون را جز اولوالالباب دیگران نمیتوانند عارف شوند و میفرمایند که مَسْكُ الْخِتَامِ بگفتار خود را همان دو آیه قرآنیّه شامل دارالسلام قرار داده اند و با اشاره و تلویح در آن ایام که ایقان شریف نازل میشد و قبل از ایام رضوان و اظهار امر بود به اولوالالباب ظاهر ساختند که محل دعوت حقیق دارالسلام و ندای الهی از بخداد مدینه الله مرتفع خواهد شد . . . پس از همه این مطالب در آخر بیان مبارک .

فرموده اند که من بتلویح این نکته بدیعه را برای اولوالالباب  
 ذکر کردم تا فضل الهی بر عالمیان سبقت گیرد و هر کس  
 از اولوالالباب است رموز و اسرار الهیه را قبل از طلوع ایام  
 رضوان در یابد وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی آن نفوس  
 که باین اسرار آشنا میشوند و فضل الهی بر آنان سبقت  
 میگیرد و مورد عنایت الهیه قرار میگیرند باید بشکر خداوند  
 اقدام کنند و بگویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی سپاس  
 مخصوص پروردگاری است که در دارالسلام پرده از رخ برافکند  
 و فضل خود را بر عالمیان مهذول فرمود .

### لِيَعْلَمَ كُلُّ النَّاسِ مَشْرَبَهُمْ

در ایقان شریف میفرمایند قوله تعالی " بیان را در هر  
 مطلب مکرر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و آدانسی  
 از این بیانات بقدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و  
 اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد از بیان دیگر مقصود  
 خود را ادراک نماید " بعد میفرمایند " لِيَعْلَمَ كُلُّ  
 النَّاسِ مَشْرَبَهُمْ " یعنی تا هر کس مقصود و منظور خود را بتواند  
 از بیانات مختلفه الهیه بدست آورد و هر کس از آبخشور

مخصوص خود آب علم و دانش برگیرد و عطش خود را بنشانند  
 زیرا حقایق و معانی در بیانات الهیه بالحقان مختلفه شرح  
 و تفسیر شده بطوری که هر کس در هر رتبه واقف باشد  
 میتواند از آن نصیب و بهره ببرد و بمشرب خود دست یابد .

حرف

«م»

نموده و بیگانه بوده و از قوم اسرائیل بوده است و در باره  
 آیه سوره مؤمن و قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ  
 گویند معنی آن طوری که بعضی مفسرین گفته اند نیست  
 و جمله یَكْتُمُ إِيمَانَهُ صَلَهِ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ است و تقدیم و تأخیر  
 در آیه موجود است و معنی چنین است که قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ  
 یَكْتُمُ إِيمَانَهُ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ یعنی مردی که به موسی مؤمن بود  
 و ایمان خود را از راه تقیه از آل فرعون مستور میداشت  
 و گویند که این مرد اسرائیلی بود و با فرعون نسبتی نداشت  
 و نامش حبیب بود ولیکن اکثر مفسرین سنی و شیعه گویند که  
 جمله یَكْتُمُ إِيمَانَهُ صِفَتِ رَجُلٍ مُّؤْمِنٍ است و مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ متعلق  
 به محذوف و راجع به رَجُلٍ است یعنی مردی که از خانواده  
 فرعون بود و مؤمن به موسی بود ولی ایمان خود را از روی  
 تقیه مخفی میداشت چنین گفت . . . و گویند که این مرد  
 از خانواده فرعون و پسر عمویا پسر دایی او بود و منصب  
 ولایتعهد فرعون را داشت و نامش حزقیل بود و گویند که  
 مدت ششصد سال ( ۶۰۰ ) ایمان خود را به خداوند  
 پکنا مستور داشت سخنان او را که در دفاع از موسی فرموده  
 خداوند در سوره مؤمن ذکر کرده و آن سخنان برسم خطابه  
 ادا شده است .

جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان او را از خانواده فرعون

## مؤمن آل فرعون

در قرآن مجید سوره مؤمن در ضمن داستان حضرت  
 موسی و فرعون حق تعالی میفرماید که مردی از خاندان  
 فرعون که ایمان خود را پنهان میداشت در مقام دفاع  
 از حضرت موسی برآمد و سخنانی به فرعون گفت که حضرت  
 رب العزّه سخنان او را در ضمن آیاتی چند در همان سوره  
 مؤمن ذکر فرموده است ، در باره مؤمن آل فرعون همین مفسرین  
 از سنی و شیعه اختلاف است و هر کدام آیه قرآنیهِ و قَالَ  
 رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ . . . را بطوری خاص  
 بنافع نظریه خود تفسیر فرموده اند .

بعضی گفته اند که مؤمن مزبور از خاندان فرعون بود و گویند  
 که وی پسر عموی فرعون بود و برخی گفته اند پسر دایی  
 فرعون بود و جمعی او را ولیعهد فرعون گفته اند و در نام  
 مؤمن آل فرعون هم اختلاف است بعضی او را حزقیل و برخی  
 حزیبیل و حزابیل دانند و جمعی هم او را اسرائیلی دانسته  
 و نامش را حبیب نوشته اند و میگویند اصلاً از خانواده فرعون

معرفی فرموده اند و از او به مومن آل فرعون تعبیر فرموده اند و قسمتی از گفتار او را که در قرآن مجید نازل شده نقل کرده اند برای تفصیل بذیل " وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ " و بذیل " همین مومن را . . . . " مراجعه شود .

### المؤمن حى في الدارين

این حدیث از حضرت رسول ص روایت شده که فرمودند مومن در دنیا و آخرت زنده است و هرگز نمی میرد جمال اقدس ایهی جل کبریا که در لوحی شرح این حدیث را بیان فرموده اند قوله تعالی " وَأَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مَا وَرَدَ فِي الْحَدِيثِ بَيَانَ الْمُؤْمِنِ حَيٌّ فِي الدَّارَيْنِ بَلَىٰ ذَٰلِكَ حَقٌّ بِمِثْلِ وُجُودِ الشَّمْسِ . . . إِنَّكَ لَو تَشَيْتُ فِي حُبِّ مَوْلَاكَ وَتَصَلَّىٰ إِلَى الْمَقَامِ الَّذِي لَنْ تُزَلَ قَدَمُكَ تَظْهَرُ مِنْكَ مَا تَحْيَىٰ بِهِ الدَّارَيْنِ . . . . " معلوم آن جناب بوده که کل اسما و صفات و جمیع اشیا از آنچه ظاهر و مشهود است و از آنچه باطن و غیر مشهود بعد از کشف حجابات عن وجهها لَنْ يَبْقَىٰ مِنْهَا إِلَّا آيَةُ اللَّهِ الَّتِي أَوْدَعَهَا اللَّهُ فِيهَا وَهِيَ بَاقِيَةٌ إِلَىٰ مَا شَاءَ اللَّهُ رَبُّكَ وَرَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ

تا چه رسید به مومن که مقصود از آفرینش وجود و حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر خواهد بود و همچنین مومن باقی و حق بوده و خواهد بود و لم یزل و لا یزال طائف حول مشیت الله بوده و اوست باقی به بقا الله و دائم بدوام او و ظاهر بظهور او و باطن با امر او و این مشهود است که اطلاق بقا مقرر مومنین بالله و آیات او بوده ابتدا فنا بآن مقصد قدس راه نجهید . . . . انتهای ( ص ۳۵۵ مجموعه الواح حضرت بهاء الله طبع مصر )

حدیث المؤمن حى في الدارين در کتب معتبره احادیث از رسول الله ص روایت شده از جمله صاحب کشف الاسرار میگوید قوله " . . . هرگز حیات معرفت بسر نیاید که قلنحیینه حیا طیهه و از اینجا سر المؤمن حى في الدارين ظهور تمام دارد . . . . انتهای

### مؤمن مثل کبریت احمر است

اشاره بحدیثی است که در کتاب اصول کافی مجلد ثانی در باب قلله عدد المؤمنین روایت شده قال : مُحَمَّدُ بْنُ یَحْيَى . . . عن قتیبه الاهسی قال سمعت ابا عبد الله

يَقُولُ الْمُؤْمِنَةُ اعْزَمِنِ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنُ اعْزَمِنِ الْكِبْرِيَّتِ الْاَحْمَرِ  
 فَمَنْ رَأَى مِنْكُمْ الْكِبْرِيَّتِ الْاَحْمَرَ ؟ . انتهى  
 در شرح این حدیث گفته اند الْكِبْرِيَّتِ الْاَحْمَرُ هُوَ الْجَوْهَرُ  
 الَّذِي يَطْلُبُهُ اصْحَابُ الْكَيْمِيَا وَهُوَ الْاِكْسِيْرُ وَقَوْلُهُ عَ الْمُؤْمِنَةَ  
 اعْزَمِ . . . . . يَعْنِي اِنَّ الْمُؤْمِنَةَ اَقْلُ وُجُوْدًا مِنَ الْمُؤْمِنِ وَذَلِكَ  
 لِاَنَّ الْمَرْئَةَ الصَّالِحَةَ فِي غَايَةِ النُّدْرَةِ . انتهى ( حاشیه اصول  
 کافی )

در باره کبریت احمر در فیهات اللغات که از فرهنگهای معتبر  
 محسوب است چنین نوشته شده :  
 کبریت احمر - گوگردِ سُرخ کنایه از اکسیر چرا که اکسیر  
 از او ساخته میشود و آن جزو اعظم اکسیر طلا است و گوگرد  
 سُرخ بغایت کمیاب است . انتهى .

### مَا اُوذِيَ نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا اُوذِيَ

این بیان منسوب به حضرت رسول است که فرموده  
 هیچ پیغمبری پیش از من از دست قوم خود باندازه من  
 اذیت و آزار ندید در کتب معتبره اسلامیه در بحث حالات  
 رسول الله ص شرح مصائب آن حضرت و اذیت هائی که

اعدا و مشرکین نسبت بآن حضرت میکردند ذکر شده است  
 و در بحار الانوار مرحوم مجلسی در مجلدات مختلفه و ابواب  
 مختلفه آن باین مطلب اشاره کرده است مانند این ابواب که  
 ذکر میشود : ذِكْرُ جُمْلَةٍ مِنْ اَذِيَةِ كُفَّارٍ قَرِيبٍ لِرَسُولِ اللّٰهِ  
 وَاسْتَهْزَاءِهِمْ بِهِ که در مجلد ششم بتفصیل مذکور است و نیز  
 شرح رفتار ابولهب را ذکر فرموده که ابولهب مردم را از  
 مصاحبه با رسول الله ص منع میکرد و از هر طرف سنگ پرتاب  
 مینمود که کسی به آن حضرت نزدیک نشود و با سنگ حضرت  
 رسول الله ص را آسیب میرسانید مجلد ششم بحار الانوار  
 و سایر مجلدات آن و ناسخ التواریخ جلد هجرت و ماقبل  
 آن و تاریخ واقعی و سیره النبویه و صدها کتاب امثال آنها  
 و کتب تفاسیر قرآنیہ مصائب و بلائی آن حضرت بتفصیل  
 مذکور است و بعدی اذیت پر رسول الله ص روا داشتند که  
 فرمودند " ما اوذی نبي بمثل ما اوذيت . . . . ."  
 برای تفصیل احوال به کتب تاریخ و تفسیر مراجعه شود .

### مائد مؤثره . . . . .

در قرآن مجید سوره المائده نازل شده که حضرت  
 عیسی مسیح علیه السلام از خداوند درخواست کرد که  
 از آسمان مائده بر او و پیروانش فرود آید و گفت " رَبَّنَا انزِلْ

عَلَيْهَا مَا بُدِّئَتْ مِنَ السَّمَاءِ لِيَتَّكُونَ لَنَا عِبْدًا وَلَا نَكُونَ لَكُمْ عِبْدًا... در تفاسیر اسلامی مسطور است که دعای او مستجاب شد و خداوند از آسمان برای آنها ماده نازل کرد و برای شرح آن باید به اصل تفاسیر مراجعه کرد .

در این ظهور مبارک ماده نازله را به تعالیم و احکام و دستورات الهیه که از سما مشیت ربانیه نازل شده است تعبیر فرموده اند و در ایقان شریف میفرمایند قوله تعالی : این طعامی است که ارواح و اَفئِدَه منیره با و حیات باقیه یابند و این همان ماده ای است که میفرماید " رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ " و این ماده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نِفَادُ نجوید و در کَلِّ حین از شجره فضل میروید و از سموات رحمت و عدل نازل میشود . . . حیف است که انسان از این عطیه لطیفه خسود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد پس قدر این ماده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیع آن شمس حقیقت اجساد مُرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده به روح بسی اندازه فائز شوند . . . انتهی

در انجیل یوحنا باب ششم مسطور است که یهودان به عیسی گفتند چه معجزه میکنی تا ما ببینیم و بتو ایمان بیاوریم — موسی برای پدران ما من آورد و از آسمان نان نازل کرد توجه میکنی ؟ عیسی در جواب فرمود آمین آمین بشما

میگویم که موسی نان را از آسمان بشما نداد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان بشما میدهد زیرا که نان خدا آنست که از آسمان نازل شده بجهان حیات میبخشد . . . من نان حیات هستم کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هر که بمن ایمان آورد هرگز تشنه نگردد . . . الخ و از این بیان و امثال معنی ماده آسمانی بخوبی آشکار است که مقصود ایمان و عرفان است نه آنکه بر حسب ظاهر چنانچه یهود و مسلمین و امثالهم معتقدند از آسمان ظاهری در دوره موسی و مسیح علیها السلام نان ظاهری نازل شده باشد .

### مَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ...

آیه قرآنی است که در سوره بقره نازل شده مضمون آنست که میفرماید نقطه مقابل حق و حقیقت گمراهی و ضلالت است هر کس از حق و حقیقت رو بگرداند البته بگمراهی و ضلالت گرفتار شود و بعد از راه حقیقت فقط راه ضلالت است و راه دیگری بین حق و ضلال وجود ندارد .



عبارت از هدایت مظاهر مقدسه الهیه است میتواند در مدتی  
 قلیل نحاس وجود نفوس عقب مانده و گرفتار آن امراض روحانی  
 و معنوی را بمقام کمال که عبارت از لقاء الله و عرفان الله است  
 فائز فرماید ، جمال کبرهائی جل جلاله در بحث خلُق جدید  
 و معنی رجعت و قیامت این مطلب را ذکر فرموده اند و به  
 اثرات اکسیر در معالجه مرض ماده نحاس اشاره فرموده اند  
 که چگونه در مدتی قلیل ماده نحاس را بمقام ذهبی که درجه  
 کمال اوست میرساند و سپس تعالیم و هدایت مظاهر مقدسه  
 الهیه را به اکسیر تشبیه فرموده اند که نحاس وجود طالها ن  
 حقیقت را از هر آلاین و مرضی پاک میکند و با علی درجات  
 ترقی انسانی میرساند قوله تعالی " . . . در هر حال اکسیر  
 کامل ماده نحاس را در آتی بمقام ذهبی میرساند و منازل -  
 هفتاد ساله را بآنی طی نماید آیا آن ذهب را بعد میتوان  
 گفت که نحاس است و یا بعالم ذهبی نرسیده و حال آنکه  
 محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاس معین  
 و واضح مینماید همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی  
 در آتی عالم تراپی را طی نموده و بعوالم قدسی قدم گذارند  
 و بقدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند . . .  
 الخ انتهی .  
 برای شرح اکسیر و مطالب مربوطه بآن بنذیل کیمیا در این

## ماده نحاسی

مقصود من است که از فلزات معروف است و به عقیده  
 حکمای قبل اگر نحاس در معدن باقی بماند و از غلبه  
 بیوست که در نتیجه اختلال تعدیل عناصر آن حاصل میشود  
 محفوظ بماند پس از هفتاد سال به طلا تبدیل میگردد و لسی  
 چون بیوست در او غلبه کند بهمان صورت نحاسی باقی  
 میماند مگر آنکه اکسیر باو برسد که در مدتی بسیار قلیل  
 از مقام نحاسی بمقام ذهبی ارتقا مینماید جمعی از حکما هم  
 گویند که ماده نحاسی همان ماده ذهبی است که در طریق  
 تکامل باید درجاتی را به پیماید و بصورتهای مختلفه در آید  
 تا در آخر حال بصورت ذهب که درجه کمال آن است برسد  
 و یکی از مراتبی را که در طریق استکمال من پیماید صورت  
 نحاسی است و اگر در این رتبه نحاسی دچار مرض بیوست  
 شود بهمان صورت نحاسی باقی میماند و نمیتواند خود را به  
 درجه ذهبی که درجه کمال اوست برساند در این هنگام  
 اکسیر تنها راه چاره است که در مدتی قلیل او را بدرجه  
 کمال ناثل میسازد اکسیر الهی و نفثات روح قدسی که

کتاب مراجعه شود .

### ما رأيتُ شيئاً إلا ورأيتُ الله قبله . . . .

این بیان مبارک منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که در کتب معتبره نقل شده و از جمله حضرت سید کاظم رشتی در شرح خطبه طُتْنَجِيه آن را نقل فرموده قوله عليه الرحمه " نَعَمْ إِذَا ظَهَرَتْ أَنْوَارُ الْوَحْدَةِ فَغَيَّبَتْ بِظُهُورِهَا الْكَثْرَاتِ وَمَحَتِ الْإِنْبِيَاءِ وَظَهَرَ رُجُوعُ الْأَشْيَاءِ إِلَى الْوَاحِدِ فَهِنَا لَكَ لَمْ تَمْتَنِعِ الْأَصْوَاتُ وَالْأَلْحَانُ عَنِ الْمَشَاهِدِ وَالْعِيَانِ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ أَوْ مَعَهُ . . . الخ . انتهى .

چنانکه ذکر شد

این بیان مبارک منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و در کتب محققین عرفا و صوفیه و در بعضی از کتب علمای متبحر نقل شده است از جمله مرحوم علامه

کتاب مراجعه شود .

### مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ أَوْ مَعَهُ

این بیان مبارک منسوب بحضرت امیر علیه السلام است که در کتب معتبره نقل شده و از جمله حضرت سید کاظم رشتی در شرح خطبه طُتْنَجِيه آن را نقل فرموده قوله عليه الرحمه :

" نَعَمْ إِذَا ظَهَرَتْ أَوَارُ الْوَحْدَةِ فَغَيَّبَتْ بِظُهُورِهَا الْكَثْرَاتِ وَمَحَتِ الْإِنْبِيَاءِ وَظَهَرَ رُجُوعُ الْأَشْيَاءِ إِلَى الْوَاحِدِ فَهِنَا لَكَ لَمْ تَمْتَنِعِ الْأَصْوَاتُ وَالْأَلْحَانُ عَنِ الْمَشَاهِدِ وَالْعِيَانِ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ أَوْ مَعَهُ . . . الخ . انتهى .

چنانکه ذکر شد این بیان مبارک منسوب بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است و در کتب محققین عرفا و صوفیه و در بعضی از کتب علمای متبحر نقل شده است از جمله مرحوم علامه

فیض کاشانی در کتاب کلمات مکنونه این حدیث را نقل فرموده  
و محمد لاهیجی عارف معروف قرن نهم در شرح گلشن راز شیخ  
محمود شبستری در ذیل بیت :  
" دلی کز معرفت نو و صفا دید

بهر چیزی که دید اول خدا دید "  
این حدیث را نقل فرموده و سه وجه در آن ذکر کرده " ما  
رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ " " ما رأيت شيئاً إلا ورأيت  
الله بعده " و " ما رأيت شيئاً إلا ورأيت الله معه " و نیز  
از قبول بعضی از عرفا نقل کرده که " ما رأيت شيئاً إلا ورأيت  
الله فيه " و در این خصوص شرح مبسوطی نقل فرموده برای -  
تفصیل بکتاب مزبور مراجعه شود .

جمالقدم جل کبریا که در کتاب ایقان در بحث مقامات مظاهر  
امرالله باین بیان مذکور اشاره فرموده اند و اقسام مختلفه  
حدیث را ذکر کرده اند بقوله تعالی " جميع اشياء حاكی  
از اسما و صفات الهیه هستند هر کدام بقدر استعداد خود  
مُدَلِّ و مُشْعِر بر معرفت الهیه بقسمی که احاطه کرده است  
ظهورات صفاتیه و اسمائیه همه غیب و شهود را اینست که  
میفرماید . . . . . و باز سلطان بقامی فرماید " ما رأيت  
شيئاً الا وقد رأيت الله فيه او قبله او بعده " انتهى

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ

وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ ...

این آیه در سوره الاحزاب قرآن مجید نازل شده  
و جمالقدم جل جلاله در کتاب ایقان مبارک در شرح مقام  
دوم مظاهر مقدسه الهیه که مقام تحدید و بشریت و شئون  
خاصه است باین آیه مبارکه استدلال فرموده اند که  
خداوند حضرت رسول ص را در این آیه مبارکه رسول الله  
نامیده است میفرمایند قوله تعالی :

اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انی انا الله حق است  
و ربی در آن نیست . . . . . و اگر نغمه انی رسول الله  
بر آرند این نیز صحیح است و شکی در آن نه چنانچه  
میفرماید " ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول  
الله " انتهى .

شأن نزول این آیه مبارکه و داستانهای راجع بآن بتفصیل  
در ذیل کلمه " بذكر خاتم النبیین " در این کتاب مندرج  
است مراجعه فرمائید .

حضرت عبادالهیها جل ثناغه در باره مقامات مختلفه مظاهر مقدسه الهیه شرحی مبسوط فرموده اند که در کتب مفاوضات مندرجست و بمناسبت مقام قسمتی از بهائیات مبارکه را در اینجا نقل میکنم ، قوله الاحلی :

مظاهر مقدسه را هر چند مقامات کمالات غیر متناهی است ولی کلیه مراتب ایشان سه رتبه است . رتبه اولی جسمانی است ، رتبه ثانیه انسانی است که نفس ناطقه است . و رتبه ثالثه ظهور الهی و جلوه ربانی است .

اما مقام جسمانی محدث است چه که مرکب از عناصر است . . . . . مقام ثانی مقام نفس ناطقه است که حقیقت انسانی است این نیز محدث است و مظاهر مقدسه با جمیع نوع انسان کند . . . . . و مقام ثالث ظهور الهی و جلوه ربانی است ، کلمه الله است و فیض ابدی است و روح القدس است . آن نه اولی دارد و نه آخر چه که اولیت و آخریت بالنسبه به عالم امکان است نه بالنسبه به عالم حق . . . . .

حقیقت مقدسه که مسیح میفرماید الاب فی الابن نه بدایت دارد نه نهایت . . . . . حقیقت شاخصه مظاهر روحانییه یک حقیقت مقدسه است و از این جهت مقدس است که من حیث الذات و من حیث الصفات ممتاز از جمیع اشیا است . . . . . و حقیقت مقدسه بنفسه مضمینی است و مقام

ثالث نفس فیض الهی و جلوه جمال قدم است و اشراق انوار حق قدیر و حقیقت شاخصه مظاهر مقدسه انفکاک از فیض الهی و جلوه ربانی ندارد . . . . . مظاهر الهیه مریای متعدده هستند زیرا شخصیت مخصوصه دارند اما مجلسی در این مریا یک شمس است . . . . . حقایق مقدسه مظاهر کلیه الهیه چون محیط هر کائنات من حیث الذات والصفاتند و فائق و واجد حقایق موجوده و متحقق بجمیع اشیا لهذا علم آنان علم الهی است نه اکتسابی یعنی فیض قدسی است و انکشاف رحمانی . . . . . مظاهر کلیه الهیه مطلع بر حقایق اسرار کایناتند لهذا شرایعی تأسیس نمایند که مطابق و موافق حال عالم انسان است . . . . الخ ، انتهى .

برای تفصیل بیشتر به الواح مبارکه مراجعه شود .

### مَالِ الشَّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ

از امثال معروف و معمول بین مردم است که در هنگام مقایسه بین دو چیز که یکی در اعلی درجه قرار دارد و دیگری در پست ترین درکات جای گرفته این جمله را میگویند که

ما لِلتَّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ " چه نسبت خاک را با عالم پاک "

### مشابهات

در سوره آل عمران در قرآن مجید میفرماید که قرآن مجید دارای دو قسم آیات است آیات مُحَكَّمَه و آیات مُتَشَابِهَه و میفرماید آیات متشابهات محتاج بتأویل است تا معنی حقیقی آن بدست آید و بظاهر محمول نیست و تأویل آیات متشابهه را جز خداوند و راسخون در علم الهی دیگران نمیدانند قوله تعالی " هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحَكَّمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ... لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ "

شرحی مبسوط در این خصوص در ذیل آیه لا یعلم تأویلہ... در این کتاب مندرج گردیده مراجعه شود . در اخبار اهل بیت اطهار برخی از تأویلات آیات متشابهات قرآن وارد شده است و علمای تفسیر سنی و شیعه هم در ذیل آیات متشابهات تأویلاتی از قبیل خود قائل شده اند و در این خصوص بر حسب اختلاف سلیقه مفسرین اختلافات در تأویل پیدا شده که بهیچوجه مشکلی را حل نمیکند بلکه بیشتر سبب اضطراب افکار میگردد و جمعی از علمای سنی و شیعه در باره متشابهات قرآن کتاب مخصوصی تألیف کرده اند

از جمله این شهر آشوب مازندرانی محمد بن علی عالم شیعی قرن ششم و مولف کتاب مناقب در باره متشابهات و تأویلات وارده بر آنها از قبیل علمای تفسیر کتابی تألیف فرموده بنام " متشابه القرآن و مختلفه " که در سال پانصد و هفتاد هجری قمری از تألیف آن فراغت یافته و در مقدمه این کتاب چنین مسطور است قوله ره ، قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ شَهْرَآشُوبَ الْمَازَنْدَرَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَأَلْتُمْ وَفَقَّمَكُمُ اللَّهُ لِلْخَيْرَاتِ أَمْلَاءَ كِتَابٍ فِي بَيَانِ الْمُشْكَلَاتِ مِنَ الْآيَاتِ الْمُتَشَابِهَاتِ وَ مَا اخْتَلَفَ الْعُلَمَاءُ فِيهِ مِنْ حُكْمِ الْآيَاتِ وَ لَعَمْرِي إِنَّ لِهَذَا التَّحْقِيقِ بَحْرًا عَمِيقًا وَ لَا يَكُنُّ يَوْجُدُ مِنْهُ إِلَّا الْفَاطِنُ فِي كِتَابِ كِبَارِ الْمُتَكَلِّمِينَ أَوْ نَكَتٌ فِي بَعْضِ تَفَاسِيرِ الْمُحَقِّقِينَ الْعَدْلِيِّينَ وَ قَلَّمَا يَحْضُرُ ذَلِكُ لِلطَّالِبِينَ... اَلِي قَوْلِهِ رَه وَ الْمُتَشَابِهَةُ مَا لَا يَعْلَمُ الْمُرَادُ بِظَاهِرِهِ حَتَّى يَقْتَرِنَ بِهِ مَا يَدُلُّ عَلَى الْمُرَادِ مِنْهُ لِاتِّبَاسِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ الْمُحَكَّمُ النَّاسِخُ وَ الْمُتَشَابِهُ الْمَنْسُوخُ وَ قَالَ مُجَاهِدٌ الْمُحَكَّمُ مَا لَمْ يَشْتَبِهْ مَعْنَاهُ وَ الْمُتَشَابِهُ مَا اشْتَبَهَتْ مَعَانِيهِ وَ قَالَ الْجَبَّارِيُّ الْمُحَكَّمُ مَا لَا يَحْتَمِلُ إِلَّا وَجْهًا وَاحِدًا وَ الْمُتَشَابِهُ مَا يَحْتَمِلُ وَجْهَيْنِ قَضَاعِدًا وَ قَالَ جَابِرُ الْمُحَكَّمُ مَا يَعْلَمُ تَعْيِينَ تَأْوِيلَهُ وَ الْمُتَشَابِهُ مَا لَا يَعْلَمُ تَعْيِينَ تَأْوِيلَهُ وَ قِيلَ مَا لَا يَنْتَظِمُ لَفْظُهُ مَعَ مَعْنَاهُ إِلَّا بَزِيَادَةٍ أَوْ حَذْفٍ أَوْ نَقْلِ وَ سُمِّيَ مُتَشَابِهًا لِأَنَّهُ يَشْبَهُ الْمُحَكَّمُ وَ قِيلَ لِاشْتِبَاطِهِ

الْمُرَادِ مِنْهُ بِمَا لَيْسَ بِمُرَادٍ وَالْمُتَشَابِهَةُ فِي الْقُرْآنِ إِنَّمَا يَقَعُ فِيهَا  
 اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ نَحْوَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَأَضَلَّهُ  
 اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ وَمِنْهَا أَنْ يَحْتَمَلَ مَعْنِيَيْنِ  
 أَوْ ثَلَاثًا أَوْ أَكْثَرَ فَيَحْمَلُ عَلَى الْأَصَوِّبِ مِثْلُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ  
 وَتَجْرِي بِأَعْيُنِنَا وَمِنْهَا مَا يُزَعَمُ فِيهِ مِنْ مُفَادَلَةٍ نَحْوَ قَوْلِهِ  
 سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَقَوْلِهِ فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ وَقَوْلِهِ فِي سِتَّةِ  
 أَيَّامٍ وَمِنْهَا مَا هُوَ مُحْكَمٌ فِيهِ غَرَضُهُ مِثْلُ قَوْلِهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ  
 وَمَا يَتَّبَعُ ذَلِكَ مِنَ الْغَوَامِبِ الَّتِي يَحْتَاجُ إِلَى بَيَانِهَا وَيَسْتَخْلَصُ  
 مِنْهَا إِمَّا بِمَوْضِعِ اللَّغْوِ أَوْ بِمُقْتَضَى الْعَقْلِ أَوْ بِمَوْجِبِ الشَّرْحِ  
 وَالْحِكْمَةُ فِي أَنْزَالِ الْمُتَشَابِهَةِ الْحَثُّ عَلَى النَّظْرِ الَّذِي يُوْجِبُ  
 الْعِلْمَ دُونَ الْإِتِّكَالِ عَلَى الْخَبَرِ مِنْ غَيْرِ نَظَرٍ . . . الخ انتهى  
 خلاصه بیانات علامه شهر آشوب از این قرار است که میفرماید  
 جمعی از طالبان علم از من درخواست کردند که درباره  
 آیات متشابهات قرآن کتابی بنویسم در صورتی که این اقدام  
 بسیار صعب و این موضوع مانند دریایی عمیق است و در این  
 باره شرح مختصری در کتب متکلمین موجود است و نکته‌های  
 چند در این خصوص در کتب تفسیر نگاشته شده و آن هم  
 کمتر در دسترس طالبان حقیقت است و من اینک مسئـول  
 شما را اجابت میکنم . . . تا آنجا که فرموده . . . مقصود  
 از متشابه آیه ای است که معنی آن بظاهر آشکار نیست

و باید مطالبی بر آن افزوده شود تا معنی آن بدست آید  
 زیرا بر چند معنی دلالت دارد و سبب التباس و شبهه  
 میشود که آنها مقصود از این آیه چیست این عباس فرموده آیه  
 محکمه آیه ایست که حکمی را نسخ کند و متشابه آنست که  
 منسوخ میشود مجاهد فرموده محکم آنست که معنی آن آشکار  
 باشد و شبهه و التباس در آن نباشد و متشابه آنست که از آن  
 چند معنی بدست بیاید و التباس و شبهه حاصل شود که  
 مقصود حق تعالی در این آیه کدام یک از معانی مختلفه ای  
 است که این آیه بر آنها دلالت میکند ، چنانی گفته محکم  
 آنست که فقط بر یک معنی و مقصود دلالت کند و متشابه  
 آنست که بر دو معنی و یا بیشتر دلالت کند . جابر فرموده  
 محکم آنست که تأویل آن معین باشد و به آسانی بشود  
 فهمید که معنی و مقصود از آن چیست و متشابه آنست که  
 تأویل آن تعیین نشده باشد و نتوان فهمید که بچه معنی  
 دلالت دارد دیگری گفته متشابه آنست که لفظ آن بر معنی  
 مقصود دلالت ننماید مگر در صورتی که الفاظی بر آن زیاد  
 کنیم یا از آن حذف نمائیم و یا از جای دیگر نقل کنیم و از  
 این جهت بچنین آیات متشابهات گفته اند که یا شبهه به  
 محکم است و یا در توجیه معنی آن اشتباه حاصل میشود که  
 آیا این معنی مراد و مقصود متکلم است یا معنی دیگر ؟

آیات متشابهات قرآنی عبارت از آیاتی است که مورد اختلاف است از حیث مقصود و معنی آن که یا در باره امور دینی نازل شده مانند این آیه که میفرماید " وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَآضَلَهُمُ السَّامِرِيُّ " در این آیه ضلالت و گمراهی را بخدا نسبت داده و فرموده که خداوند آنان را گمراه کرد و بهیچ فاصله فرموده که سامری یهود را گمراه کرد و نسبت ضلالت بحق تعالی چگونه است آیا میشود گفت که خدا بندگانش را گمراه فرمود ؟ و یا آنکه ظاهر آیه بر دو معنی و بیشتر دلالت کند و بنا بر این باید آن معنی را که بصواب نزدیکتر است اختیار کرد مانند آیه " يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ وَأَيُّهُ تَجْرِي بِأَيْدِينَا " که در اول برای خدا اثبات دست شده و در ثانی اثبات چشم شده است و یا آنکه در بعضی آیات نسبت بدیگری تناقض بنظر میرسد مانند آنکه خداوند در قرآن در جائسی فرموده که هفت آسمان را در دو روز آفرید و در آیه دیگر فرموده در چهار روز آفرید و در آیه دیگر فرموده در شش روز آفرید بناچار باید بتأویل متشبهت شد تا رفع تناقض بشود و بعضی آیات از حیث لفظ محکم نیست ولی از حیث معنی و مقصود محکم و آشکار است چنانچه فرموده " لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ " ظاهر آیه دلیل است که خداوند مثل ندارد - زیرا فرموده مثل خدا مثل ندارد ولی از حیث معنی و مقصود

آشکار است که خداوند شبیه و مثل ندارد از این قبیل موارد در قرآن بسیار است که از آیات متشابهات است و احتیاج به شرح و بیان دارد تا بواسطه آن بتوان از اشکالات وارده - خلاصی یافت یعنی با از راه موضوع لغت آن را تشریح کرد که فی المثل این لغت در اینجا چه معنی دارد و یا بحکم عقل معنی حقیقی آیه را بدست آورد و یا از راه شرع بتوان بمقصود اصلی پی برد حال به بینیم که اصلاً خداوند چرا اینگونه آیات متشابهات را در قرآن نازل فرموده در جواب - گوئیم که حکمت نزول آیات متشابهه در قرآن آنست که مردم به تخری و تحقیق در مطالب اقدام کنند و از راه فکر و نظر عمیق معانی آیات الهیه را استخراج نمایند و بتقلید ظاهر اکتفا نکنند تا بر اثر فکر و نظر عمیق و دقت در آیات الهیه علم واقعی برای آنها از روی تحقیق حاصل شود و بحرف و قول تنها بدون تفکر عادت نکنند و در صد برآیند که عقل و فکر خود را بکار بیندازند تا اسرار الهیه را از روی تحقیق و دقت نظر کشف کنند . . الخ انتهى .

این بود خلاصه گفتار این شهر آشوب در مقدمه کتاب متشابه القرآن و مختلفه . این شهر آشوب پس از این مقدمه وارد شرح و تأویل آیات متشابهات میشود و آنها را به موضوعات مختلفه تقسیم فرموده هر موضوعی را در ضمن باب مخصوصی

ذکر میکند و معنی آن را بیان میفرماید ، فی المثل باب اول کتاب " مَا يَتَعَلَّقُ بِأَهْوَابِ التَّوْحِيدِ " است و اول موضوعی را که مطرح کرده آیات قرآنی در باره خلق آسمان و زمین است که آیا اول زمین خلق شده و بعد آسمان یا بالعکس و در قرآن مجید در آیات تناقض است در یک آیه میفرماید " هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ " در این آیه فرموده که خداوند زمین و آنچه در آن است بیافرید برای مردم سپس به آسمانها پرداخت و هفت آسمان بیافرید یعنی اول زمین و بعد آسمان آفریده شد و در مقام دیگر فرموده قوله تعالی " أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا وَالْأَرْضُ بِعَدَدِ دَحَاهَا " یعنی خداوند آسمان را بیافرید و زمین را بعد از آسمان کشید و مسطح کرد بنابراین اول آسمان و بعد زمین آفریده شد و این با آیه قبلی تناقض دارد ، پس از آیات متشابهات است و باید تأویل کرد و مقصود اصلی آن را بدست آورد - علمای تفسیر بدست و پا افتاده اند که چه کنند و چگونه برفع این تناقض اقدام نمایند بعد از مباحثات بسیار محققین مفسرین چنین گفته اند که کلمه دَحَاهَا از مصدر دَحُو است که بمعنی گسترانیدن و کشیدن باشد و در خبر است که خداوند زمین را از زیر خانه کعبه بهر طرف کشید تا مسطح

شد و وسعت یافت و قبل از دَحُو تمام زمین در زیر کعبه مستتر بود بنابراین بین آیات تناقض نیست زیرا هر حسب آیه اولی اول زمین را بیافرید و بعد آسمانها را آفرید و بعد از آفریدن آسمانهای هفتگانه دو مرتبه بکار زمین پرداخت و آن را از زیر کعبه به اطراف کشانید ، پس خلق زمین قبل از آسمان بوده و اما دَحُو زمین بعد از آسمانها بوده و تناقض بدینصورت مرتفع گردید ، ملاحظه فرمائید که علمای تفسیر و محققین چگونه در بیان آیات متشابهات بدیهی نشان داده اند و تأویل صحیح را بدست آورده اند ! باری در باره متشابهات از این قبیل سخنان بسیار است و شرح مفصل آن در کتاب این شهر آشوب که از قبل ذکر شد مندرج است و کتاب مزبور بطبع رسیده و در همه جا در دسترس است و مرحوم مجلسی در مجلد ۱۹ بحار الانوار در باب متشابهات بتفصیل در این باره بیانات فرموده طالبین مراجعه فرمایند و بنذیل و لا یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ . . . در این کتاب مراجعه شود .

مستی

در قاموس کتاب مقدس تألیف مستر هاگس آمریکایی در باره متی مسطور است آنچه که خلاصه و ملخص آن



اینست :

متی ( بخشش خدمت ) ( عطاء الله ) یکی از شاگردان مسیح است که از بعثت مسیح تا زمان صعود آن حضرت ملازم مسیح بوده و با قرعه برای خدمت انتخاب شده است ( اعمال رسولان فصل ( آیه ۲۶ ) از حیات و خدمت او اطلاع نداریم میگویند در کوشش بوعظ پرداخت و در آنجا بشهادت رسید و بعضی میگویند در یهودیه وعظ میکرد و یهودیان او را سنگ سار کردند ، زمان تألیف انجیل متی معلوم نیست ولی بقرائن بیش از سایر انجیل انتشار یافت ، بعضی میگویند در سال ۳۸ میلادی و بعضی میگویند در سالهای ۵۰ و ۶۰ میلادی انجیل متی نوشته شده است و در باره اینکه این انجیل اصلاً بزبان عبرانی و یا بزبان یونانی تألیف شده مباحثات عظیمه در بین است . . . الخ ( قاموس کتاب مقدس در ذیل متی ص ۷۸۲ )

( بذیل انجیل در همین کتاب مراجعه شود )

.....

مثل این از حضرت صادق ذکر شده :

که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آنحضرت

شکایت از فقر نمود ...

حضرت جعفر بن محمد الصادق ع امام ششم شیعیان اثنا عشری ( ۸۳ - ۱۴۸ هـ ق ) برای هدایت اصحاب و تسکین آلام شیعیان و تسلیت خاطر آنان همواره با بیانی لطیف و تعبیرات شیرین آنان را مشغول عنایات خود قرار میداد فی المثل در همین موضوع عنوان که شخصی شکایت از فقر نزد آن حضرت کرد ملاحظه فرمائید به چه بیانی لطیف او را به حقیقت متوجه فرمود و از آلام درونی او کاست در مقام دیگر روایت شده است که یکی از اصحاب آن حضرت شکایت از فقر و تنگدستی نمود حضرت بعد از تأملی فرمودند آنها زندان کوفه را دیده ای و حالست زندانیان را دانسته ای عرض کرد آری مولای من زندان کوفه بسیار جای بدی است و زندانیان در عذاب الیم هستند

حضرت فرمودند دنیا هم برای اهل ایمان مانند زندان است زیرا رسول الله فرمودند " **الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ** " حال تو که در زندان دنیا هستی چگونه از مشقات زندان شکایت میکنی ؟ از این قبیل روایات از حضرت صادق بسیار نقل شده و در بحار الانوار مرحوم مجلسی جلد هفدهم و در سفینه البحار محدث قمی در ذیل فقر و غنی و در لئالی الاخبار تویسرکانی **لَوْلَوْ فَقْرٌ وَغْنَى** و در عین الحیات مجلسی و کتب معتبره دیگر علمای شیعه از این قبیل روایات مندرج است مراجعه شود .

### مُحْصِنٌ - مُحْصِنَةٌ

مقصود از مُحْصِنٌ مردی است که زنی داشته باشد و مُحْصِنَةٌ زنی است که شوهر داشته باشد و اگر چنین مرد و زنی با یکدیگر یا دیگری بفحشاء اقدام نمایند حد آنان بحسب شریعت تورات رجم بود یعنی باید آنها را سنگسار کنند و علمای یهود این حکم را تحریف کردند و بجای آن حد تازیانه قرار دادند تا از انقراض نسل یهود جلوگیری کنند زیرا در دوره بُخْتِ النَّصْرَةِ زیادی از یهود بقتل رسیدند و چون فحشاء در بین آنان بسیار بود اگر بنا بود

که زانی و زانیه محصن و محصنه را رجم کنند بطولی نمیکشید که نسل یهود منقرض میشد و لهذا اقدام بتحریف حد کتاب تورات در باره محصن و محصنه از رجم به تازیانه نمودند .

در شریعت اسلام در باره محصن و محصنه حکمی در قرآن مجید موجود نیست و علمای اسلام گویند که حکم رجم بوده ولی آیه آن از قرآن مجید اسقاط شده اما اصل حکم باقی مانده است و لهذا به تبعیت تورات در باره محصن و محصنه رجم را مقرر کرده و در کتب فقهیه نوشته اند و اما حکم تازیانه که در باره زانی و زانیه در سوره النور قرآن مجید نازل شده در باره زانی غیر محصن و زانیه غیر محصنه یعنی مرد بی زن و زن بی شوهر است برای اطلاع بیشتر بذیل تحریف در این کتاب مراجعه شود .

### مُحَمَّدٌ

حضرت محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبر بزرگوار و مؤسس دین مبین اسلام است عبد مناف جد آن بزرگوار در قبایل عرب معروف بود و مورد احترام مردم بود و مناف نام یکی از پتهای عرب بود و علامه فیض در تفسیر صافی در ذیل سوره تبت باین معنی تصریح فرموده و حضرت عبدالبهاء در لوح مبارک که در مکاتیب بطبع رسیده باین

نکته اشاره فرموده اند هاشم فرزند عبد مناف مردی معروف و مشهور بود که همواره از دارائی خود شتران ذبح میکرد و آهکوست درست مینمود و نان در آن ترید میکرد و بمردم میداد و اغلب خلقی بسیار مهمان او بودند و لقب هاشم را از این جهت پاو دادند و نام اصلی هاشم عمرو بود و اعراب بواسطه علو همت و جود و سخاوتش او را عمرو العلی میگویند و چون عمرو و برادرش مطلب دارای جمال ظاهری بودند در بین اعراب معروف به البدران بود یعنی مانند ماه شب چهارده، هاشم و برادرش مطلب با هم کمال اتحاد را داشتند هاشم چند سفر به شام کرد و در یکی از اسفار خود به جانب شام در سر راه وارد مدینه شد و به خانه عمرو بن زید بن لُبَید که از طایفه بنی النجار بود وارد شد و دختر او را که سلمی نام داشت خواستگاری کرد عمرو باین شرط دخترش را به هاشم داد که اگر دارای فرزندی شود آن فرزند را در مدینه نزد عمرو بگذارد. هاشم شرط را پذیرفت و سلمی را بزنس گرفت و به جانب شام روان شد و پس از مراجعت سلمی زوجه خود را از مدینه به مکه برد و چون سلمی حامله بود حسب الشریط هاشم سلمی را بمدینه برد تا در آنجا وضع حمل نماید سلمی در مدینه پسری زیبا زائید و نامش را عامر نهادند و چون در سرش موی سفید وجود داشت او را شبیه

میگفتند هاشم قبل از تولد پسرش از مدینه به شام رفت و در آن دیار نزدیک عسقلان در شهر غزه وفات کرد و فرزند خود را ندید سلمی فرزند خود شبیه را بخوبی تربیت کرد و شبیه جوانی زیبا و بلند بالا و هنرمند بود و اخلاق مرضیه داشت و باین جهت معروف به شبیه الحمد گردید، برادر هاشم مطلب که در آن وقت ریاست قوم را در مکه داشت و کلید خانه کعبه و گمان اسمعیل و علم نزار در تصرف او بود و منصب سقایت و رفادت را داشت آوازه برادر زاده خود شبیه الحمد را شنید و بمدینه شتافت و آن جوان را با خود ب مکه بمرد مردم مکه خیال کردند که مطلب آن غلام را در مدینه خریده‌ای کرده و لهذا او را عبدالمطلب مینامیدند و متدرجا شبیه الحمد بهمین عنوان معروف شد ریاست قوم و منصب رفادت و سقایت و گمان اسمعیل و علم نزار و غیره پس از وفات مطلب برادر زاده اش شبیه عبدالمطلب منتقل گشت، عبدالمطلب نذر کرد که اگر ده پسر داشته باشد یکی را قربانی کند و پس از حصول مامل بر حسب قرعه قرار شد عبدالله پسر محبوب خود را ذبح نماید و آخر الامر پس از قرعه زدن مکرر بجای عبدالله صد شتر قربانی کرد و عبدالله طلقب بذبیح شد و لهذا حضرت رسول ص فرمودند " انا ابن الذبیحین " <sup>عبد</sup> یعنی من فرزند دو ذبیح هستم و مقصود حضرت یکی اسما

پسر ابراهیم است که در راه خدا قرار بود زنج شود و بجای او قوجی زنج شد و داستان در قرآن مجید و سفر تکوین عهد عتیق مسطور است و دیگر عبدالله پدر آنحضرت است .

عبدالله در بین قوم محبوبیتی عجیب داشت و او را <sup>لله</sup> مصباح الحرم لقب دادند زیرا جمیل و خوش رفتار بود ، عدا پس از رشد با دختر وهب بن عهد مناف که آمنه نام داشت ازدواج نمود و پس از چندی بر حسب امر عبدالله المطلب برای تجارت بجانب شام رفت و در مراجعت چون بمدینه رسید مریض شد و وفات فرمود و او را در دارالنايفه بخاک سپردند سن عبدالله در هنگام وفات بیست و پنجسال بود و در حین وفاتش هنوز آمنه زوجه او وضع حمل نکرده بود و بعضی گفته اند که عبدالله در حین وفات فرزندش از آمنه دو ماهه و بقولی هفت ماهه بود و این مولود مسعود نامش محمد بود .

تاریخ تولد حضرت رسول ص را مختلف نوشته اند مورخین شیعه و علامه مجلسی ولادت حضرت رسول را در هفدهم ربیع الاول نوشته اند و مورخین سنت و جماعت و بعضی از بزرگان شیعه نیز مانند ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی ولادت رسول الله را در روز دوازدهم ربیع الاول نوشته اند و گویند که در هنگام صبح روز جمعه بوده و آن سال معروف بعام الفیل است که آبرهه برای تخریب کعبه با لشکری بسیار

و چند زنجیر فیل بمکه رو نهاده بود و بطرز عجیبی کسه در قرآن مجید ذکر فرموده است خود و لشکرش مهزوم و مغلوب و مجبور به مراجعت شدند و تلفات زیاد بآنها وارد شد حضرت رسول ص در ظل تربیت جدش عبدالله المطلب نشو و نما فرمود و پس از عبدالله المطلب عمویش ابوطالب پشتیبان آن حضرت بود و بهشغل تجارت مشغول و بحسن اخلاق و امانت مشهور بود ، در بیست و شش سالگی با خدیجه ازواج فرمود سن خدیجه در آن هنگام چهل سال بود خدیجه قبل از حضرت رسول ص دو شوهر دیگر هم یکی پس از دیگری داشت ، مرحوم مجلسی در مجلد ششم بحار الانوار شرح ازدواج رسول الله را با خدیجه بتفصیل و مشروح مرقوم فرموده است و دیگران نیز در کتب معتبره نوشته اند خدیجه از رسول الله چند فرزند آورد بنامهای طاهر و قاسم و فاطمه و ام کلثوم و رقیه و زینب فاطمه را بحضرت امیرالمومنین داد و زینب را بهی العاص بن ربیع تزویج فرمود و ام کلثوم را به عثمان بن عفان داد و چون مشارالیهها پس از چندی درگذشت دختر دیگر خود رقیه را بعثمان مزبور دادند ، حضرت رسول فرزند ی هم بنام ابراهیم داشتند از ماریه قبطیه که در مدینه آن فرزند متولد شد و پس از چندی وفات یافت ماریه قبطیه کنیزکی بود که پادشاه اسکندریه با بعضی هدایای دیگر بحضور رسول

الله تقدیم نموده بود حضرت رسول در چهل سالگی در مکه  
 مبعوث شدند و سیزده سال در آن شهر بسر بردند و از -  
 دشمنان نهایت سختی و مشقت تحمل فرمودند و بالاخره  
 با قبیله اوس و خزرج که در یثرب بودند معاهده بستند  
 و بمدینه مهاجرت فرمودند خدیجه زوجه آنحضرت تا زنده  
 بود رسول الله زوجه دیگری انتخاب نفرمودند و چون خدیجه  
 در سالهای توقف رسول الله و اصحاب از شر اعداء در شعب  
 ابوطالب از شدت رنج و محنت و گرسنگی وفات کرد رسول الله  
 با عایشه دختر ابوبکر عقد مزاجت بستند و پس از ورود بمدینه  
 با عایشه ازدواج فرمودند و بعضی هم در تاریخ این واقعه  
 طور دیگر نوشته اند ، عایشه دارای فرزندی نشد و رسول الله  
 بتدریج در مدت بیست و سه سال دعوت خود عده زوجات  
 داشتند که نام آنها در تواریخ ثبت است محمد بن جریر  
 طبری ده زوجه رسول ص را نام برده و سید نعمت الله  
 جزایری در انوار النعمانیه دوازده تن را نام برده و بالاخره  
 مرحوم مدرس تبریزی در کتاب ریحانه الادب در ذیل کلمه  
 ام المومنین نام بیست و پنج زوجه رسول الله را ذکر نموده  
 است و ملا احمد مقدس اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه  
 هیجده زوجه برای رسول الله ذکر کرده است .  
 پس از ورود رسول الله از مکه بمدینه و در ضمن سالهای

که آنحضرت در مدینه بودند بتدریج وقایع رخ داد که  
 مهمترین آنها بقرار ذیل است :  
 در سال اول هجرت پس از پنج یا هشت ماه بین مهاجر  
 و انصار عقد اخوت بست و خود حضرت هم با حضرت امیر  
 عقد برادری بستند و در ماه شوال همین سال با عایشه  
 ازدواج فرمود و ورود حضرت رسول بمدینه از مکه دوازدهم  
 ربیع الاول سال سیزدهم بعثت آن حضرت بود .  
 در سال دوم هجری قبله اسلام از بیت المقدس بکعبه تبدیل  
 شد و ازدواج حضرت فاطمه با حضرت امیر بقرولی در همین  
 سال بود و در آخر شعبان این سال روزه بر مسلمین فرض و  
 واجب شد و حکم جهاد و قتال با مشرکین نازل گردید و در  
 این سال غزوه ابواء واقع شد و ابواء نام قریه بزرگی بود بین  
 مدینه و مکه و غزوه ذوالعشیره و غزوه بدر کبری نیز در سال  
 دوم هجری واقع شد و غزوه بنی قینقاع و قرقره الکدر و سویق  
 در سال دوم بود . و در سال سوم هجری نیز غزواتی رخ  
 داد که مهتر از همه غزوه احد بود که لشکر اسلام شکست  
 خورد و بحضرت رسول آزار بسیار رسید دندان مبارکش  
 از سنگ کفار شکست و پیشانی مقدسش نیز شکست و خون -  
 جاری شد و در همین غزوه بود که حمزه سید الشهداء به  
 شهادت رسید و هند زوجه ابو سفیان و مادر معاویه جگر

حمزه را از شکمش بیرون کشید و در دهان نهاد و از آن روزبه هند آکله الآکباد و هند جگر خواره معروف شد ، حمزه سید الشهداء<sup>۱</sup> پسر عبدالمطلب و عموی حضرت رسول ص بود .  
 در سال چهارم هجرت واقعه بئر معونه رخ داد و جمعی از اصحاب شهید شدند و واقعه غدیر و مکر بنی النضیر بسا رسول الله در همین سال بود و عاقبت بنی النضیر مغلوب و مجبور بجای وطن شدند و بطرف شام و جمعی بطرف خیبر رفتند و اموال آنان در تصرف رسول خدا درآمد و سپس از مشورت با مهاجرین و انصار آن اموال را بین مهاجرین تقسیم فرمودند .

در سال پنجم هجری نیز چند غزوه واقع شد که مهمترین همه غزوه بنی المصطلق بود و در ماه شوال این سال نیز غزوه خندق واقع شد و عمرو بن عبدود در این جنگ بدست حضرت امیر بقتل رسید و در بفتح اول و سکون دال نام بتی بسود و در قرآن مجید هم نام این بت آمده است ، در این جنگ بواسطه باد شدیدی که علیه لشکر قریش وزید خیمه های دشمنان را از جا کند و لشکر دشمن هزیمت شدند غزوه دومه الجندل و غزوه بنی قریظه نیز در این سال بود .  
 در سال ششم هجری نیز وقایع مهمه روی داد و غزوات متعدده واقع شد و بقولی آیه فریضه حج و زیارت کعبه در این سال

نازل گردید و رسول الله برای عمره آهنگ مکه فرمود و بیعت الرضوان در همین سال بود و پیغمبر در پای درختی کوه در آن موضع بود نشستند و با اصحاب بیعت فرمودند برای آنکه در جنگ استقامت کنند و آیه مبارکه . . . *يُيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَحْتِ الشَّجَرَةِ* . اشاره بهمین مسئله است .

در سال هفتم هجری واقعه خیبر واقع شد و مرحب خیبری بدست حضرت امیر ع از پای درآمد .

در سال هشتم هجری جنگ موته واقع شد و جعفر بن ابیطالب بشهادت رسید ، واقعه ذات السلاسل نیز در همین سال بود و فتح مکه بدست رسول الله و اصحاب نیز در سال هشتم هجری بود ، غزوه حنین نیز که در قرآن مجید ذکر شده در همین سال هشتم بود .

در سال نهم هجری *أَخَذَ زَكَاةَ بَشْدَاتٍ* شروع شد و غزوه تبوک نیز در همین سال بود که بغزوه فاضحه معروف است زیرا بسیاری از منافقین رسوا شدند و واقعه اصحاب عقبه و مسجد ضرار نیز در سال نهم بود .

در سال دهم هجرت واقعه مهمه مباحله با نصاری نجران رخ داد که در قرآن مجید ذکر آن نازل شده است ، سفر حجه الوداع و واقعه غدیر خم نیز در این سال بود و در یازدهمین سال بود که حضرت رسول ص از دنیا رحلت فرمودند

در روز صعود حضرت رسول اختلاف بسیار است بعضی بیست و هشتم ماه صفر و برخی دوازدهم ماه ربیع الاول گفته اند و بنا بر این رحلت رسول ص در ماه دوم یا سوم سال یازدهم هجرت بوده است . عمر حضرت رسول ص در حین وفات ( ۶۳ ) شصت و سه سال بود ، از آنحضرت فقط يك دختر بنام فاطمه زهرا باقی مانده بود که زوجه حضرت امیر بود و دو ماه و نیم بر اویتی بعد از وفات رسول خدا حضرت فاطمه زهرا را وفات فرمود .

شرح حال حضرت رسول ص را بتفصیل در روضه الصفا و حبیب السیر و بحار الانوار مجلسی و ارشاد مفید و ناسخ التواریخ سپهر جلد رسول الله و مناقب این شهر آشوب و انوار النعمانیه سید نعمت الله جزایری و سایر کتب مفیده میتوان یافت و آنچه در اینجا بطور خلاصه ذکر شد از کتاب منتہی الآمال مرحوم شیخ عباس محدث قمی اقتباس شد و بنحو اجمال نقل نمود .

### ( ملا محمد علی زنجانی )

ملا محمد علی زنجانی حجة الاسلام و معروف بجناب حجت است مشارالیه بتصریح نبیل زندی در سال ۱۲۲۷

هجری شمسی در زنجان متولد شده و پس از چهل سال عمر که سر بسر مشقت و گرفتاری بود عاقبت در سال ۱۲۶۷ هـ ق در زنجان بشهادت رسید مقام او در امر بدیع بسیار رفیع است در قلعه زنجان با پیروان امر بدیع مدتی محصور قوای دولتی بود و شرح وقایع قلعه و گرفتاری آنجناب و اصحاب بزرگوار در تاریخ نبیل زندی بتفصیل مسطور است چند نفر غیر بهائی نیز مانند نیکولا فرانسوی در تاریخ خود بنام سید علی محمد باب و مانند ادوارد برون انگلیسی و مانند سپهر کاشانی در مجلد قاجاریه ناسخ التواریخ و هدایست طهرستانی در متمم تاریخ روضه الصفا ناصری و امثالهم در باره جناب حجت و واقعه زنجان مطالبی نوشته اند که آغشته بتعصبات بارده است اعتضاد السلطنه علی قلی میرزا نیز در کتاب المتنبهین در باره ظهور بدیع و واقعه زنجان مطالبی دور از حقیقت نوشته است .

هیگل مبارک حضرت ولی امر الله جل ثناؤه در لوح قورن احبای امریکا در قسمت اول شرح مبسوطی در باره ظهور بدیع و از جمله واقعه زنجان و جناب حجت مرقوم فرموده اند جناب حجت زنجانی قبل از ایمان بامر بدیع از جمله مجتهدین عالیقدر شیعه بطریقه اخباریون بوده است و تألیفات متعدده داشته است از جمله تألیفات او یکی

کتابی است بنام ریحانه الصدور که در باره این کتاب در مجلد سوم نامه دانشوران ناصری در ذیل بحث اینکه آیا ماه رمضان سی روز تمام است یا رویت هلال شرط شروع بصوم و ختم صوم است پس از آنکه شرحی از عقاید علماء در این خصوص مینویسد میگوید قوله : ملا محمد علی باهن صاحب فتنه زنجان کسه وقایع طغیان وی در تواریخ و روزنامجات دولت جاوید آیت بتفصیل ثبت است از آن پیش که از ملت حنیف ارتداد جوید و پشاهنشاه اسلام عصیان آورد بر آئین شیخیه میرفت و با علمای عهد تعصبا میکرد و مانند فاضل معاصر حاج محمد کریم خان بعدد قائل بود ( یعنی ماه رمضان را در هر سال مطابق اخبار سی روز تمام میدانست و ب رویت هلال اهمیت نمیداد ) و در این مسئله بنام سلطان مبرور محمد شاه غازی اعلی الله درجته رساله ای پرداخته سماه به ریحانه الصدور از آن رساله نسخه ای در خزائن کتب ملکزاده دانشمند وزیر علوم موجود است ( مقصود علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه است ) این روزها که این مسئله را مینوشتم از آن نسخه اجزائی چند مطالعت شد و پایه فضیلت مصنف معلوم گردید از جمله رویدی که بر اخبار رویت آورده همان است که شارح آثار الباقیه از این عم بزرگوار نقل نموده ملخص عبارت وی اینست : احادیث رویت وارد شده

بر تقیه از مخالفین زیرا که مذهب ایشان اعتبار رویت است و آن را هیچ ضابطه ای ضبط نمیکند گاهی در زمان کمال متحقق میشود و گاهی در حین نقصان و دلیل بر آن اولاً - اعراض مثل ثقه الاسلام از آنها با کثرت آنها بلکه تواتر آنها و آن اعرس بت حقیقت اخبار... الخ و شرحی از کتاب ریحانه الصدور را در ذیل احوال این ابن ابی العوجا در بحث رویت هلال نقل کرده است .

رسم جناب حجت معلوم نیست که در کجاست زیرا بتصریح نبیل زرنندی پس از آنکه مردم عام با اشاره حکومت زنجان و علمای شیعه بدن حجت را از قبر بیرون آورده و مورد جسار و سوء ادب قرار دادند در میان میدان زنجان افکنده و - شبانه سواری چند از میان میدان جسد را ربودند و بردند بیت جناب حجت در زنجان امروز خراب و ویران است بتصریح نبیل لوح قهریه نازل از کلک اطهر حضرت اعلی را خطاب بحاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه جناب حجت مأمور شدند که بمدر اعظم مزبور برسانند جناب حجت همه آن لوح را از حفظ داشتند و اصل لوح را بدست خود بمدر اعظم دادند و شرح آن در تاریخ نبیل زرنندی مسطور است من در اینجا ذکر وقایع قلعه زنجان و قیام جناب حجت و مومنین بامر بدیع را نمی نویسم زیرا در تاریخ نبیل



مفصلا مسطور و در دسترس عموم است .  
 پدر جناب حجت ملا عبدالرحیم زنجانی از علمای معسرف و مطاع آن بلد بود پسرش ملا محمد علی پس از آنکه تحصیل خود را در کربلا تمام کرد عازم ایران شد و در بین راه که بهمدان رسید بر حسب تقاضای اهالی شهر و تصویب پدرش مدت دو سال و نیم در همدان توقف فرمود و در همان بلده ازدواج نمود و پس از وفات پدرش بزنجان وارد شد و مرجع عموم خلق گردید سایر علمای زنجان با وحسبادت میوزیدند و همین رویه سبب شد که چند مرتبه اسباب زحمت او را فراهم کردند و شاه برای تحقیق حال او را بطهران خواست ولی عاقبت بد خواهانش منکوب شدند و او با کمال جاه و جلال وارد زنجان گشت پس از ایمان بامر بدیع مسورد تعقیب و از بیت علما قرار گرفت و شاه او را بطهران احضار کرد بتصریح صاحب ناسخ التواریخ او را در خانه محمود خان کلانتر جای داد و مقرر شد که برای همیشه در طهران بماند بالاخره پس از وفات محمد شاه جناب حجت بقصد زنجان حرکت کرد و بعد از آن گرفتاری های شدید پیش آمد که منجر بقلعه شد و عاقبت کار بشهادت آنجناب واصحاب منجر گردید صولت اصحاب و اُبُهت و عظمت جناب حجت همه قلوب خاص و عام را مرعوب ساخته بود علی قلی میرزا

اعضاد السلطنه در المتنبین خود میگوید که ایامی که در زنجان بودم و تألیف فلک السعاده را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که میگفت لشکر اسلام بقصدی از بابه در هراس بودند که شبی دو هزار نفر در یکی از سنگرها که از نئی و چوب مرتب بود بودند در این ضمن محض عبور گریه ای از آن نئی ها برخاست این دو هزار نفر همچو گمان کردند که لشکر بابه است تمام رو بفرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود ، انتهی  
 واقعه زنجان و شهادت جناب حجت در سال هزار و دو بیست و شصت و هفت واقع شد و عدد شهدای زنجان را قریب دو هزار نفر نوشته اند .

### مدین

مدین یا مدیان در لغت عبری بمعنی دشمنی است و نام یکی از اولاد حضرت ابراهیم و زوجه اش قَطوره بسوده که در سفر پیدایش باب بیست و پنجم آیه دوم و چهارم مسطور است و سرزمینی که در آن ساکن بوده است بزمین مدیان معروف بوده که بنا بقولی در شبه جزیره سینا تا بغرات امتداد داشته است ، مردم مدین با فلسطین ولبنان

و مصر تجارت داشته اند و در وقت فروخته شدن یوسف اهالی  
 مدین با اسماعیلیان رفاقت داشتند ( سفر پیدایش فصل  
 ۲۸/۳۷ ) و اسماعیلیان از سکنه مدین بودند و حضرت موسی  
 نیز مدتی در مدین سکونت داشتند و دختر کاهن مدین  
 را به زوجیت گرفتند ( برای تفصیل به ذیل شعبیه مراجعه شود )  
 در قاموس کتاب مقدس مذکور است نسل مدیانیان در اراضی  
 مدیان ساکن بودند و بر ضد اسرافیل قیام کردند و لهذا  
 خداوند خبر هلاکت آنان را داد بشرحی که در سفر اعداد  
 فصل بیست و دوم و بیست و پنجم مسطور است .  
 ( قاموس کتاب مقدس )

### مدینه الهی

جمال مبارك جل جلاله پس از آنکه در کتاب مبارك  
 ایقان شرحی در باره مدینه الهی و شهر روحانی بیان  
 فرموده اند و بتعبیرات مختلفه از آن ذکر کرده اند ، در باره  
 مقصود مبارك از مدینه الهی چنین میفرمایند قوله تعالی :  
 و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی مثلا در عهد  
 موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد  
 فرقان . و نیز در همین مقام فرموده است قوله تعالی :

" این مدینه در رأس هزار سنه آو آید او اقل تجدید شود " .  
 انتہی .

و این بیان مبارك اشاره به دوره شرایع الهیه قبل است باین  
 معنی که از ظهور رسول الله ص تا ظهور حضرت رب اعلی  
 جل ذکره هزار و دو بیست سال بود و از دوره ظهور حضرت عیسی تا  
 ظهور حضرت رسول ص اقل از هزار سال یعنی تقریباً شش  
 صد سال طول کشید و از ظهور حضرت موسی تا ظهور حضرت  
 حضرت عیسی اکثر از هزار سال یعنی مطابق تصریح مورخین  
 بالغ بر هزار و سیصد و یا هزار و پانصد سال بود و طرفداران  
 قول دوم بیشتر از قول اول هستند . جناب ابوالفضای  
 در مقاله اولی از کتاب الفرائد قول ثانی را برگزیده میفرماید  
 قوله ره " نخست کسی که صفحات الواح را باین بشارات مزین  
 فرمود و ورود یوم الله را مؤکد نمود سید عظیم حضرت کلیم  
 بود و پس از وی هر یک از انبیای بنی اسرائیل در مدت -  
 یکهزار و پانصد سال ( ۱۵۰۰ ) قوم را قرناً بعد قرن  
 بشارات مذکوره مستبشر میداشتند " الخ ، انتہی .

## فہرست اعلام

حرف ت :

آدم ۱۲۸۹-۱۳۲۱-۱۳۸۲-۱۴۰۲

حرف الف :

ابراہیم (حضرت) ۱۱۶۲-۱۲۲۸-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۴۶

۱۴۴۵-۱۴۵۶

ابراہیم (پسر ماریہ)

۱۳۰۹ (قبطیہ)

۱۳۸۲ ابراہیم بن ادريس

۱۴۴۶ ابراہیم بن محمد

۱۳۱۹ ابراہیم پاشا

۱۴۴۵ ابرہہ

۱۲۹۸-۱۲۹۹ ابن ابونائلہ

۱۲۷۱ ابن ابی الجمہور احسا<sup>فی</sup>

۱۲۲۰-۱۲۲۳ ابن ابی الحدید

۱۴۵۴ ابن ابی العوجا

۱۲۳۲ ابن ابی سرح

۱۳۰۰ ابن اثیر

١٢٥٨-١٢٥٠	ابو بصير
١٤٤٧-١٢٥٢-١٢٣٥	ابو بكر
١٣٠٢	ابو بكر محمد بن القاسم
١٢٥٢	ابو جهل
١١٦٩	ابو ذر
١٢١١	ابو سعيد
١٤٤٨	ابو سفيان
١٣٧٠	ابو سهل نوختي
١٤٤٦	ابو طالب
١٢٥١	ابو عبد الرحمن
١٤١٨-١٣٥٨	ابو عبد الله صادق بن محمد
١٢٤٧	ابو عمران بن عامر بن يزيد
	ابو عمر و بن علاء بن عمار
١٢٤٧	مازني
١٤٢٠	ابو لهيب
١٣٧٢	ابو مسكين
١٢٥٥-١٢٥٢	ابو موسى اشعري
١٣٦٩	ابو نصر هبة الدين محمد
١٢١٨	ابو نعيم
١٢٨٩	ابي الحسن البكري

١٢٢١	ابن الزبير
١٣٧٠	ابن النديم
١٣٩١-١٣٩٠	ابن جرير القمي
١٣٤٦	ابن حنبل
١٣٧٣	ابن خلکان
١٢٣١	ابن سنان
١٣١٨	ابن سينا
١٤٣٢-١٤٣٣-١٤٣٦-١٤٣٨	ابن شهر آشوب
١٤٥١	
١١٨٠	ابن سوريا
١٢٤٢-١٢٣٦-١٢٣٩-١٣٤٦	ابن عباس
١٤٣٣-١٤٣٢	
١٢٣٦	ابن عبد الحميد
١١٨٧	ابن فارض
١٢٥٢-١٢٥٤-١٢٥٥-١٢٥٦	ابن مسعود
١٢٨٥	ابو البقاء
١٣٩١-١٣٩٠	ابو الحسن (رضاع)
١٤٠٢	ابو الحسن البكري
١١٩٢-١٢٢٧	ابو الفتوح
١٢١٨-١٢٢٦-١٤٥٨	ابو الفضائل كلبا يگاني

۱۲۵۷	اسماعيل حقى ( شيخ )
۱۲۱۱	اسماعيل صفوى ( سلطان )
۱۳۴۶	اشمعى ( حسن )
۱۳۹۵-۱۳۹۲-۱۳۹۲-۱۳۵۰	اعلى ( حضرت )
۱۴۵۴	
۱۳۹۰-۱۳۸۸	افشار
۱۴۵۴	آقاسى ( حاج ميرزا )
۱۳۸۸-۱۳۷۰-۱۳۶۵	اقبال آشتيائى
۱۳۸۶	امام خائب
۱۳۳۵-۱۲۵۷-۱۱۸۴-۱۱۸۳	امام فخر رازى
	امامه ( دختر امام محمد )
۱۳۵۷	تقى ( )
۱۳۷۸-۱۳۷۷	امام هادى
۱۴۴۶-۱۱۷۱	ام كلثوم
۱۴۴۵	آمنه بنت وهب
۱۲۶۱	امين الضرب
۱۲۲۶	ايليا
۱۳۶۳-۱۳۶۲	ايوب

.....

۱۴۴۶	ابى العاص بن ربيع
۱۲۵۶-۱۲۵۵-۱۲۵۲	ابى بن كعب
۱۳۳۶-۱۲۸۷	ابى جعفر
	احمد ( شيخ اكبر امجد )
۱۳۲۳-۱۲۷۲-۱۲۷۱-۱۲۱۰	احسانى ( )
۱۳۵۷-۱۳۳۷-۱۳۳۶-۱۳۲۴	
۱۳۹۵	
۱۴۴۷-۱۱۷۱	احمد اردبيلى ( ملا )
۱۲۵۰	احمد بن حنبل
	احمد بن على بن ابى طالب
۱۲۴۱	طبرسى
۱۲۵۷-۱۱۸۰	احمد خان هندى ( سيد )
۱۳۷۳	اخبط
۱۳۲۱	ادريس
۱۴۵۲	ادوارد برون
۱۳۲۲	اردشير هزارى
۱۳۱۲-۱۳۱۱	ارسطو
۱۳۳۸-۱۳۳۷	اسحق
۱۳۱۱-۱۳۱۰	اسكندر روى
۱۴۴۴-۱۳۳۸-۱۳۳۷-۱۲۱۱	اسماعيل

حرف ت :

۱۲۴۶ تفتازانی  
 ۱۲۲۴ تبع  
 ۱۴۴۱ توپسروکانی  
 ۱۳۹۹ تیوفیلس

حرف ث :

۱۲۱۸ ثابت

حرف ج :

۱۳۵۹-۱۳۵۸-۱۳۵۷-۱۲۳۷ جابر بن عبد الله  
 ۱۴۳۴-۱۴۳۲-۱۳۶۰  
 ۱۴۳۴-۱۴۳۲ جهانسی  
 ۱۳۸۴-۱۳۳۴-۱۳۲۱ جهرتیل  
 ۱۳۰۳ جرجی زیدان  
 ۱۲۵۷ جرجیس صال  
 ۱۴۵۰ جعفر بن ابی طالب

۱۴۴۰-۱۱۸۱ جعفر بن محمد صادق ع

۱۳۶۸-۱۳۶۷-۱۳۶۶-۱۳۶۱ جعفر (برادر امام یازدهم)

۱۱۹۰ جلال الدین

حرف ب :

۱۲۱۱ باب ( حضرت )  
 ۱۲۷۹-۱۲۷۸ باب الباب  
 -۱۲۴۹-۱۲۳۷-۱۲۳۶-۱۱۶۶ باقرع ( حضرت )  
 -۱۳۶۱-۱۳۶۰-۱۳۵۸-۱۲۵۰

۱۳۷۳

۱۲۱۰

۱۳۹۵

۱۴۴۱

۱۳۰۷

۱۱۶۹

۱۳۷۹-۱۳۷۸-۱۳۷۶-۱۳۷۳

۱۳۹۹

۱۴۱۸

۱۳۳۵

۱۲۱۸

حرف پ :

۱۳۷۹-۱۳۷۷-۱۲۷۶

۱۲۷۶

پطرس

پهلاطوس

بحرینسی

بخاری

بخت النصر

بدیع الله آبادی

بُریده

بشرین سلیمان نحاس

بولس

بهاء الله ( حضرت )

بهضاوی

بهیقی

حسرف چ :

۱۲۱۱

چنگیز خان

حسرف ح :

۱۴۱۶-۱۴۱۵

حبیب

۱۲۴۰-۱۲۲۱

حجاج

۱۳۷۴-۱۳۷۳-۱۳۳۶-۱۳۳۵

حجة بن الحسن

۱۳۸۵-۱۳۷۵

۱۲۵۴-۱۲۵۳

حذیفة بن الیمان

۱۴۱۶-۱۴۱۵

حزقیل

۱۳۰۹-۱۲۱۸

حسان بن ثابت

۱۱۶۹

حسن

۱۳۸۲-۱۳۸۱-۱۳۷۲-۱۳۷۱

حسن عسگری (امام)

۱۳۸۳

۱۳۶۲-۱۳۶۱-۱۳۵۹-۱۱۷۰

حسن مجتبی (امام)

۱۳۷۰-۱۳۶۵-۱۳۶۴-۱۳۶۳

۱۳۷۷-۱۳۷۴-۱۳۷۳-۱۳۷۱

۱۳۸۴-۱۳۸۳-۱۳۸۱-۱۳۸۰

۱۳۹۴

لشهادت

۱۳۵۸-۱۳۰۴-۱۲۹۲-۱۱۷۰

حسین بن علی (سید)

۱۳۶۱-۱۳۵۹

جمالقدم ، جمالالمبارک ، جمال ۱۱۷۲-۱۱۶۵-۱۱۶۴-۱۱۶۳

کبریا ، جمال اقدس کبریائی ، ۱۱۸۵-۱۱۷۹-۱۱۷۸-۱۱۷۷

جمال اقدس ابرہی ۱۱۹۲-۱۱۹۱-۱۱۹۰-۱۱۸۶

۱۲۰۲-۱۱۹۶-۱۱۹۴-۱۱۹۳

۱۲۱۹-۱۲۱۵-۱۲۱۴-۱۲۰۵

۱۲۶۴-۱۲۶۲-۱۲۴۵-۱۲۲۶

۱۲۶۹-۱۲۶۸-۱۲۶۷-۱۲۶۵

۱۲۸۵-۱۲۷۷-۱۲۷۵-۱۲۷۰

۱۲۹۳-۱۲۹۲-۱۲۹۱-۱۲۹۰

۱۳۰۱-۱۳۰۰-۱۲۹۵-۱۲۹۴

۱۳۰۹-۱۳۰۸-۱۳۰۶-۱۳۰۵

۱۳۴۸-۱۳۳۰-۱۳۲۳-۱۳۱۸

۱۳۵۱-۱۳۴۱-۱۳۳۸-۱۳۳۱

۱۳۵۳-۱۳۴۲-۱۳۴۰-۱۳۳۹

۱۳۹۳-۱۳۵۶-۱۳۵۵-۱۳۵۴

۱۴۰۳-۱۴۰۱-۱۴۰۰-۱۳۹۷

۱۴۰۹-۱۴۰۸-۱۴۰۶-۱۴۰۴

۱۴۲۷-۱۴۲۴-۱۴۱۷-۱۴۱۶

۱۴۵۷-۱۴۳۰-۱۴۲۸

۱۲۸۸

۱۴۴۸-۱۴۴۷-۱۱۶۸	خدیحہ
۱۱۶۲	خلیل
	حرف د :
۱۳۴۴	دغلب یمانی
۱۳۰۹	دلدل
	حرف ر :
-۱۲۷۷-۱۲۲۷-۱۲۱۴-۱۲۱۳	رب اعلیٰ (حضرت)
-۱۳۸۵-۱۳۴۹-۱۲۹۶-۱۲۷۸	
۱۴۸۵-۱۴۰۵-۱۳۹۲	
	رحمة الله هندی (شیخ) ۱۲۵۸
-۱۱۷۸-۱۱۷۳-۱۱۶۷-۱۱۶۳	رسول، رسول الله (ص)
-۱۱۹۲-۱۱۸۷-۱۱۸۱-۱۱۸۰	
-۱۲۲۵-۱۲۲۲-۱۲۱۴-۱۱۹۳	
-۱۲۳۴-۱۲۳۳-۱۲۳۲-۱۲۲۹	
-۱۲۴۰-۱۲۳۹-۱۲۳۶-۱۲۳۵	
-۱۲۵۵-۱۲۵۴-۱۲۵۲-۱۲۴۳	
-۱۳۳۴-۱۲۷۷-۱۲۶۹-۱۲۶۸	
-۱۳۴۹-۱۳۴۶-۱۳۴۳-۱۳۴۱	

۱۴۰۴-۱۲۱۲	حسین بشرویه ( ملا )
۱۳۶۹	حسین بن منصور حلاج
	حسین نوری (حاج میرزا)
۱۳۸۶-۱۲۴۱-۱۲۴۰	محدث
	حفصہ (د ختوعمر زوجہ)
۱۲۵۴-۱۲۳۶	رسول الله (
-۱۳۷۵-۱۳۷۴-۱۳۷۳-۱۳۷۲	حکیمہ
-۱۳۸۱-۱۳۸۰-۱۳۷۹-۱۳۷۸	
۱۳۸۳-۱۳۸۲	
۱۳۸۰-۱۳۷۹	حلیمہ
۱۲۴۷	حمزہ بن حبیب زیات
۱۴۴۹-۱۴۴۸	حمزہ سید الشہداء
۱۲۲۴	حمیر
۱۲۱۴	حنان
۱۴۰۲-۱۲۸۹	حوا
	حیدر علی اصفہانی
۱۳۲۴	(حاج میرزا)
	حرف خ :
۱۱۹۳	خاتم النبیین



۱۲۵۵-۱۲۵۴-۱۲۳۶	زید بن ثابت
۱۳۷۳	زید علویه
۱۳۶۱	زید بن علی
۱۳۷۳	زید الکناسی
	زین العابدین شیروانی
۱۳۲۲-۱۳۱۹ (حاجی)	
۱۱۷۰	زینب صغری
۱۴۴۶-۱۳۰۴-۱۱۷۰	زینب
	حرف س :
۱۴۳۵-۱۴۳۳	سامری
-۱۴۵۱-۱۳۰۴-۱۱۷۱-۱۱۷۰	سپهرکاشانی
۱۴۵۲	
۱۲۴۶	سکاکس
۱۱۶۸	سلطان
۱۴۴۴-۱۴۴۳	سلمی
۱۲۳۰	سلیمان ( شیخ )
۱۳۷۲	سوسن
۱۴۰۴-۱۴۰۳	سید الشهدا
۱۲۴۴	سیوطی

-۱۳۵۸-۱۳۵۷-۱۳۵۵-۱۳۵۱	رسول ، رسول الله (ص)
-۱۳۷۷-۱۳۷۲-۱۳۶۳-۱۳۵۹	
-۱۳۹۱-۱۳۹۰-۱۳۸۷-۱۳۸۵	
-۱۴۰۲-۱۳۹۵-۱۳۹۳-۱۳۹۲	
-۱۴۱۹-۱۴۱۸-۱۴۱۷-۱۴۰۵	
-۱۴۴۱-۱۴۴۰-۱۴۲۸-۱۴۲۰	
-۱۴۴۷-۱۴۴۶-۱۴۴۵-۱۴۴۴	
-۱۴۵۱-۱۴۵۰-۱۴۴۹-۱۴۴۸	
۱۴۵۸	
۱۲۵۸	رشیدرضا
-۱۳۸۸-۱۳۶۲-۱۲۳۴-۱۲۳۰	رضا ( حضرت )
۱۳۹۲-۱۳۹۰-۱۳۸۹	
۱۴۴۶	رقیه ( بنت محمدص )
۱۳۷۲	ریحانه
	حرف ز :
۱۲۵۶-۱۱۶۹	زهر بن عوام
۱۲۸۷	زراره
۱۲۲۶	زکریا
۱۳۸۹-۱۳۸۸	زیاد بن مروان القندی

۱۱۶۴	صدرالصدور
۱۲۱۰-۱۲۲۳-۱۲۶۱-۱۳۶۹-	صدوق (شیخ)
۱۳۷۲-۱۳۷۴-۱۳۷۶-۱۳۸۲-	
۱۳۸۵-۱۳۸۴	
۱۲۵۸	صدوقی (دکتر)
۱۲۱۲	صفی میرزا
۱۳۷۲	صیقل
	حرف ط :
۱۴۴۶	طاهر بن محمد
۱۲۵۷	طنطاوی جوهری
	حرف ع :
۱۴۴۳	عامر
۱۲۴۷	عاصم کوفی
۱۳۴۶-۱۴۴۷-۱۴۴۸	عایشه
۱۲۱۲	عباس صفوی (شاه)
۱۳۶۵	عباس اقبال آشتیانی
۱۱۶۷-۱۳۱۷-۱۳۷۶-۱۴۴۱-	عباس قلی (حاج شیخ)
۱۴۵۱	محدث

	حرف ش :
۱۲۲۱	شرح بن الحارث
۱۳۹۷	شرف (میرسید)
۱۱۶۷	شعیب نبی
۱۳۷۷-۱۳۷۹	شمعون صفا
۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸-	شهرستانی
۱۳۶۹-۱۳۸۸	
۱۳۱۸	شهید
۱۴۰۲	شهید ثانی
۱۴۴۳-۱۴۴۴	شیهه الحمر
۱۳۶۶-۱۴۵۱	شیخ مفید
۱۳۰۹	شیرین
۱۳۲۱	شیخ
	حرف ص :
۱۱۸۱-۱۲۱۱-۱۲۳۱-۱۲۳۳	صادق (حضرت)
۱۲۳۶-۱۲۵۰-۱۲۹۶-۱۲۹۷	
۱۳۳۵-۱۳۵۸-۱۴۴۰-۱۴۴۱	
۱۲۶۱-۱۳۶۱	صالح
۱۳۳۳-۱۳۹۶	صدرا (ملا)

۱۳۸۸ عثمان بن عیسی

۱۱۶۹ عقیل

علی (حاج میرزا سید)

۱۲۸۲ خال اعظم

۱۲۴۱ علی بن ابراهیم قیس

علی بن ابیطالب ، امیر

—۱۲۱۳—۱۱۸۵—۱۱۷۰—۱۱۶۸ امیرالمومنین

—۱۲۲۴—۱۲۲۲—۱۲۲۰—۱۲۱۹

—۱۲۴۲—۱۲۳۷—۱۲۳۶—۱۲۳۵

—۱۲۷۴—۱۲۷۳—۱۲۷۱—۱۲۷۰

—۱۳۰۷—۱۳۰۳—۱۲۸۹—۱۲۷۵

—۱۳۶۲—۱۳۶۱—۱۳۴۴—۱۳۱۰

—۱۴۴۶—۱۴۲۶—۱۴۲۵—۱۴۰۲

۱۴۵۱—۱۴۵۰—۱۴۴۹—۱۴۴۸

۱۳۶۶ علی (قائم)

۱۳۹۲ علی بن اسباط

۱۲۴۸—۱۲۴۷ (امام کسا) علی بن حمزه

۱۳۸۹—۱۳۸۸ علی بن حمزه بطائنی

۱۳۸۹—۱۳۸۸—۱۳۶۱ علی بن موسی الرضاع

.....

—۱۳۰۶—۱۲۸۸—۱۱۹۶—۱۱۸۸ عبدالبهاء (حضرت)

۱۴۴۲—۱۴۲۹—۱۳۹۸—۱۳۰۷

۱۲۰۱ عبدالرحمن

۱۳۰۳ عبدالرحمن بن ملجم

۱۴۵۵ عبدالرحیم زنجانی (ملا)

۱۲۵۷ عبدالمسیح

عبدالمطلب بن هاشم

—۱۴۴۹—۱۴۴۶—۱۴۴۵—۱۴۴۴—۱۴۴۲ بن عبدمناف

عبدالوهاب شعرانی

۱۱۸۲ (سید)

۱۲۳۱ عبدالله

عبدالله (برادر رضاعی)

۱۲۳۲ عثمان

۱۲۳۳—۱۲۳۲—۱۲۳۱ عبدالله بن سعد

۱۴۴۵—۱۴۴۴—۱۴۴۲ عبدالله بن عبدالمطلب

۱۲۴۷ عبدالله بن کثیر

۱۲۵۱—۱۲۴۲—۱۲۳۹ عبدالله بن مسعود

—۱۲۳۸—۱۲۳۶—۱۲۳۳—۱۲۳۲ عثمان بن عفان

—۱۲۵۴—۱۲۵۳—۱۲۴۳—۱۲۴۲

۱۴۴۶—۱۳۸۹—۱۲۵۶—۱۲۵۵

علی بن محمد (تقی) ۱۳۶۲-۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۸۱

علی قلی میرزا اعتضاد

السلطنه ۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۵

علی محمد

علی محمد سراج اصفهانی ۱۳۰۵

عمار یاسر ۱۱۶۹-۱۲۶۵

عمر بن الخطاب ۱۱۷۱-۱۲۲۱-۱۲۳۵-۱۲۳۶

عمر والعلی ۱۲۵۲-۱۲۵۳-۱۲۵۴-۱۳۰۲

عمر بن زید بن لیبید ۱۴۴۳

عمر بن عبدود ۱۴۴۹

عون بن جعفر ۱۱۷۱

عیسی ۱۱۶۳-۱۳۳۷-۱۳۳۸-۱۳۶۲

۱۳۶۳-۱۳۷۷-۱۳۸۷-۱۴۲۰

۱۴۲۱-۱۴۵۷-۱۴۵۸

حرف ف :

فاضل قاشی ۱۳۱۹

فاطمه (حضرت) ۱۱۶۷-۱۱۶۸-۱۱۶۹-۱۱۷۰

فاطمه (حضرت) ۱۳۱۰-۱۳۵۸-۱۳۵۹-۱۳۶۰

۱۳۸۲-۱۴۳۴-۱۴۴۸-۱۴۵۰

فاطمه (دختر امام محمد

تقی) ۱۳۷۵

فاندر نساوی ۱۲۵۷

فتح الله (ملا) ۱۱۸۳

فرعون ۱۱۷۵-۱۱۷۶-۱۴۱۵-۱۴۱۶

۱۴۱۷

فضه ۱۳۱۰

حرف ق :

قائم آل محمد، قائم موعود، ۱۲۰۹-۱۲۱۰-۱۲۱۱-۱۲۱۲

قائم ۱۲۳۶-۱۲۷۸-۱۳۵۷-۱۳۶۳

۱۳۶۴-۱۳۶۶-۱۳۷۰-۱۳۷۲

قائم خراسانی ۱۲۱۳

قائم گیلانی ۱۲۱۳

قابیل ۱۲۲۶

قاسم بن محمد ۱۴۴۶

قتیبة الاعشى ۱۴۱۸

قدوس ۱۲۱۱

قسطلانی (علامہ)

۱۲۱۸

قطورہ

۱۴۵۶

قیانا

۱۲۱۴-۱۲۷۵-۱۲۷۶

قیصر روم

۱۳۷۲-۱۳۷۳-۱۳۷۶-۱۳۷۷

۱۳۷۸-۱۳۷۹

قیصری

۱۲۰۱-۱۲۰۴

حرف ك :

کاظم رشتی (سید)

۱۲۷۱-۱۲۸۹-۱۳۲۳-۱۳۸۹

۱۴۰۳-۱۴۲۵-۱۴۲۶

کافور

۱۳۷۶

کریم خان کرمانی (حاجی)

۱۱۶۵-۱۱۹۰-۱۲۱۰-۱۲۵۸

۱۳۰۶-۱۳۲۳-۱۳۲۴-۱۳۳۱

۱۳۹۶-۱۴۵۳

کسری

۱۲۲۴

کعب بن اشرف

۱۲۹۷-۱۲۹۸-۱۲۹۹

کمال الدین

۱۲۱۰-۱۲۶۶-۱۳۶۹-۱۳۷۴

۱۳۸۴-۱۳۸۵

کمرہای (آیت اللہ)

۱۳۸۵

کمیل بن زیاد

۱۲۷۱

حرف ل :

لوقا

۱۳۹۹

حرف م :

ماریہ قبطیہ

۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۱۱-۱۳۱۲

۱۳۱۳-۱۳۱۴-۱۳۱۵-۱۳۱۶

۱۳۱۷-۱۴۴۶

مأمون عباسی

۱۲۵۰

مجاہد

۱۴۳۲-۱۴۳۴

محسن فیضی کاشانی (ملا) ۱۱۸۴-۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۷۱

۱۲۸۸-۱۳۷۴-۱۳۷۶-۱۴۲۷

۱۴۴۲

محمد بن (حضرت)

۱۲۲۸-۱۲۳۶-۱۲۳۲-۱۲۷۸

۱۲۸۹-۱۲۹۶-۱۲۹۷-۱۲۹۸

۱۲۹۹-۱۳۰۹-۱۳۱۰-۱۳۲۱

۱۳۲۳-۱۳۳۴-۱۳۴۱-۱۳۶۰

۱۳۶۹-۱۳۷۱-۱۳۹۲-۱۳۹۳

۱۳۹۴-۱۴۰۱-۱۴۰۲-۱۴۰۳

۱۴۲۸-۱۴۳۳-۱۴۴۲-۱۴۵۷

محمد (پسر امام مدہم)

۱۳۶۷

۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۷-۱۳۶۸	محمد بن موسی طوسی
۱۳۶۹-۱۳۷۰-۱۳۷۱-۱۳۷۲	
۱۱۶۶-۱۲۳۷-۱۲۸۷-۱۳۰۷	محمد بن یعقوب کلینی
۱۳۷۱-۱۴۴۰	
۱۴۱۸	محمد بن یحیی
۱۳۶۲-۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۵	محمد تقی (امام)
۱۳۸۰	
۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵	محمد شاه غازی
	محمد علی زنجانی (ملا)
۱۴۵۱-۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴	حجت
۱۴۵۶	
۱۴۲۷	محمد لا هیجی
۱۴۵۵	محمود خان کلانتر
۱۴۲۷	محمود شہستری
۱۴۴۷	مدرس تہریزی
۱۲۳۹-۱۲۴۰-۱۲۴۱-۱۲۴۵	مرتضی علم الہدی (سید)
۱۴۵۰	مرحب خبیری
۱۳۷۳	مریم
۱۳۱۹	مست علی شاہ
۱۲۵۶	مسعودی

۱۱۶۸-۱۲۱۰-۱۲۳۰-۱۲۳۱	محمد باقر مجلسی (ملا)
۱۲۳۳-۱۲۳۴-۱۲۳۹-۱۲۴۶	
۱۲۴۹-۱۲۵۰-۱۳۰۴-۱۳۱۷	
۱۳۱۸-۱۳۳۵-۱۳۴۴-۱۳۴۵	
۱۳۴۷-۱۳۵۷-۱۳۶۵-۱۳۷۲	
۱۳۷۳-۱۳۷۴-۱۳۷۶-۱۳۸۰	
۱۳۸۲-۱۳۸۶-۱۳۸۸-۱۳۸۹	
۱۳۹۰-۱۳۹۵-۱۴۲۰-۱۴۳۸	
۱۴۴۱-۱۴۴۵-۱۴۴۶-۱۴۵۱	
	محمد بن الامام علی
۱۳۶۶	البہاری
۱۳۷۴-۱۳۷۵-۱۳۷۶-۱۳۹۲	محمد بن الحسن
۱۳۹۴-۱۳۶۲-۱۳۶۳-۱۳۶۴	
۱۳۶۵-۱۳۶۶-۱۳۶۸-۱۳۷۱	
۱۳۸۵-۱۳۸۶-۱۳۹۲-۱۳۹۴	
۱۴۴۷	محمد بن جریر طبری
۱۳۳۶	محمد بن عثمان بن سفید
۱۴۳۲	محمد بن علی عالم شیعہ
۱۳۵۸	محمد بن علی الباقر
۱۲۸۷	محمد بن مسلم

۱۳۶۶-۱۲۱۱	مہسدی
	حرف ن :
۱۳۹۸	ناصر خسرو
۱۲۴۷	نافع بن عبدالرحمن
۱۴۵۴-۱۴۵۱	نبیل زرنندی
۱۳۷۸-۱۳۷۶-۱۳۷۳-۱۳۷۲	نرجس
۱۳۸۲-۱۳۸۱-۱۳۸۰-۱۳۷۹	
۱۴۴۴	نزار
۱۱۶۴	نصر اللہ رستگار
۱۲۴۵	نصیر الدین طوسی (خواجہ)
۱۳۱۴-۱۳۱۳-۱۳۱۱-۱۳۱۰	نظامی گنجوی
۱۳۱۷	
۱۳۷۶-۱۳۷۴	نعمانی
۱۴۵۱-۱۴۴۷	نعمت اللہ جزائری (سید)
۱۳۶۷	نفیس
۱۳۶۴-۱۳۴۳-۱۲۱۲-۱۱۸۶	نقطہ اولی (حضرت)
۱۴۰۴-۱۴۰۱	
۱۳۶۶-۱۳۶۵	نوبختی
۱۲۱۶	نوح (حضرت)

۱۲۵۳	مسئلہ کذاب
-۱۲۷۶-۱۲۷۵-۱۲۷۰-۱۲۱۴	مسیح (حضرت)
-۱۳۷۷-۱۳۲۹-۱۲۹۱-۱۲۹۰	
-۱۴۳۹-۱۴۲۹-۱۴۲۲-۱۴۲۰	
۱۴۴۴-۱۴۴۳	مطلب
۱۲۹۸	مطلب بن ابی
۱۴۴۸-۱۲۳۳-۱۱۷۰	معاویہ
۱۲۳۳	مفضل بن عمر کوفی
۱۲۵۵-۱۲۵۲-۱۱۶۹	مقداد
۱۳۷۹-۱۳۷۸-۱۳۷۷-۱۳۷۲	ملیکہ
۱۴۴۲	مناف
-۱۱۷۶-۱۱۷۵-۱۱۶۳-۱۱۶۲	موسی (حضرت)
-۱۳۲۱-۱۲۹۰-۱۲۱۴-۱۱۷۷	
-۱۳۴۶-۱۳۴۴-۱۳۲۸-۱۳۳۷	
-۱۴۱۶-۱۴۱۵-۱۳۶۳-۱۳۶۲	
۱۴۵۸-۱۴۵۷-۱۴۲۲-۱۴۲۱	
-۱۳۹۰-۱۳۸۹-۱۳۸۸-۱۳۶۱	موسی الکاظم (امام)
۱۳۹۲-۱۳۹۱	
۱۳۷۵	موسی (پسر امام محمد تقی)
۱۲۵۷	مولوی محمد علی ہندی

۱۴۳۸	هاکس (مستر)
۱۴۵۲	هدایت طبرستانی
۱۲۱۱	هلاکوخان
۱۲۶۲-۱۲۶۱	هود
۱۴۴۹-۱۴۴۸	هند
حرف ی :	
۱۳۲۲	یحیی ازل
۱۱۷۰	یزید
۱۳۷۹-۱۳۷۸-۱۳۷۷	یشوعا
۱۳۰۹	یعفور
۱۳۳۸-۱۳۳۷-۱۱۶۳	یعقوب
۱۲۷۶	یوحنا
۱۱۶۲-۱۲۰۹-۱۲۷۸-۱۳۷۳-	یوسف
۱۴۵۷	

۱۳۷۶	نوری
۱۳۲۹	نیقود یموس
۱۴۵۲	نیکولا
حرف و :	
۱۴۴۹	ود
۱۳۰۸	ورقا (جناب)
۱۴۵۲-۱۳۰۷	ولی امرالله (حضرت)
۱۴۴۵	وهب بن عبد مناف
حرف ه :	
۱۲۲۶	هابیل
۱۱۶۲	هاجر
	هادی سبزواری (حاج)
۱۳۳۳	ملا (حکیم سبزواری)
۱۳۸۹-۱۱۷۷-۱۱۷۵	هارون
۱۳۶۲-۱۳۶۱-۱۲۴۸-۱۲۴۷	هارون الرشید
۱۱۷۰	هاشم (سید)
۱۳۳۱-۱۳۳۰-۱۴۴۳-۱۴۴۲	هاشمین عبد مناف
۱۲۵۷	هاشم شامی



١٢٤٧-١٢٥٢-١٢٥٤-١٣٠٢-١٣٠٣	بصره
١٢٦٨-١٣٧٦-١٣٧٧-١٣٨٩-١٤٠٦	بغداد
١٤٠٧-١٤١٠	
١٢٥٦	بقيع
١٢٢٧-١٤٤٨	بيت المقدس
	حرف ت :
١٤٥٠	تبوك
	حرف ج :
١٣٧١-١٣٨٥-١٣٩٤	جابلسا
١٣٧١-١٣٨٥-١٣٩٣-١٣٩٤	جابلسا
١٣٨٦	جبل قاف
	حرف ح :
١٢٥٢	حبشه
١٢٣٨-١٢٣٩	حد يبيه
١٣٦٤	حد يقة الرحمن آباده
١٢٤٧	حلوان
١٢٥٢	حمص

فهرست امکنه

	حرف آ :
١٣٦٤	آباده
١٢٠٩	آذربايجان
	حرف الف :
١٤٤٨	ابواه
١٤٤٨	احد
١٤٤٦	اسكندريه
١٤٥٢	امريكا
١٣٩٩	اورشليم
١٤٥٥	ايران
	حرف ب :
١٣٠٢	بابل
١٢١٥	باغ رضوان
١٤٤٩	بئر معونه
١٢٠٩-١٢٩٧-١٢٩٨-١٤٤٨	بدر

۱۴۵۰	حنین
۱۴۳۷	حسرفاخ :
۱۲۱۱-۱۲۱۳-۱۲۴۷	خانه کعبه
۱۴۴۹	خراسان
۱۴۳۱-۱۴۴۹	خندق
	خیبر
	حسرف د :
۱۲۶۸-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۱۰	دارالسلام
۱۴۱۱	
۱۴۴۵	دارالناغه
۱۲۴۷-۱۲۵۲-۱۲۵۴	دمشق
	حسرف ر :
۱۲۴۷-۱۲۴۸	رنهویه
۱۳۱۹-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹	روم
۱۳۹۹	
۱۳۹۹	رومیه
۱۲۴۷	ری

  

۱۴۵۲-۱۴۵۳-۱۴۵۴-۱۴۵۵	حسرف ز :
۱۴۵۶	زنجان
	حسرف س :
۱۳۳۵	سامره
۱۳۷۱	سرداب سامراه
۱۴۴۸	سویق
۱۴۵۶	سینا
	حسرف ش :
۱۱۷۰-۱۳۱۰-۱۳۱۹-۱۴۴۳	شام
۱۴۴۴-۱۴۴۹	شعب ابوطالب
۱۴۴۷	
۱۲۷۹-۱۳۶۴	شیراز
	حسرف ط :
۱۳۲۲	طور سینا
۱۳۶۱-۱۳۶۲	طوس
۱۳۶۴-۱۳۸۵-۱۴۵۵	طهران

۱۴۵۰	حنین
۱۴۳۷	حسرفاخ :
۱۲۱۱-۱۲۱۳-۱۲۴۷	خانه کعبه
۱۴۴۹	خراسان
۱۴۳۱-۱۴۴۹	خندق
	خیبر
	حسرف د :
۱۲۶۸-۱۴۰۶-۱۴۰۷-۱۴۱۰	دارالسلام
۱۴۱۱	
۱۴۴۵	دارالناغه
۱۲۴۷-۱۲۵۲-۱۲۵۴	دمشق
	حسرف ر :
۱۲۴۷-۱۲۴۸	رنهویه
۱۳۱۹-۱۳۷۷-۱۳۷۸-۱۳۷۹	روم
۱۳۹۹	
۱۳۹۹	رومیه
۱۲۴۷	ری

حرف ك :

۱۴۵۵-۱۳۰۴

کریلا

۱۴۴۴-۱۴۳۸-۱۲۲۸-۱۲۲۷

کمیله

۱۴۴۹-۱۴۴۸-۱۴۴۵

کنعان

۱۱۶۲

کوفه

۱۲۵۲-۱۲۴۷-۱۲۴۳-۱۲۲۱

۱۳۰۲-۱۳۰۱-۱۲۵۵-۱۲۵۴

۱۴۴۰-۱۳۰۴-۱۳۰۳

کوه احد

۱۲۵۲

کویت

۱۲۵۱

حرف گ :

۱۲۱۱

گیلان

حرف ل :

۱۴۵۶

لبنان

حرف م :

۱۲۱۱

مازندران

۱۲۴۷-۱۲۳۲-۱۲۳۱-۱۲۲۷

مدینه

حرف ع :

۱۳۰۲-۱۲۶۸

عراق

۱۴۴۴

عسقلان

۱۴۵۰

عقبه

حرف خ :

۱۴۵۰

غدیر خم

۱۴۴۴

غزه

حرف ف :

۱۱۶۲

فاران

۱۴۵۰

فاضله

۱۴۵۶

فوات

۱۴۵۶

فلسطین

۱۳۹۹

فیلی پی

حرف ق :

۱۱۸۸

قاهره

۱۳۲۲

قزوین

۱۴۵۵ همدان

حرف ی :

۱۴۴۷ یثرب

۱۳۹۹ یونان

۱۳۰۳-۱۲۹۸-۱۲۵۶-۱۴۵۴-۱۲۵۲ مدینه

۳۳۳-۳۳۳-۵۳۳-۱۴۴۴-۱۴۴۳

۱۴۴۸

۱۴۱۰-۱۴۰۶ مدینه الله

۱۴۵۷-۱۴۵۶ مدیان - مدین

۱۲۲۸ مسجد الحرام

۱۴۵۰ مسجد ضرار

۱۲۱۲ مسجد کوفه

۱۴۵۷-۱۴۱۸-۱۳۱۰-۱۳۰۹-۱۱۷۵ مصر

۱۲۳۸-۱۲۳۳-۱۲۳۲-۱۲۳۱-۱۲۰۹ مکه

۱۴۴۶-۱۴۴۴-۱۲۵۲-۱۲۴۷-۱۲۳۹

۱۴۳۱-۸۳۳-۱۴۴۷-۱۴۵۰

حرف ن :

۱۴۵۰ نجران

۱۳۰۳ نجف

۱۳۶۴ نیریز

حرف ه :

۱۳۶۴ هنزای یزد

١٣٩٩-١٣٧٧-١٢٦١-١٢٥٧-١١٩١	انجيل
١٤٥٧-١٤٣٩-١٤٠٠	
١٢٧٠	انجيل لوقا
١٤٣٩-١٤٣٨-١٢٧٦	انجيل متى
١٤٢١-١٣٢٩	انجيل يوحنا
١١٩٠-١١٨٦-١١٨٥-١١٧٨-١١٦٥	ايقان
١٢١٤-١٢٠٥-١١٩٦-١١٩٤-١١٩١	
١٢٤٥-١٢٢٦-١٢١٩-١٢١٧-١٢١٥	
١٢٦٩-١٢٦٨-١٢٦٥-١٢٦٤-١٢٦١	
١٢٩٥-١٢٩٠-١٢٧٧-١٢٧٥-١٢٧٠	
١٣٢٣-١٣٠٦-١٣٠١-١٢٩٧-١٢٩٦	
١٣٤٢-١٣٤١-١٣٣٩-١٣٣٨-١٣٣٠	
١٣٦٤-١٣٥٤-١٣٥٣-١٣٥٠-١٣٤٨	
١٤١١-١٤١٠-١٤٠٨-١٤٠٣-١٣٩٨	
١٤٥٧-١٤٢٨-١٤٢٧-١٤٢١-١٤١٦	
١٢٣٧	الايمان والكفر
	حرف ب :
١٢٣٣	باب القرآن
١٢١٢-١٢١١-١٢١٠-١١٨١-١١٧٠	بحار الانوار

فهرست کتب

	حرف الف :
١٢٧٨-١٢٧٧	احسن القصص
١٤٥١	ارشاد ( مفيد )
١٣٢٣-١٢٥٨-١١٩٠	ارشاد العوام
١٣٩٦-١٣٣٣	اسفار
١٣٩٧	اصطلاح عرفا
١٢٤١-١٢٣٧-١٢٣٦-١٢١٠	اصول كافي
١٣٦٢-١٣٥٨-١٣٥٧-١٢٨٧	
١٣٩٢-١٣٩٠-١٣٧٦-١٣٧١	
١٤١٩-١٤١٨-١٣٩٥	
١٢٥٨	اظهار الحق
١٣٩٩-١٢٧٦	اعمال رسولان
١٣١٠	اقبال نامه
١٣٩٢-١٣٥٠-١٣٠٧	اقدس
١٣٧٦-١٣٤٥	اكمال الدين
١٣٨٢-١٣٧٤-١٢١٠	امالي

۱۲۳۷-۱۲۳۵-۱۲۳۴-۱۲۳۱-۱۲۲۴	بحار الانوار
۱۲۸۹-۱۲۶۱-۱۲۵۰-۱۲۴۶-۱۲۳۹	
۱۳۳۵-۱۳۱۸-۱۳۱۷-۱۳۱۰-۱۲۹۷	
۱۳۶۵-۱۳۵۷-۱۳۴۷-۱۳۴۵-۱۳۴۴	
۱۳۸۸-۱۳۸۶-۱۳۸۳-۱۳۸۰-۱۳۷۶	
۱۴۴۱-۱۴۳۸-۱۴۲۰-۱۳۹۵-۱۳۹۰	
۱۴۵۱-۱۴۴۶	
۱۳۸۸	بحر العرفان
۱۲۵۷	براهین
۱۳۲۲-۱۳۱۹	بستان السیاحه
۱۳۲۴	بہجت الصدور
۱۳۵۰-۱۳۴۹-۱۲۹۳-۱۲۸۷-۱۲۸۶	بیان فارسی
۱۴۰۹-۱۴۰۶-۱۴۰۵	
۱۱۷۰-۱۱۶۸-۱۱۶۷	بیت الاحزان
	حرف ت :
	تاریخ سید علی محمد با ۱۴۵۲
۱۴۵۴-۱۴۵۲-۱۲۷۸	تاریخ نبیل زرنندی
۱۴۲۰	تاریخ واقندی
۱۲۴۵	تجرید العقاید

۱۱۸۰	تفسیر القرآن
۱۲۵۷	تفسیر روح البیان
۱۳۹۳-۱۲۷۸	تفسیر سورہ یوسف
۱۲۴۱-۱۲۴۲-۱۲۴۳-۱۲۴۴-۱۲۳۵	تفسیر صافی
۱۴۴۲	
۱۱۸۳	تفسیر قاضی
۱۳۳۵	تفسیر کبیر
۱۳۸۴	تمام النعمه
۱۱۷۳-۱۱۷۶-۱۱۸۰-۱۲۵۷	تورات
۱۲۶۱-۱۲۶۳-۱۲۹۰-۱۲۹۱	
۱۴۴۱-۱۴۳۲-۱۴۵۷	
۱۲۷۹	توقیع خال اعظم
	حرف ج :
۱۲۴۴	جامع الصغیر
۱۳۷۴	جنات الخلود
۱۲۱۰-۱۲۳۰-۱۲۷۱-۱۳۲۳	جوامع الکلم
۱۳۳۶-۱۳۲۴	
۱۳۹۳	جواهر الاسرار
.....	

حرف ح :

حبيب السير

١٤٥١

حديثه الشيعه

١١٧١-١٢٢٤-١٤٤٧

حيات القلوب

١١٦٨

حرف خ :

خاندان نوبختي

١٣٦٥-١٣٦٩-١٣٧٠-١٣٨٨

خطبه طتنجيه

١٤٢٥-١٤٢٦

رغيب (حديث)

١٣٤٤

دلائل الاعجاز

١٢٤٦

حرف ف :

فحقيق مختوم

١٣٠٣

فرائد طرابلسيات

١٢٤١

فرائد النظره

١٢٥٨

فارسه خالد

١٣٠٧

فارسه شقيه

١٣٣٦

فارسه ملامهدى

١٢٧١

روح البيان

١٢٣٥

روضه الصفا

١٣٠٠-١٤٥١

رياض السياحه

١٣٢٢

ريحانه الارب

١٤٤٧

ريحانه الصدور

١٤٥٣-١٤٥٤

حرف س :

سفينة البحار

١٣١٧-١٤٤١

سورة الملوك

١٢٧٨

سنجش حقيقت

١٢٥٧

سيره النبويه

١٤٢٠

حرف ش :

شرح الزياره

١٢١٠-١٢٧١-١٣٢٤-١٣٦٦-١٣٥٧

شرح خطبه طتنجيه

١٢٧١-١٢٨٩-١٤٠٣

شرح عرشيه

١٣٣٧

شرح قصيده

١٢٧١

شرح گلشن راز

١٤٢٧

شيعيان

١٢٩٦

حرف ص :

صاح ستاره

١٢٤٤

١٣٦٦-١٣٦٧-١٣٦٨-١٣٦٩-	غيبات طوسي
١٣٧٦	
١٣٧٦	غيبات نعماني
	حرف ف :
١٢١٨-١٢١٩-١٢٢٦-١٢٥٨	فرائد
١١٧٦-١٢٣١-١٤٥٧	فرقان
١٣٥٦-١٣٦٦-١٣٦٧-١٣٦٨	فرق الشيعة
١٣٣٣-١٣٩٦-١٣٩٧	فرهنگ علوم عقلی
١٢١٠-١٢٤٠	فصل الخطاب
١٤٥٦	فلك السعاده
١٣٧٠	الفهرست
	حرف ق :
١١٧٥-١٢٧٦-١٣٩٩-١٤٠٠-	قاموس كتاب مقدس
١٤٣٩-١٤٥٧	
١١٧١-١١٧٢-١١٧٦-١١٧٨-	قرآن
١١٨١-١١٨٢-١١٨٧-١١٩١-	
١١٩٢-١١٩٣-١١٩٦-١٢٠٢-	
١٢٠٤-١٢٠٩-١٢١٥-١٢٢٥-	

١٣٩٥	صحیح
	حرف ط :
١٣٠٤	الطراز المذهب
	حرف ظ :
١٢٧٩	ظهور الحق
	حرف ع :
١٣٩٥	عقاید الشيعة
١٣٤٧	عهد جديد
١١٦٣-١٢٢٦-١٣٤٧-١٤٤٥	عهد عتيق
١٤٤١	عين الحيات
١٣٦٥-١٣٦٦-١٣٦٧-١٣٦٨	عيون ومحاسن
	حرف غ :
١١٧٠-١٢١٠	غاية المرام
١٤١٩	غيات اللغات
١٣٥٧-١٣٦٥-١٣٧٢-١٣٧٣-١٣٧٤	غيبات
١٣٧٥-١٣٧٦-١٣٨٠-١٣٨٣	



١٣٤٧	كتاب اشعيا
١٤٠٢	كتاب الانوار
١٢٣٠	كتاب الامامه
١٢٣٧	كتاب الحجه
١١٦٦	كتاب الكافي
١٤٥٢	كتاب قرن بدیع
١٣٩٥	كتاب مسلم
١٣٣٥-١١٨٣	كشاف زمخشری
١٤١٨	كشف الاسرار
١٤٢٧-١٢٨٨	كلمات مكنونه
١٢٨٥	كليات
	حرف ل :
١٤٤١	لثالی الاخبار
١٣٠٦-١٣٠٧-١٣٠٨-١٣٠٩	لوح اكسير
١٣١٩	
١٢٨٨	لوح تفسير حدیث كنز
١٣٥١	لوح حمد مقدس
١٣١٩	لوح حكما
١٣٠٧	لوح سلمان

١٢٢٧-١٢٢٩-١٢٣٠-١٢٣١-١٢٣٢	
١٢٣٣-١٢٣٤-١٢٣٥-١٢٣٦-١٢٣٧	
١٢٣٨-١٢٤٠-١٢٤١-١٢٤٢-١٢٤٣	
١٢٤٤-١٢٤٥-١٢٤٦-١٢٤٩-١٢٥٠	
١٢٥١-١٢٥٢-١٢٥٣-١٢٥٤-١٢٥٥	
١٢٥٦-١٢٥٧-١٢٦١-١٢٦٢-١٢٦٣	
١٢٦٥-١٢٦٦-١٢٦٨-١٢٦٩-١٢٧٧	
١٢٧٨-١٢٧٩-١٢٨٢-١٢٨٦-١٣٠٠	
١٣٣٠-١٣٣١-١٣٣٥-١٣٣٧-١٣٣٨	
١٣٣٩-١٣٤٠-١٣٤١-١٣٤٢-١٣٤٣	
١٣٤٤-١٣٤٧-١٣٤٩-١٣٥١-١٣٥٢	
١٣٥٣-١٣٥٤-١٣٥٥-١٣٥٦-١٣٥٧	
١٣٩٢-١٤٠٠-١٤٠١-١٤٠٥-١٤٠٦	
١٤٠٧-١٤٠٨-١٤٢٨-١٤٣١-١٤٣٢	
١٤٣٣-١٤٣٥-١٤٣٦-١٤٣٧-١٤٤٢	
١٤٤٥-١٤٤٦-١٤٤٩-١٤٥٠	
١٢٧٧-١٢٧٨-١٢٧٩	

قرآن

قیوم الاسماء

حرف ك :

١٢٤٥	موضح ايضاح
١٢٤٦	مطول
١٢٥٦	معارن الجواهر
١١٨٥	معاني الاخبار صدوق
١٢٠٢	معجم البلدان
١١٨٣	مفاتيح الغيب
١٤٢٩	مفاوضات
١٢٤٦	مفتاح العلوم
١٢٥٧	المقالة في الاسلام
١٤٤٢-١٣٠٧-١٣٠٦	مكاتب
١٣٤٧	مكاشفات يوحنا
١٣٨٨-١٣٦٥	محل ونحل
١٤٥١-١٤٣٢	مناقب
١٣٧٦-١١٧٠-١١٦٨-١١٦٧	منتهى الآمال
١٤٥١	
١٣٣٣	منظومه سيزواري
١٣٣٥-١٢٤٨-١٢٤٥-١١٨٣	منهج الصادقين
١٢١٨	المواهب الدينيه
١٢٥٧	ميزان الحق

.....

١٣٥٧-١٣٦٢-١٣٦٤-١٣٧١	لوح فاطمه
١٣٨٤	
١٤٥٤	لوح قهريه
	حرف م :
١٣٠٩-١٣١٦-١٣١٩	مائه اسماني
١٤٣٦-١٤٣٢	مشابه القران ومختلفه
	متم تاريخ روضة الصفاي
١٤٥٢	ناصرى
١٤٥٦-١٤٥٢	المتنبئين
١١٩٠	مثنوى
١٢٥١	مجلة العربى
١٢٥٨	مجله المنار
١٢٧١	المجلى
١٣٣٥	مجمع البيان
١٤١٨	مجموعه الواح
١٢٤١	محاضرات
١٢٥٦-١١٧٠	مروج الذهب
١١٨٢	مشكوة المصابيح
١١٦٨	مصباح

فهرست طوائف واقوام

١٤١٥-١٤١٦	اسرائيل
١٢٣٢-١٢٣٤-١٢٤٠-١٢٤٦	اسلام
١٢٤٨-١٢٥٠-١٢٥١	
١٢٥٣-١٢٥٦-١٢٦٨	
١٤٥٧	اسماعيليان
١٣٤٥	اشاعره
١٢٤٥	اعراب
١٣٤٤-١٣٤٥-١٣٦٦	اماميه
١٤٤٧	اوس ( قبيله )
١٢٤٥-١٢٤٦	اهل بيها
١٢٣٤-١٢٣٩-١٢٥٠-١٣٤٥	اهل سنت
١٤٣٦	
	حرف ب :
١٣٣٨-١٤٥٨	بنی اسرائيل

١١٧٠-١١٧١-١٢٣٣-١٤٢٠-١٣٠٤	حرف ن :
١٤٥١-١٤٥٢-١٤٥٥	ناسخ التواريخ
١٢٤٩	الناسخ والمنسوخ
١٤٥٣	نامه دانشوران
١٣٧٦-١٣٨٦	نجم الثاقب
١٣٠٥	نقايس الغنون
١٣٧٤-١٣٧٦	نوار الاخبار
١٢٢٠-١٢٢٣-١٣٠٣-١٣٤٤	نهج البلاغه
	حرف و :
١٣٧٣	وفيات الاعيان
	حرف ه :
١٣٠٣	هفدهم رمضان
	حرف ي :
١٢٥٧	ينابيع الاسلام
١١٧٠-١٢٣٠	ينابيع الموده
١١٨٢	اليواقيت

حرف ش :

۱۲۳۴-۱۲۳۶-۱۲۳۸-۱۲۳۹

شيعه

۱۲۴۱-۱۲۵۰-۱۲۹۷-۱۳۸۰

۱۳۸۴-۱۳۸۵-۱۳۲۵-۱۳۴۷

۱۳۸۶-۱۳۸۸-۱۳۹۱-۱۳۹۳

حرف ص :

۱۲۸۷

صوفيان واصلين

حرف ع :

۱۲۶۱-۱۲۶۲

عاب

۱۴۳۹

عيراني

۱۳۷۸-۱۳۷۹

عرب

۱۲۸۷

هرقاي کاملين

حرف ف :

۱۳۶۸

فطحيه

حرف ق :

۱۳۱۹

قاجاريه

۱۴۴۳

بنی النجار

۱۴۴۹

بنی المصطلق

۱۴۴۹

بنی النضير

۱۴۴۹

بنی قريظه

۱۴۴۸

بنی قينقاع

حرف ث :

۱۲۶۶

ثمود

حرف ج :

۱۳۶۶

جعفریه

حرف ح :

۱۲۸۶

حروف حسی

حرف خ :

۱۴۴۷

خزج (قبيله)

۱۳۰۳-۱۳۴۵-۱۳۴۷

خواجه

۱۳۸۴

زيديه

.....

حرف ن :

۱۳۵۵-۱۳۴۳

نصاری

۱۳۶۷

نفسیه

حرف و :

۱۳۸۸-۱۳۶۸

واقفیه

حرف ی :

۱۴۳۹

یونانی

۱۲۶۸-۱۲۶۴-۱۲۶۳-۱۲۵۷

یهود

۱۳۵۷-۱۳۵۵-۱۳۴۳-۱۲۹۰

۱۴۲۲-۱۴۲۱

قریش

۱۴۴۹-۱۲۹۸-۱۲۳۲

حرف ک :

۱۳۴۵

کرامیه

حرف م :

۱۲۵۷

مادیون

۱۳۶۶

محمدیه

۱۲۸۶

مراپا

۱۳۴۷-۱۳۴۵

مرحبه

۱۳۷۳-۱۳۵۵-۱۲۶۸-۱۲۵۷

مسیحیان

۱۳۷۹

۱۲۶۸-۱۲۵۳-۱۲۴۵-۱۲۳۶

مسلمین

۱۲۹۹-۱۲۹۸-۱۲۹۷-۱۲۷۷

۱۳۴۷-۱۳۴۵-۱۳۴۳-۱۳۰۱

۱۴۲۲-۱۳۷۸-۱۳۵۵

۱۳۴۵

مشبهه

۱۳۴۷-۱۳۴۵

معتزله

تصحیح

از خوانندگان گرامی متنی است پس از مطالعه

صفحه ۱۴۲۴ به صفحه ۱۴۲۶ مراجعه فرمایند زیرا

مطلب مندرج در صفحات ۱۴۲۵ و ۱۴۲۶ مشابه

بوده و صفحه ۱۴۲۵ زائد است.